

START



REEL 5

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

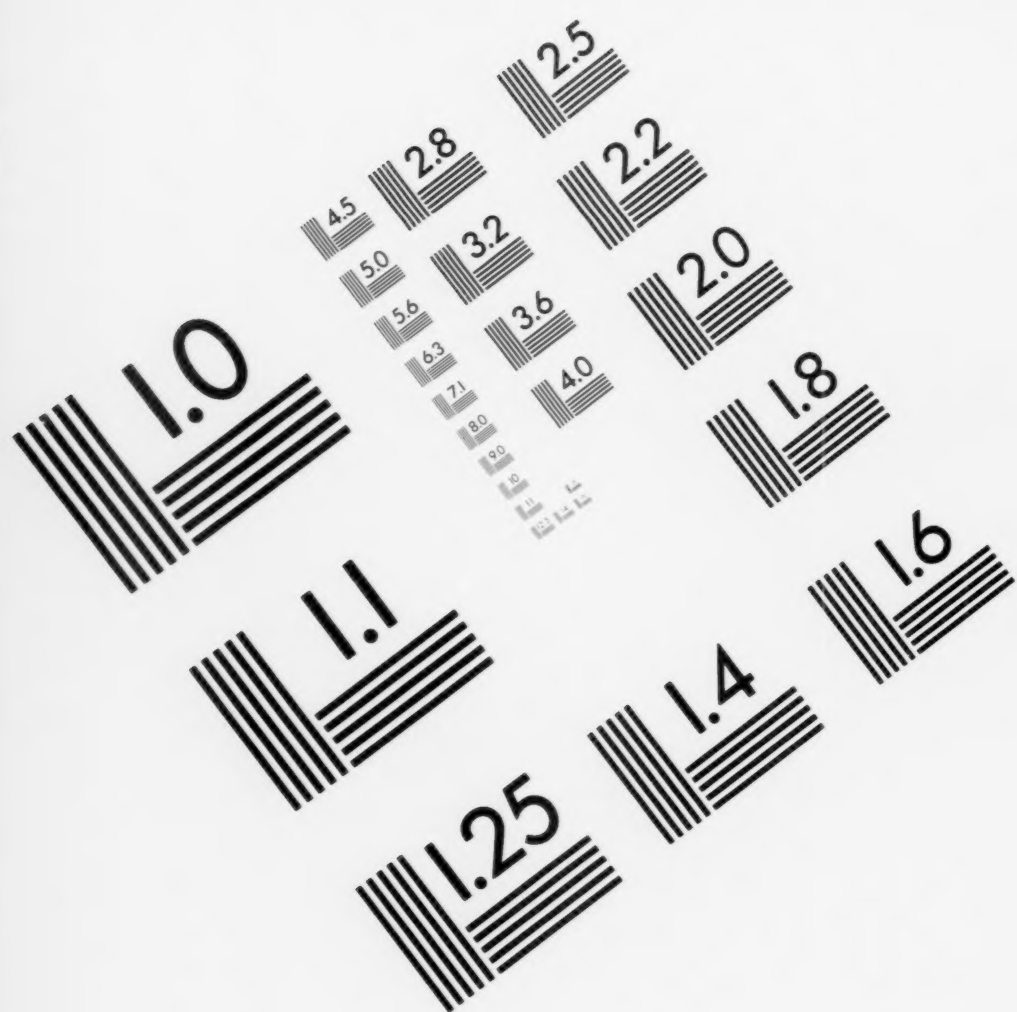
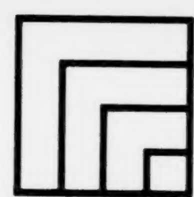
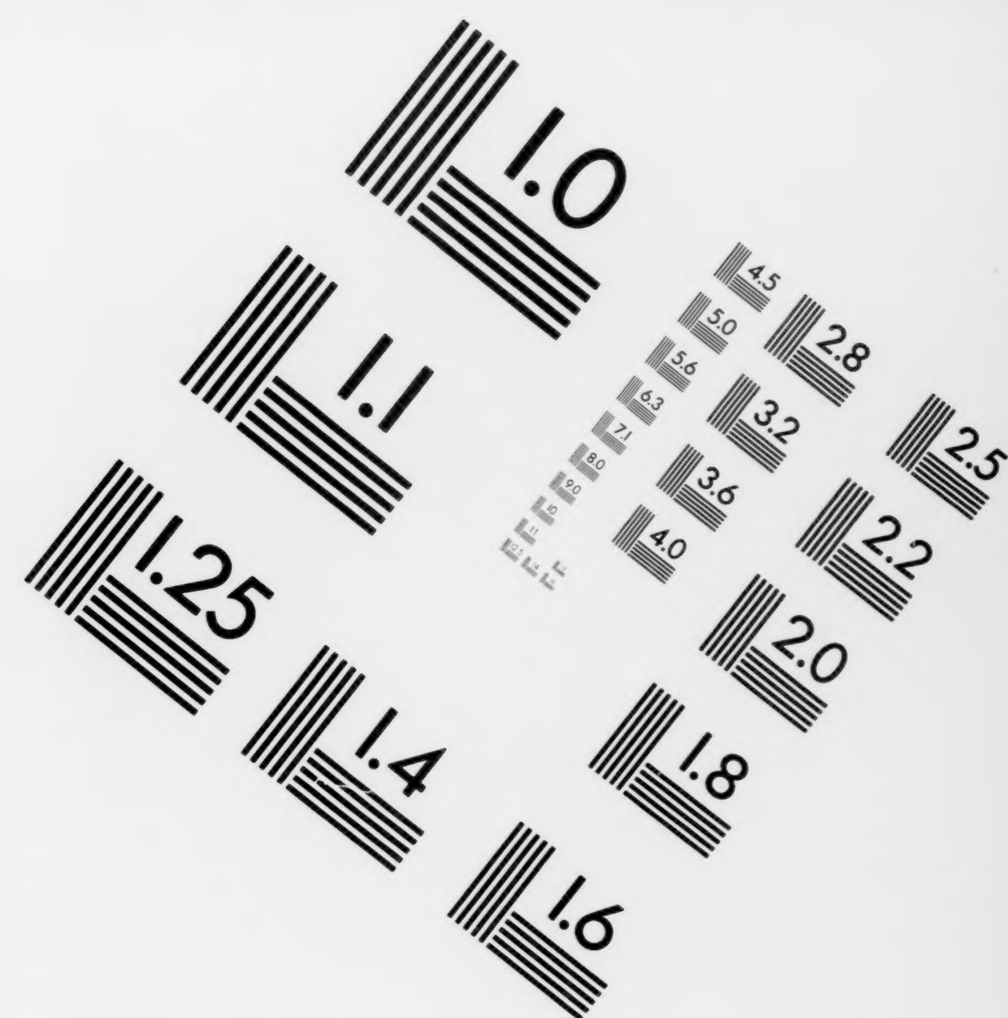
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

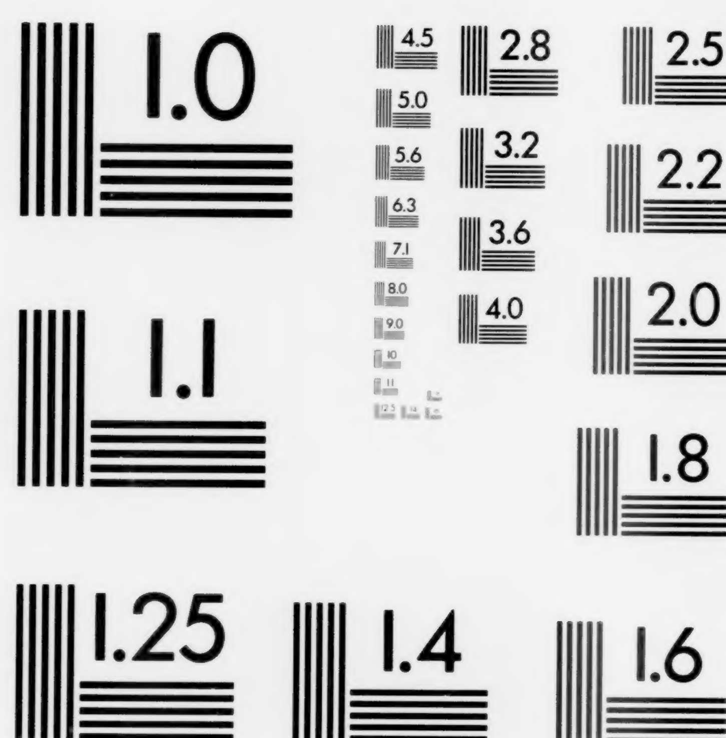
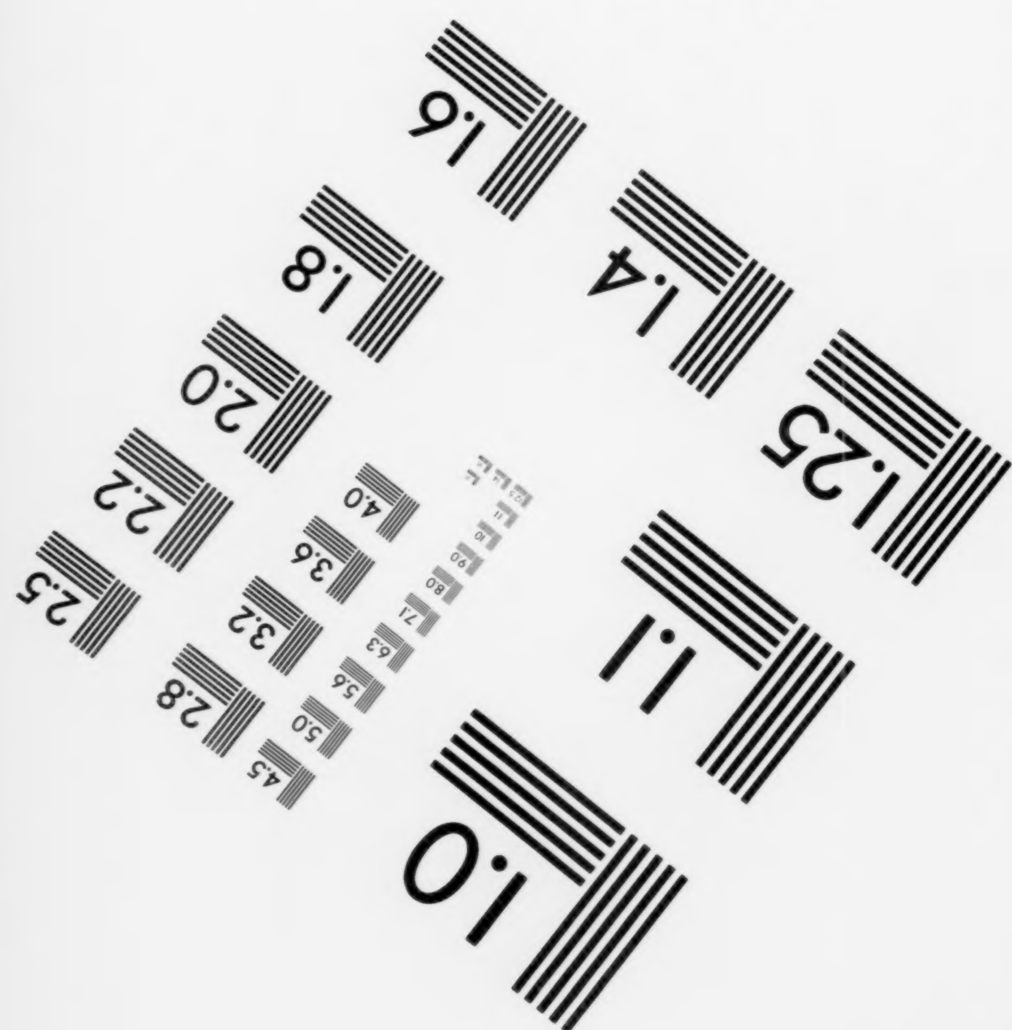
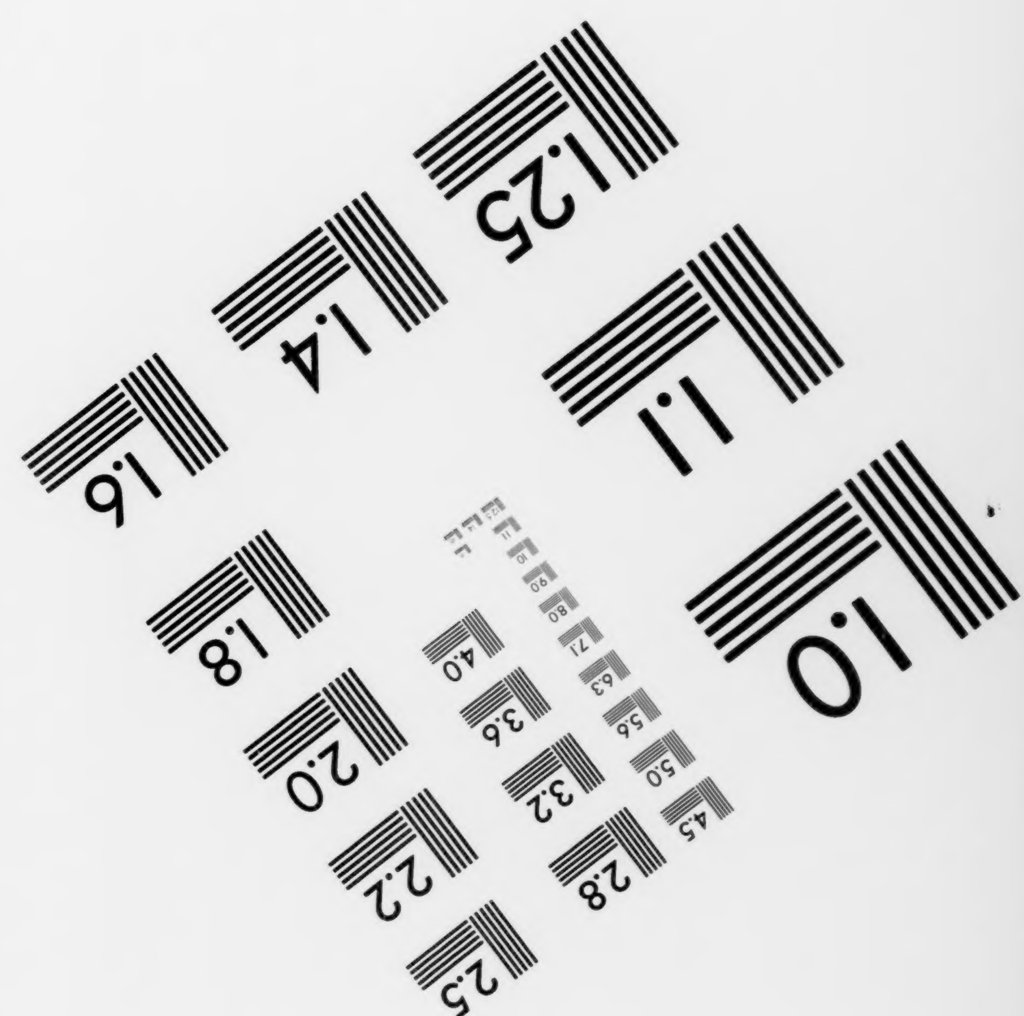
Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.



Centimeter
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm
1 2 3 4 5
Inches



Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 5

(Richter-Bernburg No. 6)

Author: Zainoddīn Esmāʿīl b. al-Ḥosain al-Jorjānī

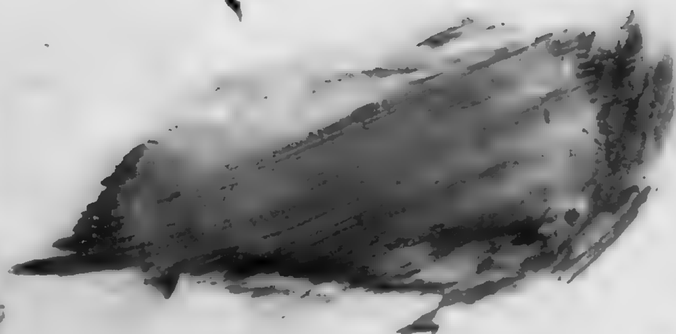
Title: Ẕakhīrä-ye Khwārezmshāhī

231 fols., 205 x 125 mm

این همه خادی که غزل بلد نباشد گلهای
... یوسف انار باشد کند
هر طرف ... که صحابه
گل سرخ بکبو بلبل باس

Or... [illegible]

1058 H



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٧

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

گفتار دوم در احوال بیماریهاء چشم و ا
سباب و علامات و علاج آن و این گفتار
هشت جزء است جزو نخستین در
شناختن احوال چشم و اصول و قانون
آن و این جزو هفت بابست باب نخستین
در احوال مزاج چشم بباید دانست که مزا
ج خاصه چشم گرم و تر است و سبب

گرمی

مزاج چشم

گرمی آن است که رگها و شریانها بسیار
بدان پیوسته است و حرارت بوی
می رساند و سبب تری آن است که
مبداء طبقهاء او دماغ است اما نشان
گرمی او آنست که حرکت او زود تر بود
و رگهاء او ظاهر باشد و میل بسرخی
دارد و بلمس گرم بود و نشان تری آنست
که رمص بسیار کند و دمعه بسیار آید و
نشان سردی آنست که رگهای او ظا
نبود و حرکت او زود و سبک نبود

ویلبس سرد باشد و نشان خشکی آن است
که دود درو نفذ باشد و یلبس صلب باشد
واشك نتواند آوردن و حرکتهای او
سبك نبود و بباید دانست که گرمی
و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری
دیگر لونهاست از بهر آنکه بسبب تری
هواست اندك تری یابد بسبب این
بهتر از دیگران بلند و همچنین چشم اهل
سقلاب ازرق از بهر آنست که هواء
مسکن ایشان سخت سرد است و مزاج

ایشان

ایشان سرد بود و همچنین چشم پیران بسبب
سردی و خشکی مزاج پیران ازرق بود
و گرمی و تری چشم سیاه فزون تر از گرمی
و تری دیگر لونهاست و تر بدین سبب
است که وی را علت آب فرو آمدن و علتها
دیگر که از بسیاری تولد کند و بخارها بر
وی بیشتر افتد و چشم شهلا و شهلاء این هر دو
معتدل باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت
و اعتدال باشد و شکل بد نشان ضعیفی
مزاج بود و چشمی که خطهاء باریك و چیزهاء

دوری و نزدیک همه آسان ببیند و از دیدن
چیزهاء روشن و درفشان نکریزد نشان
قوت و اعتدال مزاج بود و انچه خلاف این
باشد نشان ضعیفی و نامعتدل بود و انکه
از دور دشوار ببیند آنست که روح باصره
بحرکت بنود و لطیف و صافی نباشد و بقوه
حرکت که در مسافت افتد شعاع بصر او
لطیف شود و انکه بکلی دشوار ببیند روح
باصره او اندک و تیره کشته باشد در این
بابها تامل باید کرد باب دوم در معالجات
چشم

معالجات چشم

چشم بباید دانست که بیماریهاء چشم چهار
جنس است اول انکه اجزاء چشم چون احولی
و بیرون خواستن چشم و مانندان و این هم
چهار جنس است دوم استفراغ ماده سیم
علاج تفرق اتصال چهارم بصلاح آوردن
افت که در ترکیب همه اجزاء چشم افتد اما
بکرداندن مزاج ساده داروها باید که ضد
مزاج غریب اگر مزاج غریب کرم بود داروها
چون عنب الثعلب و اب بنفشه و کلاب و
سپیده خایه مرغ و مانندان باشد و اگر مزاج

غریب سرد بود چون مشک و مانند ان
باید یا چون وج و بلبل و مثل آن و اگر مزاج
او تر است دارو های سرد و توتیا و قلیمیا
بود و اگر مزاج خشک است دار و های او
شیر زنان و مغز بادام سوده و سپیده خایه
مرغ و لعاب اسبغول و مانند او باشد و اما
استفراغ ماده چشم هفت وجه است اول انکه
طعام و شراب کمتر و سبک تر و ستوده تر بود
و از هر چه بد کوار باشد و بخارها انکیزد پرهیز
باید کرد دویم انکه اکر تن ممتلی بود نخست تن را

از اخلاط

معالجات چشم

از اخلاط پاک باید کرد سیم انکه دماغ را بدا
رو های پاک کند و حجامت کردن و رک قیفال
و رکها که در سر است کشادن در این باب
نافع است چهارم انکه ماده را از راه بینی
فرو کشند تا از چشم باز کردد از بهر انکه
نزدیک تر بن راهی است و ثواب ترین
مجذبی لیکن تا نخست تن پاک نکنند و تا ماده
قرار نکیرد بدین طریق مشغول نباید بود
و طریق فرو کشیدن ماده او از راه بینی بد
عطسه آوردن است بدارو های که در

علاج لقوه و غیران یاد کرده آمده است
پنجم ولک کوشید چشم کشادن ششم انکه بدارو
هاء کراسك آورد ماده را از چشم فرو بالا
ید هفتم انکه ماده را کداز عضوی بچشم همی
اید ان عضو را از ان ماده پاك کند و بد
تدبیرهاء ان عضو مشغول باشند و علاج
تفرق الاتصال کنند بداروها کد کرمی کم
کند و خشکی صعب بیفزاید و سوزنده نباشد
چون سرمه و توتیا و اسفیداج و حجر الدم
و مانندان از بهر انکه هر داروی که مزاج
چشم

معالجات چشم

چشم را مانده است چشم را زیان
دارد و هرچه اندکی مخالف است
و از این نوع بود که یاد کرده امده
سودمند بود از بهر انکه مزاج
چشم کرم و تر است بدین سبب
در بیشتر حالها داروی تر به
فرا نسیده چشم را زیان دارد و هر
دوایی که لختی تریها کمتر کند و سو
زاننده نباشد چشم را قوت دهد
و هر عضوی که قوت یابد ماده

بیمار و بها قبول نکند و انچه بد ور
سید از خود دفع کند و بر حال سلا
مت بماند این اصلی بزرک است
و بیشتر علاج ها چشم نکاه باید
کردن و اما انچه بیر بصلاح باز ا
وردن هیئات چشم و زایل کردن
افت که در ترکیب اجزاء چشم افتد
بعضی بفصد و استفراغ بود و
بعضی بانواع حیلتها مذکور و
بباید دانست که قانون علاج
چشم

معالجات چشم

چشم انست که طبیب پیش ازانکه
دست بچشم خواهد بودن نکاه
کند تا با درد هیچ اماسی یا صدا
عی هست یا نه اماسی که ببیند
نکاه کند تا ماده اماس کدام خلط ا
ست و علامت هاء کدام خلط
ظاهر تر است و نکاه کند تا ماده
در همه تن است یا در سر است ا
کر در همه تن باید نخست بر تنقیه
کلی مشغول باید بود و تن را ازان

ماده پاک کرداندن پس باستفراغ
دماغ مشغول بودن و اگر ماده
رطوبتی غلیظ یا ماده بادناک بود
نخست پاک کرداندن پس مسهل
فرمودن درخورد ماده پس بحب
صبر و بحب ایارج فیقرا و مانند
ان دماغ پاک کرداندن پس باقی
را از بالا فروکشیدن و چشم را
باب حلبه و بنفشه پاک کردن
وچون تن پاک شد و ماده بجشم

معالجات چشم

اغاز باید کرد ما به بکار داشتن وا
گر ماده را رطوبتی رقیق بود
یا با صفرا بود نخست فصد فر
مایند پس مسهل دهند پس
ماده از سر فروکشند پس به
علاج چشم مشغول شوند و به
هیچ وجه بیش از استفراغ د
ست بچشم نباید بردن و هیچ دا
رو نشاید کشید و اگر ماده
بیحی باشد گرمابه و چیزهاء محلل

سود مند بود وان راکه مادهٔ خونی
باشد و رکها ممتلی بود چون
فصد کرده شود و بروی رکها
برحال خود بود کرمابه بکار دا
شتن و از پس کرمابه طعام هاء
لطیف کنند و مقداری شراب
صرف خوردن دماغ را کرم کند و
سدّه ها بکشاید و خون را لطیف کند
و ایارج فیقرا و حبّ قوقایا دادن
نافع بود و شیاف احمر لین و ضمادها

محلل

محلل بر نهادن تا باقی ماده
را زائل کند و ان راکه اماسی ظا
هر نشود ولیکن ماده ها پیوسته
بچشم همی آید و منفعت علاج ظا
هر نشود نکاه باید کرد تا ماده از برون
قحف دماغ همی آید یا از درون
اکر از بیرون قحف می اید سرخی
روی و چشم و کرمی سر و پیشانی و
پری رکها بران کواهی دهد و رکها
سر کشادن و سل شریان صدغ فرمودن

معالجات چشم

که همه علاجها صواب کرده آید و مرهم بر
حال خویش باشد از طریق صواب بر نباید
گشت تا ان صبر آنکه ممکن باشد که ماده سخت
غلیظ و عسر بود و مدتی دراز باید تا آن ماده
لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که بارمد
صداعی سخت باشد دست بچشم او نشاید
برد الا پس از آنکه استفراغها کنند و تن و
دماغ را پاک گردانند و سل شریان صدغ کنند
و دماغ را بضمادهای قوی کننده قوت دهند
چنانکه در علاج بیماریهای سر یاد کرده آمد

و داغ بر نهادن و ضمادهاء قوی کننده
بکار داشتن سودمند
بود و اگر از درون
تحفه همی اید دغد
غد بلبن و عطسه بسیا
ر و خارش چشم و بلبنی بران
گواهی دهد و فصد و اسها
ل و پاک کردن دماغ و علا
ج های دیگر که در
علاج سبل مذکور است و اگر

گرهه

واکر استفراغ ناکرده و این شرطها که کفته
شد بجای نا آورده بعلاج جشم مشغول
کردند رنجی عظیم زیادت شود و جنایتی
بزرک کرده باشد و حقنه اندر همه بیماریهای
سر و جشم که با ماده بود سود دارد واجب
باشد که این قوانین را نکاه داشتن باب
سوم از جزو نخستین اندر اسباب بیماریهای
جشم که با ماده باشد اسباب بیماریهای
جشم که با ماده باشد هفت است یکی آنکه
مزاج جشم ضعیف بود و ماده را که از دماغ

اسباب بیماریهای جشم

فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم آنکه
مزاج دماغ بقیاس با مزاج معده و دیکر
احشا ضعیف بود و بخارها که از احشا بر
آید قبول کند و بقیاس با مزاج جشم قوی تر
از وی باشد و مادها را دفع میکند و بجشم
می فرستد سیم آنکه در تن اخلاط بد بسیار
باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد
چهارم آنکه قوت غاذیه جشم ضعیف باشد
و غذا را که بدو رسد هضم نتواند کرد بدان
سبب مادهای فزونی بر وی کرد آید و سبب

بیماری کرد د پنجم آنکه منفذها که اخلاط
ازان راه بچشم می آید فراختر باشد و بدان
سبب که ماده ها بدو بیشتر آید ششم آنکه
منفذها که فضلهٔ ازان راه از چشم بیرون
آید تنگ باشد تا بدان سبب اخلاط که
بدو فرود آید در وی بماند هفتم آنکه چشم
در زیر دماغ است و فضلهٔ ناگوارید از دماغ
بدو فرود آید بر طبیب واجب بود که این
اسباب طلب کند و بمنع آن مشغول شود
باب چهارم از جزو نخستین اندر یاد کردن

داروها

داروهای چشم

داروهای چشم از هر جنس داروهای
چشم هفت جنس است یکی داروها ایست
که منفذها را بگشاید و آنرا مفتح گویند دوم
داروها ایست که منفذهای گشاده را به بندد
و آنرا مسدد گویند و مغری نیز گویند سیم
داروها ئیست که چشم را بزداید چهارم
داروها ئیست قابض پنجم داروها ئیست
پرانند ششم داروها ئیست پوساننده
هفتم داروها ئیست خدر کننده یعنی داروهای
که عضو را بی خبر کند تا از درد بی آگاه

ببا شد و بشود اما داروهای که منفذ ها
کشاده را به نبندد دو نوع است بعضی خشک
است و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم
و لزج و آنچه زمینی است تریهای فزونیها را
کمتر کند و چشمی را که اشک کرم همی ریزد نافع
بود خاصه اکر دران ریشی و بثره باشد لیکن
بکار داشتن آن پس از استفراغ باید پس از
آنکه مددهای ماده از چشم باز داشتن باشد
و تن و دماغ را پاک کرده از بهر آنکه اکر از تن
مددی بدو رسد یا در طبقهای چشم ماده

بسیار

داروهای چشم

بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد
افزاید و بیم باشد که طبقه را بسوزاند و بخورد
و این داروها قلمیا است و اسفیداج و توتیا
مغسول و ارزیز سوخته و طین شاموس
و نشاسته و آنرا که در طبقه قرنیه قرحه
باشد اکر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این
داروها را بکار دارد روا باشد نوع دوم که
نرم و لزج و تر است بعضی شوینده تر است و
بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر و بعضی برانند
و تحلیل کننده تر و حاجت بدین نوع از بهر چهار

معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع سوزانند[ه]
نیست دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد بدانکه
دارو اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند
و آن داروهای لزج است چون کثیرا و صمغ
و نشاسته که با دگر داروها بیامیزند تا بصحبت
او دارو در چشم دیر بماند و ازان منفعت
یافته شود سوم آنکه داروهای چشم بعضی
سنگها است و زمینی و درشت است و چشم
عضوی حساس و نرم است و نازک طاقت
ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه چون

داروهای چشم

درد مند باشد ازین نوع داروهای نرم با
وی بیامیزند تا ملاقات آن چشم را نرنجاند
چهارم آنکه گاه بود که بچیزی نرم و لطیف
حاجت آید تا درشتی را که از ماده گرم و
تیز تولد کرده باشد زائل کند و چشم را بشوید
و تیزی و گزندگی خلط بدارو باز دارد چون
شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق است از
سفیده خایه مرغ شیر شوینده تر است و سفیده
خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر است و
نرم کننده تر و آب حلبه نیز گرم و شوینده است

لیکن براننده است و میل بگرمی دارد و در گرمی
معتدل است و داروهای جنس دوم که
منفذهای بسته را بگشاید دو نوع است
نوع نخستین چون وج است و دارچینی و فرفیون
و حلتیت و سکبینج و این آنجا بکار آید که از
پس طبقهٔ قرنیه بثره یا ماده غلیظ باشد و قوت
داروهای براننده و تحلیل کننده بپا میزند
تا منفذها را بگشاید و قوت دیگر داروهای
بموضع آفت رساند نوع دوم چون زهرهٔ
جانوران است و آب بادیان و غیر آن از داروها

داروهای چشم

که سخت گرم باشد و از وی در رشتی تولد نکند
آب را که بچشم فرود آید باز دارد و اما داروهای
جنس سوم دو نوع است یک نوع آنست که
وسخ را و اثر قرح را بزداید چون قلیمیا و کندر و صبر
و مانند آن نوع دوم داروهائیست که سبل
و جرب و ظفره و مانند آن را پاک کند چون
نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته
از بهر آنکه این همه سوزاننده است و باید دانست
که از داروهای نوع نخستین قلیمیا اندر
گرمی و سردی معتدل است و اندر زدودن

کمتر از دیگرها است بدین سبب گوشت رویاننده است
و داروهای جنس چهارم که معفن است یک
نوع سوزاننده و درشت است چون زرنیخ
و زنگار ظفره صلب را و جرب مزمن و
خشکه ریشه را بر دارد و داروهای جنس پنجم
قابض است و دو نوع است قوت قبض بعضی
معتدل است و بعضی قوی‌تر آنچه معتدل
است گل سرخ است و عصارهٔ او و عصارهٔ
لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج
هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم

درد مند

داروهای چشم

دردمند آب کمتر آید نوع دوم اقاقیا است و
عصارهٔ غوره و عصارهٔ سماق و مازوی خام
و گلنار و قشور کندر و مانند آن و منفعت
این نوع در چشمهای دردمند کمتر از
مضرت باشد و آنجا بکار آید که خواهند که
اجزای چشم درست و قوی شود و قوت
بصر نیز تر گردد و آب دویدن باز ایستد
اما داروهای جنس ششم براننده و تحلیل
کننده است چون آب حلبه و حضض هندی
و بارزد و عنزروت و اکلیل الملک و جند بید ستر

وکندر و زعفران و مر اما قوت تحلیل مر از همه
فزونتر است و زعفران با قبضی که دروی است
پراننده و نرم کننده تر بود و کندر همچنین
پراننده و نرم کننده است این داروها در
علاج بثره و قرحه و آماس چشم بکار آید
و آنجا که خواهند که رطوبتهای غلیظ را
و ریم را که از پس طبقهٔ قرنیه مانده باشد تحلیل
کند و داروهای جنس هفتم که حذر کننده است
چون لفاح و افیون این جنس را کمتر بکار شاید
داشت از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند

وباشد

داروهای چشم

و باشد که تباه کرده اند و جز بضرورت عظیم
و آنجا که دردی صعب و حرارتی و سوزش
عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار
نباید داشت با حتیاط تمام چنانکه یاد کرده
آید ان شاء الله تعالی نبشت اجناس داروهای
چشم که درین موضع بر ترتیب حروف معجم
یاد کرده میشود حروف الالف انزروت گرم و
خشک است تریها را کم کند و ریش چشم را
پاک کرداند و باقی درد چشم را زائل کند و
گوشت خورده برویاند و ریم پاک کند و

جسمی را که برهم دوشند نافع بود و در وی
اندک قوتی تحلیل کننده است و سوزاننده نیست
اثمد سرمه است سرد و خشک است — سرمه صفاهانی
اسفیداج سرد و خشک است و مغری افیون
سرد و خشک است و قابض جراحتها و ریش
جشم را بر وی یاند و منزه [illegible] را و همه اجزای
او را قوت دهد و درشتی جشم را نکاه دارد
و موی سرج را نافع بود بدرجه چهارم و
مخدر است آن درد پی آگاه شود و ماده ها را
که بجشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه

اول

داروهای چشم

اول و همه اجزاء جشم را قوت دهد و ماده ها را
از جشم باز دارد اشق گرم است بدرجه دوم
جرب جشم را و غلیظی پلک و ثالیل و تاکل را
سود مند بود و تحلیل کند اشنه معتدل است
اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزای
جشم را قوت دهد و اندکی مایه قابض است
آبنوس گرم است و لطیف کننده و بزداینده
ریشی کهن و تاریکی جشم را و غشای رفتن را
که بر حدقه بدید آید نیک بزداید آس مورد است
تریها را کم کند و جشم را قوت دهد و آب ذو بدن

از جشم باز دارد و مادها را که بجشم فرود
آید باز دارد و آب آن پیشانی طلی کنند و آنرا
بکوبند و ضماد کنند منع ماده کنند ابار
سر بست و برا سوزند و بشویند و در داروهای
جشم بکار دارند سرد و خشک است جراحت
و ریشی طبقهٔ قرنیه را درست کند و اثر جرا
را که بر طبقهٔ قرنیه افتد هموار کند و موی
سر ج را سود مند بود اکلیل الملک مرکب
است از جوهری سرد و قابض و معتدل
اند رقبض و جوهری گرم و براننده و تحلیل

کننده

داروهای جشم

کننده بقوت نخستین جشم را قوت دهد و
فضول از وی دفع کند و بقوت دوم آماسها
را نرم کند و خلط غلیظ را بگدازد و بپزاند
و تحلیل کند اسارون گرم است بدرجهٔ سوم و
خشک است بدرجهٔ دوم خلط غلیظ را و
ریم را که در طبقهٔ قرنیه باشد لطیف کند
و بزداید حرف الباء بسد مرجان سرد و
خشک است جشم را قوت دهد و اشک را
باز دارد بعر الضب سرگین سوسمار سفیدهٔ جشم
را ببرد بارزد گرم است بدرجهٔ دوم خشک است
بر ریزه است

بدرجه سوم عزب را ببرد و جرب را سود مند
است اخلاط لزج را نرم کرداند و بنپاند
بلسان روغن او تاریکی چشم را ببرد اید بصل
عصاره پیاز در کشیدن تاریکی چشم که از
خلط غلیظ تولد کرده باشد ببرد اید و روشن
کند و در ابتدای آب فرود آمدن سود دارد
لیکن در وی مضرتیست کم سر رکهای چشم
را بکشاید و آنکه موی بر چشم خواهد آمدن زودتر
بر آرد بوره قوی گرم و خشک است بدرجه دوم
اخلاط غلیظ را لطیف کند و بکسلد و سفیدی

کند

داروهای چشم

کهن را ببرد باقلی خشک سرد و خشک است بدرجه
اول بختیه سرد و تر است بدرجه دوم در وی
قوتیست تحلیل کننده و قوتی خشک کننده بکوبند
و ضماد کنند فراخ کشتن تفتیده ملیی را که از زخمی
تولد کند سود دارد بیض سفیده خایه مرغ
در سردی و گرمی معتدل است و مغربیست تیزی
خلط گرم را از چشم باز دارد و زرده او بر
نهند مادها را از چشم باز دارد باد روج گرم و
خشک است بدرجه دوم عصاره او اندر کشند
بینائی را تیز کند و خوردن آن چشم را تاریک کرداند

بیخ برابنج سرد و خشک است بدرجه سوم مخدر است
ضماد آن حس ضربان آماس را باطل کند
بزر الخس که مخدر است و سرد و خشک ضماد
تخم کاهو است
کنند مادها را از چشم باز دارد حرف التاء
توتیاء ناشسته مضرت کند سرد و خشک
است بدرجه سیم اشک باز دارد و ریشی چشم را
سودمند بود توبال آهن قابض است و ریشها را
کم کند و ریشی بدهبرا نافع بود توبال مس گوشت
فزونی را بخورد و در همه توبالها قوتی سوزاننده
و لطیف کننده است و توبال بسیار بوریان در کم

کردن

داروهای چشم

کردن و کداختن گوشت فزونی قویتر از توبال مس است
و توبالها جمله باید که شسته باشد حرف
الجیم جوز بوا گرم و خشک است بدرجه سوم
جوز است
اندر سرمه سبل بکار آید جلنار سرد و خشک است
گلنار
بدرجه دوم و قابض است بر پیشانی طلی
کنند مادها را که از سر فرود آید باز دارد جعده
گرم است بدرجه دوم خشک است بدرجه
سیم عصاره او با عسل اندر کشند تاریکی
چشم را بزداید و فراسیون منفعل و مزاج بد و برد بکسست
جند بیدستر گرم و خشک است بدرجه سوم

براننده است و [illegible] عصا بهار اگرم کند و زیر را
که از پس طبقه قرنیه باشد تحلیل کند حاو شیر
گرم است بدرجه سوم نرم کننده است و محلل
اندر ابتدا آب فرود آمدن نافع حرف الحاء
حضض هندی بهتر است اندر وی توتیا
گرم و معتدل و قوت سرد و خشک بدرجه
دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت
سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف الخاء
تخم سپند است و بر اسو زانند گرم و خشک است
بدرجه سوم سرر کها را بکشاید و خلط غلیظ

داروهای چشم

را تحلیل کند و سنبل نافع بود حلتیت گرم و خشک
است بدرجه سوم لطیف کننده است و محلل
اندر ابتدا آب فرو آمدن سودمند بود حلبه
گرم است بدرجه دوم خشک بدرجه اول آماسها
را تحلیل کند خطمی گرم است بدرجه سوم خشک
است بدرجه دوم اندر ابتدا آب نافع بود حرف
الخاء خربق سفید گرم و خشک است بدرجه
دوم رانیده است ماده آب را از چشم باز دارد
خطاف و برا بسوزانند و با انگبین اندر کشند
را روشن کند و در ابتدای آب فرود آمدن سودمند

بود خر و الفاره سرکین موش کرم است رطوبت
غریب را از چشم بزداید و مژه را برویاند و
ریم از پس طبقهٔ قرنیه پاک کند حرف السین سنبلک
و سنبل رنکین بکار آید خشک است و بزداینده
چشم را قوت دهد خلاف بیداست وقت
شکوفه پوست او از شاخهای او باز کنند و
شیر او بکیرند و بچشم در کشند تاریکی چشم
را بزداید سرد و تر است بدرجه دوم حرف
الدال دار چینی کرم و خشک است بدرجه سیم
لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت

باشد

داروهای چشم

باشد زائل کند و بصر را تیز کرداند و رطوبت را از
دماغ فرود آرد دار فلفل کرم و خشک است با آخر
درجه دوم در وی رطوبتی اندکاست شبکوری را
بغایت سودمند بود دبق کرم است و تیز رطوبتهای
کشمش کولی کویند
غلیظ را از قعر تن برکشد و ناصور که در کوشه
چشم افتد بغایت نافع بود و مجربست دخان بعربی دود آبکینه
القواریر دود آبکینه کرم است و نیز اشک فرود کران
آرد و تحلیل کند و سبل را بپوساند و ببرد و
بصر را تیز کرداند دخان کندر چشم را نیکو کند و
ریزیدن مژه را و سلاق و دمعه و خارش را

نافع بود دم الاخوین سرد است و قابض جراحت را

درست کند و بن ویاند و چشم را قوت دهد

دم الحمام گرم است و محلل طرفه را سودمند بود

کبوتر

دم الخفاش با عسل اندر کشند اندر ابتداء فرود

خون شب پره

آمدن آب نافع بود حرف الذال ذرق الخطاطیف

ذرق پرستوک

زداینده است و پاک کننده سپیده را ببرد حرف

الراء رازیانج گرم است بدرجه سوم خشک

بدرجه اول آب آن بچشم اندر کشند اندر ابتداء

آب فرود آمدن سود دارد رماد الفضه گرم و

خشک است بدرجه سوم حرف الزا زنجبیل گرم و

خشک

داروهای چشم

خشک است بدرجه سوم لطیف و نرم کننده و

تحلیل کننده است بصر را تیز کند و جرب را

نافع بود زعفران گرم است بدرجه دوم خشک

بدرجه اول در وی قبضیست چشم را قوت

دهد و زداینده است و براننده است زنجفر

اندر وی تیزی هست معتدل و تحلیل کننده

و از قوتی قابض خالی نیست زرنیخ گرم است بدرجه

چهارم سوزاننده است طرفه را سود دارد و

تحلیل کند زنجار گرم و خشک است بدرجه چهارم

گوشت فزونی را ببرد و جرب و سپیده را زایل کند

زاج سوخته گرم و خشک است بدرجه چهارم
قابض است و سوزاننده و کم از قلقطار سوزاند
زبد البحر تیز است و گرم و خشک بدرجه دوم کف دریا
زداینده است و تحلیل کننده سپیده را بردارد
حرف السین سکبینج گرم و خشک است بدرجه سوم
لطیف کننده و تیز است و از قوت قبض خالی نیست
اجزای چشم را قوت دهد و رطوبت غلیظ را
بزداید و بصر را قوی کند سنبل گرم است بدرجه
اول خشک است بدرجه سوم لطیف است و از
قبض و تیزی خالی نیست ماده‌ها را از چشم باز دارد است

سادج

داروهای چشم

سادج هندی همچون سنبل است سداب گرم و خشک
است بدرجه سوم تحلیل کننده اخلاط غلیظ را ببرد
و بزداید آب او با عسل اندر چشم کشند بصر را
تیز کند و اندر ابتداء آب فرود آمدن بغایت
نیکو بود سکبینج گرم و خشک است بدرجه
سوم لطیف و محلل است و زداننده سفیدی را
ببرد و تاریکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند
زایل گرداند و اندر ابتداء آب سود دارد و ببرد
و شعیره را تحلیل کند سلخ الافعی سرگین افعی با
عسل بسابند و اندر کشند بصر را قوی کند

پوست افعی

سرطان بحری خشک است و زداینده جرب
و ظفره را ببرد و درشتی را خشک کند و پاک
کرداند سوار السند سرد و خشک است منفعت او
همچون منفعت توتیا تری جشم را کم کند سعتر
اندر سعوطها بکار آید و بصر را قوی کرداند
سنکسبویه کرم و خشک است و محلل شکوره ی
را ببرد بغایت سودمند است در این باب
سکر العش از سنکسبویه قوی تر است سپیده را
ببرد حرف الیس شحم الافعی آب او موی از جشم
برآمدن باز دارد شقائق النعمان کرم است بدرجه

اول

داروهای جشم

اول ودروی قوتیست زداینده و تحلیل کننده درشتی
را پاک کرداند و برک او ضماد کنند آماس را
بنشاند و خیرکی جشم را ببرد ایدشب یمانی
کرم و خشک است باول درجه چهارم و
قابض است سادنج کرم سرد و خشک است و
قابض برآمدن کوشت فزونی باز دارد و همه
اجزای جشم را قوت دهد و خون آمده
باز دارد و درشتی پلک جشم را که از آماس
تولد کند سود دارد شراب عنبی کهن کرم و خشک
است بدرجه سوم جشم را قوت دهد و خلط

غلیظ را تحلیل کند وشیاف قیصر بدان نشاید
معین باشد شمع معتدل است وبزاینده
ودروی تیزی ایست علت شعیره را تحلیل کند
حرف الصاد صبر گرم است بدرجه دوم خشک
بدرجه سوم محلل است وزداینده جراحت
وریشی را برویاند وپاک کند صمغ عربی
سرد وخشک است ومری صمغ البطم گرم است
بدرجه دوم لطیف ومحلل وزداینده صدی
تری چشم رابچیند واورا قوت دهد سوخته
آن سوی فرونی را بازدارد حرف الطا طین

داروهای چشم

رومی خشک کننده وقابض است با آب کشنی
طلی کنند آماس گرم را بنشاند وخون آمدن را
بازدارد طین ارمنی خشک تر وقابض تر از
رومی است طین شاموس معتز تر از رومیست
حرف العین عفص سرد است بدرجه دوم و
خشک بدرجه سوم وسوخته خشکتر بود دمه
را از چشم بازدارد عکر الزیت گرم وخشک است
بدرجه دوم آب را تحلیل کند عسل گرم و
خشک است بدرجه دوم زداینده عاقرقرحا
لطیف وسوزاننده وتیز است قوت او بعضها ی

اندرونی رسد استرخاء چشم را سودمند است
عدس اما سپهای گرم را سودمند است خاصه
ذرۀ چشم را و ورد بیخ را نافع بود عقیق
سوخته سرد و خشکست چشم را قوت دهد
عروق زرد چوبه گرم است بدرجۀ سیم خشک مامیران
بدرجۀ دوم دماغ را قوت دهد حرف الغین
غبار الرحی قابض است بر پیشانی طلی کنند مادها
از چشم باز دارد و آزموده است حرف الفا
فرفیون لطیف و سوزاننده است آب ابرد فلفل
سیاه گرم و خشک است بدرجۀ سوم تاریکی

داروهای چشم

چشم را ببرد و رطوبت را تحلیل کند و دمعه را باز دارد
فوفل سرد و خشک است استرخاء چشم را
نافع بود فلفل سفید گرم و خشک است بدرجۀ
دوم آلتهاء چشم را قوت دهد حرف القاف
قشر البیض چشم را قوت دهد و تریهای
آنرا بجیند و دمعه را باز دارد او را مکلس
کنند سپیدی را ببرد ابرد قرنفل گرم و خشک است
بدرجۀ سوم بصر را تیز کند و آلتهای او را
قوت دهد و مادۀ غلیظ را تحلیل کند اقلیما
خشکست و قابض و زداینده و در گرمی و

سردی معتدل آنرا بسوزانند و بشویند ریشی
چشم را بپروراند و جراحت را هموار کند
قرن محرق سرد و خشک است و زداینده و
محرق مغری قابضة الحباری گرم و خشک است
و محلل و زداینده اثرها که بر طبقه قرنیه بدید
آید بردارد قشر الرمان پوست انار ترش
سرد و خشک است و پوست انار شیرین سرد
و تر و از قبض خالی نیست اما سیلان را فرو
نشاند خاصه و رد نیز اقلقطار قوی تر
از زاج است قلقند سخت قابض است

داروهای چشم

و در روی حرارتی نیست تریهاط چشم را بچیند
قلدیس گرم است و لطیف کننده و قابض و
سوزاننده او را بسوزند لطیف تر شود و
کمتر سوزاند خرف الکاف مکون بصر را تیز
کند و اشک فرو آرد او را بکوبند با صمغ و
بر جایگاه موی فزونی که بر چشم بر آید
طلی کنند موی را باز دارد کندر گرم است
بدرجه دوم خشکست بدرجه اول ماده‌های
ریشی را تحلیل کند و زداید و اثرهای ریشی را
هموار کند و گوشت را بپروراند و از قبض خالی نیست

کثیرا مغز سپید حرارت چشم را تسکین
کند کافور (تیزی) خوبتر او حرارت را تسکین کند
حرف اللام لفاح سرد است بدرجه سوم
تر است بدرجه دوم پوست او میل بخشکی
دارد خواب آرد و از درد آسوده و بی
آگاه کند لبن بهترین شیرها شیر زنان است
و از آن گذشته شیر خر بود اما زداینده اما
زداینده دردها را بنشاند لؤلؤ (مروارید است) سرد و
خشک است بدرجه سوم حدقه را بزداید و بصر را
تیز کند و سپیدی چشم و اثرها که بر طبقه قرنیه

افتد

داروهای چشم

افتد رقیق کند لادن نرم است و برانندهٔ
رطوبتها را تحلیل کند لاجورد زداینده است
و در وی قبضی اندک است مژه را برویاند
و چشم را نیکو کند لیلنج سرد و خشک است
بدرجه اول و در وی قبضیست و قوی
کننده است اماس نرم تحلیل کند و با همه
اسباب بد باز کوشد و مضرتها را باز دارد
حرف المیم مامیران سرد و خشک است بدرجه
سوم پاک کننده است و زداینده قوت بصر را
زیادت کند و سپیدی را و اثرها که بر طبقه

قرنیه پدید آید ببرد مرقشیثا قوت تن درستی
چشم را نگاه دارد و در وی اندک قوتی
تحلیل کننده است بدین قوت اماس و طرفه را
تحلیل کند و سنگ آسیا همین قوت دارد
ملح هند کرم است باول درجه دوم خشک است
بآخر درجه سوم لطیف کننده است و زداینده
و در وی قبضیست و خشک کننده است
مس سنگیست که کاردها بوی تیز کنند
زداینده است و سفیده و ابر دارنده مسک
کرم است بدرجه سوم خشک بدرجه دوم

عصبها

داروهای چشم

عصبها را قوت دهد و قوت داروها باندرون
طبقها رساند مرزنجوش کرم و خشکست بدرجه
سوم لطیف و محلل است بادها را بشکند مامیثا
سرد و خشک است بدرجه دوم قابض است
چشم را قوت دهد و آماسها را سود دارد
خاصه ورد پنج رام کرم و خشک است بدرجه
دوم اثرها ببرد اید و طبقه قرنیه را لطیف کند
میویزج کرم و خشک است بدرجه سوم
تیز است و زداینده قمل را که اندر شره افتد
بکشد مازره کرم و خشکست بدرجه سوم

لطیف کننده است بصر را تیز کرده اند و نزول ابرا
باز دارد حرف النون نانخواه گرم و خشک است بدرجه
سوم لطیف کننده آب او اندر چشم جا تنند خون
فسرده را تحلیل کند نشاستج خشک است ونغری
نحاس نحاس سوخته قابض است مغسول او
ریشی و ناخنه و گوشت فزونی را ببرد سودمند
بود نوشادر لطیف تر از نمک است سفیده را ببرد
نطرون قوت او کمتر از قوت بوره است خلط
غلیظ لزج را لطیف کند و سفیده را ببرد
و خشک کننده است حرف الها هندبا دروی

قبضی

داروهای چشم

قبضی هست و سرد است بر آماس چشم ضماد کنند
نافع بود هلیلج هلیله زرد قوت دهنده است
و سیاه همچنین و هر دو دمعه را باز دارند
و قوت بلیله همچو قوت هلیله باشد حرف الواو
الهاء وج گرم و خشک است بدرجه سوم
لطیف کننده است عصاره او طبقه قرنیه را
لطیف کند و ورد ماده ها را از چشم باز دارد
و علت و ردینج سودمند بود ودع ویرا
سوخته بکار دارند درشتی چشم را نافع
بود و سفیده را ببرد والله اعلم بالصواب

باب پنجم از جزو نخستین اندر آنکه داروها
چگونه مدبر باید کرد و چون باید ساخت
اینست اصل در شناختن و ترکیب کردن
داروهای چشم آنست که نخست داروها را
مدبر کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوعی
از داروها دیگر است امّا تدبیر بعضی سنگها
چون شادنج عدسی و توتیا و مرقشیثا و سرمه
آنست که آب سود کنند و بشورانند و بآهستگی
اندک اندک در عصارهٔ پاکیزه میگردانند و دیگر
باره آب زیاده میکنند و میشویند و آنچه بر سر می

آید و با آب میرود بآهستگی با عصارهٔ دوم
میگردانند تا هرچه نرم تر و لطیفتر و سوده تر است
با آب برود و در عصارهٔ دوم حاصل شود
و این عصارهٔ دوم را بنهند تا دارو از آب
جدا شود و بنشیند و بآهستگی آن آب از
سر دارو بریزند و دارو را در آفتاب جنوبی
تا خشک شود و سر او پوشیده دارند تا غباری
در وی نرود و آنچه درشت و نا تمام ناسوده
باشد و در عصارهٔ نخستین بماند آنرا دگرباره
بکوبند و بسایند و هم بدان گونه بشویند تا جمله

داروها نرم وسوده شود چنانکه هیچ درشتی
نماند واین داروی آب سوده کرده وشستن
را دیگر باره از جهت احتیاط همچون بار
نخستین اندر آب کنند وبدست بمالند
وبشویند ودر آب بگذارند تا بنشیند و
آب ازوی جدا کنند وخشک گردانند تا
آنچه درشت باشد تمامی ازوی جدا
شود واین شستن را بتازی تصویل گویند
اماتد بر بعضی سنگهای دیگر چون قلمیا
وزاجات آنست که نخست آنرا بسوزند پس

ترکیب داروها

تصویل کنند وسوختن آنچنان باشد
که آنرا بشکنند ودر کوزهٔ نو یا در
خنبرهٔ کنند وبگل حکمت درگیرند ودر
تنوری نهند یا بدو دخانهٔ آبگینه گران
فروآویزند ویکشب بگذارند ودیگر روز
برگیرند ودارو ازآنجا بیرون کنند و
بسایند نرم وتصویل کنند چنانکه گفته
آمد وصدف حلزون وآنچه بدین
ماند همچنین بسوزند پس تصویل کنند و
توبال مس ومس سوخته همچنان تا کوفته

بجند آب بشویند پس بکوبند و بسایند و
تصویل کنند و اسفیداج را چند کرت تصویل
کنند تا درشتی و ترشی از وی برود و سنبل
را اول بناخن بپیرایند پس در هاون
بکوبند چنانکه بقوت کوفتن سوخته
نشود و بحریری فرو گذارند که چون غبار
بیرون آید واشنه را نیک بدست بمالند
تا پوستهای سیاه از وی جدا شود و
سفید گردد پس آب بر وی چکانند و
بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک

کردد

35

ترکیب داروها

کردد و از غبار و آفتاب نگاه دارند پس
دیگر بار بخشکی بکوبند و بحریری فرو گذارند
که چون غبار فرود آید این را بتازی
مهبا گویند و زنجار را تصویل کنند و اندکی
از وی با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و
بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند
و در آب فرغار کنند تا آغشته شود پس در
هاون بمالند تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی
را و همچنین فرغار کنند تا حل شود پس بحریر
بپالایند و داروها را بدان بسرشند و

آنچه در شافها بیض خواهند کرد از صمغ عربی
و کثیرا بیشتر بکار آید و در شافهای دیگر که
از بهر سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد
شاید و افیون را بشکنند پارهای کوچک و
بر تختهٔ مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر
گرم نهند تا بر تخته گرم شود و بر دارند و
نگذارند که افیون بسوزد تا فعل و قوت او
باطل نشود پس او را در آب فرغار کنند تا
حل شود و دارو ها را بدان بسر شند و
ببایدی دانست که اصل در ترکیب داروها

ترکیب داروها

چشم آنست که بدانی که مقصود از هر داروی
چیست و منفعت او در آن باب چند است
آنچه بکار آمده تر و با منفعت تر باشد
بیشتر کنند و آنچه از بهر صلاح یا از بهر
قوام اوست کمتر و همچنین نگاه باید کرد تا آن
دارو که اندرین مقصود بکار آید کیفیت
او چه اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز دارد
چون زنگار و زرنیخ مقدار او باندازه
مصلحت کنند و آنچه از بهر صلاح او باید
چون اسفیداج بیشتر کنند تا تیزی و مضرت

زنکار شکسته شود و اکر کیفیت او بدان تیزی
نیست و منفعت او نیز بکست چون توتیاء
هندی و مانند آن مقدار بیشتر کنند و
قوت او بچیزی دیکر ضعیف نکنند چنانکه
قوت زنکار با سفیداج شکستن و داروهای
نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج
مقدار آن بیشتر کنند و صمغ و کثیرا که منفعت
آن سخت بسیار نیست کمتر بیست و سکبینج و
حلتیت اندر شیاف مرارات مقدار تمام
باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات تحلیل

بکرد

ترکیب داروها

آبست و فعل این هردو اندر تحلیل آب قویست
و آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق
و آب مرزنکوش و آب باران از بهر آنست تا
قوت دارو را زیادت کند پس اولی آنست که
داروها را چند کرت بدان تر می کنند و
میکردانند و باز می سایند و تر می کنند تا قوت
آن اندر دارو بدید آید و مقصود از مشک
آنست که مقصود و قوت داروها بقعر چشم و اندرون
طبقات رساند مقدار او باندازه معتدل
باید کرد و افیون از بهر نکاه داشتن قوت دارو

و مقدار او نیز باندازهٔ معتدل باید کرد و
داروهای تازه و پاکیزه و بی غش باید و هر یک
جدا باید کوفت و بدان وزن که در نسخه باشد
کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که
اگر کسی همه داروها که در شاف باید ضروری
بکار آید بیکبار اندر هاون کند و بکوبید
خطا کرده است از بهر آنکه بعضی داروهاست
که بیکبار تمام کوفته نشود و از وی نخاله
بماند و بعضی تمام و نرم زود کوفته شود و چون
یکی زود کوفته شود و طبیب استقصا می

کند

کنند تا دیگر کوفته شود لطافت آنکه کوفته شده است
برود و باقی آن سوخته کردد و کمتر مضرتی
آن باشد که او را هر یکی از آن اندازه که در
نسخه است بکردد و چون داروها بر رسم و
شرط کوفته شود همه را بیکبار در هاون باید
کرد و باهستگی سودن تا هموار آمیخته کردد
و آنرا که شیاف خواهد بود آب برو باید
چکانید و همی کوفتن تا هموار سرشته شود
پس شاف کردن و در سایه خشک کردانیدن
و از کرد و از غبار و آفتاب نکاه داشتن از

بهر آنکه آفتاب لطافت دارو بستاند و ساختن
شیاف را در فصل ربیع موافق تر بود و در
روز آخر فصل ربیع که هوا گرم و تر بود و
دارو ها زودتر خشک شود و کوفتن و بیختن
آسان تر بود و نرم تر و سوده تر آید و اگر دارو
ایست که با آب غوره و آب بادیان و مانند آن
همی باید پرورد در آخر فصل ربیع بهتر باشد

باب ششم از جزو نخستین اندر آنکه
جشم بیمار چون باید کشاد و دارو چگونه
باید کشید کشادن جشم هرچه آهسته تر

طریقهٔ چشم را کشادن و نگاهداشتن و میل و دارو بکار بردن

39

قواعد دارو کشیدن

باید و جشم راست بدست چپ باید کشاد
بانکشت مسبحه و ابهام و میل بدست راست
کرفتن و سر میل بر کوشه جشم که از سوی
بینی است نهادن تا باید بیکر کوشه و میل
را بانکشت وسطی و ابهام بتافتن تا در جشم
بکردد و دارو همواره بجشم رسد و جشم از
حرکت میل خسته نشود و جشم جپ را
بدست راست باید کشاد بانکشت خنصر
و ابهام و میل بدست جپ از کوشه جشم
تا بدیکر کوشه جشم نهادن و بتافتن و جون

میل از چشم بدارند یکبار انگشت از پلک
چشم بر نشاید داشت که بودی فراز هم
شود لیکن باهستگی بجای باز آید و میل
سخت باریک نباید خاصه سر میل که دارو
بدان بردارند و لختی ستبرتر و بمایه تر
باید تا دارو بیشتر بستاند و آنک طبیب
خواهد تا پلک چشم او باز دارد کرد اندر مژه
او با بهام و سبابه بباید گرفت و باهستگی
لختی برکشیدن و گوشه میل بر پشت چشم
نهادن و فرو بردن تا چشم برفق باز کردد

قواعد دارو کشیدن

وچون فارغ شود یکبار دست از چشم نباید
داشت لیکن برفق بر باید داشت تا هم برفق
بجای خود باز آید و چشمی که سخت با درد
بود میل بد و نشاید رسانید لیکن داروی
سوده حل کرده در باید چکانید یا میل ربوده
باید داشت تا قوت و کرانی میل بچشم نرسد
و آنک داروی تیز اندر کشند میل را زود زود
زود از پس یکدیگر نشاید کشید و تا چشم
از میل نخستین آسوده نشود و از سوزش
دارو ساکن نکردد میل دوم نشاید کشید

وآنرا که رمد یا ضربان و درد سخت باشد در
چشم او چیزی دارو[ی] نرم نباید کشید و
بیماریهای کهن و مزمن را که با درد سخت نباشد
چون جرب و سبل و ظفره و مانند آن چیز
بداروهای تیز علاج نشاید کرد و آنرا که سپید
یا اثری دیگر برخواهند داشت موضع اثرها
بدارو بباید رندید چنانکه بحوالی آن هیچ
المی نرسد باب هفتم از جزو نخستین
اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست
بماند و دردمند نشود تدبیر نگاه داشتن

نگاه داشتن چشم چه نوع باید

چشم

نگاهداشتن چشم

چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را
از دود و گرد و باد و از هوائی که از اعتدال
دور باشد نگاه دارند و همچنین از گریستن
بسیار و از نگرستن در چیزهای روشن
و درخشان و نقشهای خرد و خواندن
خطها باریک الا گاه گاه بر سبیل ریاضت
و از مستلقی خفتن یعنی بپشت باز خفتن
و از مستی بسیار و طعام و شراب غلیظ
ناگوارنده و از هرچه بخار بدماغ برآرد
و از چیزها تیز چون پیاز و سیر و گندنا

وماسند آن پرهیز باید کرد وطبع را نرم
داشتن سودمند بود وخشک شدن
طبع زیان دارد وگرمابه بسیار ورگ
زدن وحجامت بسیار وچشم برچیزی
داشتن چنانکه نظر از وی برندارد و
چشم بهم برزدن سخت زیان دارد و[illegible]
بسیار وبر امتلا خفتن وشب طعام
خوردن وجماع بسیار کردن وشراب
تیره وغلیظ خوردن وهرچه فم معده را
برنجاند چشم را وتیزی بصر را زیان دارد

ودر آب

42

نگاهداشتن چشم

ودر آب صافی نشستن وسر بدان فرو بردن
وچشم باز کردن سودمند بود وسرمه
وتوتیا با آب بادیان وآب مرزنگوش پرورده
اندر کشیدن نافع بود بصر را تیز کند
وچشم را قوی کرداند وبرود الرمان وآب
بادیان ساده یا شکر کشیدن نافع بوده
صفت برود الرمان که آسان بدست آید و
چشم را قوت دهد وبصر را تیز کرداند بگیرند
انار ترش وشیرین ودانه او باشحم او بکوبند
وبیفشارند وآب او بکشند وبپالایند و

صافی کنند و قدری بکس ازین آب صد
درم انگبین مصفا بر نهند و در پاتیله
سنگین بر آتش نرم بجوشند و کفک
بردارند صفت سرمه که اجزای چشم را
قوت دهد و پلک چشم را و حدقه را صافی
کند و مادهٔ سبل و ناخنه از چشم باز دارد
بگیرند هلیلهٔ کابلی مقشر و صبر و مامیران
و زرد چوبه از هر یکی دو درم نمک طبرزد
مروارید ناسفته کف دریا شکر طبرزد
زعفران سنبل هندی شادنج عدسی تخم

امراض جفن

بادیان سرطان بحری توتیای هندی
شاف مامیثا رهبانی کافور اسفیداج ارزیر
قلمیا زنگار سرخ حضض هلیله زرد از
هر یکی یک درم همه را بکوبند و بحریر ببیزند
و هر ساعت آب بادیان تر بروی میچکانند
و می سایند تا داروها قوت آب بادیان
گیرد بعد از آن بسایه خشک کنند و دیگر
باره بسایند و بکار برند جزو دوم از گفتار
نخستین اندر شناختن بیماریها که در
پلک چشم یعنی جفن پدید آید و معالجات

آن واین جزو بیست ونه بابست این مقدمه
ایست که معلوم باید کرد از بهر آنکه بیماریها
که در پلک چشم افتد بدین عدد است که
یاد کرده می آید لکن از جمله بیست ونه بیماری
که خاصه پلک چشم است وباقی در پلک و
ابرو وسر ودیگر اجزای چشم واندامهای
دیگر نیز افتد اما آنچه خلاصه پلک چشم است
اینست برد، تحجر، التصاق، شتره، شعیره
شعر زاید، انقلاب الشعر، وردینج، سلاق
شرناق، واما بیماریهای دیگر که اندر اندامهای

در علاج برد

دیگر که اندرو اندامهای دیگر نیز افتد اینست
جرب، تاکل، قروح، دمامیل، حب المنه
انتفاخ، تهیج، سعفه، سلع، توثه، شری
انتشار الهدب، نمله، ثمل، قمل، قتام، بیاض الهدب
ثؤلول، موت الدم، این جمله بیماریها بیست که
بجز منسوبست باب نخستین از جزو دوم
اندر یاد کردن برد ومعالجات آن برد
رطوبتی غلیظ است که در پلک چشم گرد آید و
غلیظ شود وبفسرد مانند تگرگ وبپارسی
برد تگرگ باشد وعلت پیشتر بر ظاهر پلک چشم

افتد معالجات بازرد یا آشق یا حلتیت یا سکبینج
بگیرند و بسرکه خالص حل کنند و طلی کنند
و شوخ خانهٔ مکس انگبین و عنزروت
و علک البطم هر سه بهم بسرشند و بران
موضع می نهند و اگر موم زرد و روغن
گل و علک البطم و شوخ خانهٔ مکس انگبین یا
اشق حل کرده بسرکه بسایند و طلی کنند
قوی باشد صفت طلی از بهر ناسور برد
او و شعیره را نافع بود بگیرند کندر و مر از
هر یکی دو درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم

در علاج برد

بوره نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن
یا بدهن دی اره و روغن زیت بسرشند و طلی
کنند و اگر بدین داروها تحلیل نه پذیرد
پلک چشم را از پهنا بمبضع بشکافند و برد را
بکفچه میل بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد
میان گاه او بدوزند و ذرور اصفر برکنند
صفت ذرور اصفر بگیرند عنزروت بشیر
خر پرورده هشت درم شیاف مامیثا
رهبانی دو درم صبر و افیون و نشاسته
و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم

مردانکی و نیم همه را بکوبند و به بیزند و بکار
برند و اکر برد بر انداره روبه پلک افتد باز
کردانند و از پهنا بشکافند و برد بردارند
وجشم را بآب کرم بشویند باب دوم از
جزو دوم انداره یاد کردن تحجر و معالجات
آن این علت اماسیست خرد و سخت و
مادهٔ آن فضلهٔ سوداست که [illegible] جشم فرود
آید و بفسرد و سبب فسردن او تری و لطافت
پلک جشم است و سبب لطافت و آنچه لطیفتر است
از مادهٔ علت بتحلیل خرج شود و آنچه غلیظتر است

بماند

بماند و سخت کردد و بعضی طبیبان این علت را
عدسه کویند معالجات نخست رک قیفال باید
زد از آن دست که علت از آن جانب است و
پس از فصد استفراغ کردن بحب اصطمخیقون
و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن
و مقصود از رک زدن و حب قوقایا و
غیر آن خوردن آنست که تا جون مرهمهای
محلل بر نهند یا بسنکاری علاج کنند
مدد مادها باز استاده باشد تا مادهٔ دیکری
روی بدان موضع ننهد و الی فرونی نیفزاید

پس مدت یک هفته مرهم دیاخلیون بر باید
نهادن تا وی را بکدازد و اگر مدت دراز کردد و
نکذارد پلک چشم را باز کردانند و بشکافند
چنانکه مادهٔ علت پیدا آید و بناخن یا
بحلقهٔ دو انکشتری بنشارند تا بیرون آید
وگاه باشد که مادهٔ فسرده بیرون آید وگاه
باشد که ریم بیرون آید و اگر ترسند که
علت معاودت کند لبهای جراحت را بناخن
کرد بکیرند تا جراحت دیرتر بروید و مادها
بپالاید و بعد ازان اسفنج با آب گرم می‌شویند

باب سیم

علاج التصاق

باب سوم از جزو دوم اندر یاد کردن
[illegible]
التصاق و معالجات آن التصاق بهم
رسته شدن هر دو پلک چشم را کویند گاه
باشد که از یک نیمهٔ گوشهٔ چشم رسته شود
وگاه بود که از هر دو گوشه رسته شود و گاه
باشد که از هر دو پلک از کنار تا بکنار رسته شود
و سبب این دو نوع است یکی آنکه در چشم یا در
پلک چشم قرحه بوده باشد و علاج کرده شود
و مدتی چشم برهم نهاده داشته و موضع جراحت
بدان سبب برهم کرد دوم آنکه ناخنه یا سبل

برداشته باشند وموضع جراحت چنانکه
واجب کند بزیره ونمک داغ ناکرده بگذاشته شند
علاج این علت دستکاریست آنجا که کشاده
باشد میل اندر کنند و پلک را بردارند وموضع
برهم رسته را بدان آلت که ناخنه را بردارند
ازهم باز کنند واکر پلک بر طبقهٔ ملتحمه رسته
باشد یا بر حدقه دست آهسته وبت باید
داشت تا پلک بچشم کشیده نشود از بهر
آنکه بیم باشد که طبقهٔ قرنیه با پلک برآید و
جشم از جای برخاسته شود وآنرا که هر دو

علاج التصاق

بلک برهم رسته باشد ومیل اندر نتوان کرد
بلک را بد وصناره اندکی بر باید داشت بر فوق
وبا آلتی که آنرا منجل ناصور کویند بکشادن
وبزیره ونمک داغ کردن وپنبه بروغن کل
جرب کرده درمیان هر دو لب بلک نهادن
تا باز برهم نروید وبر بشت جشم زردهٔ خایه
مرغ بروغن بهم آمیخته بر نهادن وبستن
وروز دوم بکشادن وهم آب زیره ونمک تر
کردن وهم روغن کل وزردهٔ خایه علاج
کردن وروز سوم اکر ممکن کردد شیافها کر

جراحت را بر هم رویانند در کشیدن و نگاه
داشتن تا دیگر باره بر هم نروید و اگر هنوز
شیاف کشیدن صواب نه بینند هم بروغن
گل و زردهٔ خایه علاج کردن و بگنند تا
وقت شیاف کشیدن باشد باب چهارم
از جزو دوم اندر یاد کردن شتره و معالجات
آن شتره کوتاهی پلک چشم است و بسبب
کوتاهی آن دیده اندر خواب و غیر خواب
پوشیده نشود و لبها، پلک بیکدیگر نرسد
و چنین چشم را چشم خرگوش مانند

کنند

49

علاج شتره جفن

کنند و خواب خداوند این چشم را خواب
خرگوش گویند و گاه باشد که هر دو پلک کوتاه
شده باشد و اسباب این علت دو نوع است
یکی نقصان مادهٔ پلک است که از مادر چنان
زاید دوم حوادث گوناگونست و این حوادث
یکی آنکه بسبب علتی بریده باشد و باز دوخته
نه چنانکه واجب کند دوم آنکه غده اندر
پلک تولد کند یا گوشتی فزونی بروید بسبب
قرحه که بوده باشد سوم آنکه پلک باز گردد
و تشنج کند تشنجی با ماده یا خشک چهارم

انکه عضلهٔ از عضلهای پلك چشم مسترخی
شود از بهر آنکه پلك زبرین را سه عضلهاست
چنانکه در تشریح عضلهاء چشم یاد کرده
آمد و از این سه عضله یکی آنست که پلک
را بر دارد و حرکت بر کشادن پلك بدانست
و دو عضله آنست که پلك را فرو خواباند
و حرکت بر هم نهادن پلک بدانست و هر گاه
که عضلهٔ بر دارنده مسترخی شود پلك بر
نتوان داشت و هر گاه که تشنج کند فرو نتوان
خوابانید و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد

نثره جفن

وهر گاه که این دو عضله که پلک را فرو خواباند
مسترخی شود حرکت و قوت ایشان
سست گردد چشم را فرو نتواند کرد و
یعنی باز نتواند کرد
هر گاه که تشنج کنند چشم باز نتواند کرد
وهر گاه که یکی از این دو عضله یکی مسترخی
شود گوشه که عضلهٔ مسترخی از جانب
او باشد فراز نشود معالجات اما آنرا که
علت مادر زاد باشد علاج نیست و آنرا
که سبب بریدن پلک و باز دوختن باشد
علاج آن متعذر است و اندر کتب یاد کرده اند

کم آنرا که هم آن موضع که دوخته اند دیگر باره
بباید شکافت و نکوتر باید دوخت و مرهم
سفید و چیزهای نرم کننده بر نهاد تا نیکو
تر بروید از تغذی خالی نیست و آنرا که
سبب غده یا گوشت فزونی باشد غده را هم
بدان طریق که برد را و تحجر را علاج کنند
بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بدلها و
تیز و شاف زنگاری و مانند آن بردارند
و اگر بدلها و کفایت نشود گوشت فزونی را
بصنارها بگیرند و سوزن بر او درکشند و

شتره جفن

وآنرا بناخن برابر دارند و داروی تیز اندر
کشند چون باسلیقون و روشنائی و
غیر آن یا ابریره و نمک داغ کنند تا معاودت
نکند و آنرا که سبب تشنج باشد بگرمابه رفتن
و سر بخار آب گرم فرو داشتن و روغن
بنفشه مالیدن و موم روغن با بنفشه و
خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن
سودمند بود و بآب حلیم شستن و ازان
نطولها ساختن نافع باشد و آنرا که سبب استرخاء
عضله باشد داروهاء قابض بر باید نهاد

علاج شعیره

چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد و مانند
آن باب پنجم از جزو دوم اندر یاد کرد[ن]
شعیره شکل آن همچون شکل جو باشد اما سبب که بر رستنگاه موی مژه آمد
شعیره و معالجات آن شعیره اما سبب است
دراز شکل او همچون شکل جو و این اماس
بر رستن گاه موی مژه افتد و سبب آن
فضله ایست غلیظ سودائی که آنجا گرد
آید و سخت شود علاج اگر در سر و
چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از
آنکه فصد کرده باشد و مسهل خورده و
دماغ پاک کرده شیاف مامیثا و گلنار همی

پاکر

علاج شعیره

با آب کسنی سوده طلی کنند و بگشکاب
شستن و بدان تکمید کردن و تکمید آنرا گو
که چیزی سازند از مس یا از گوهری بیند
دیگر و دار و گرم کرده در وی کنند و بر
موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو
راید و میرساند و اگر این دارو در مثانهٔ
گوسفند یا مثانهٔ گاو کنند و بر نهند روا
باشد و اگر حرارت در سر و چشم بود باب
گرم تکمید کردن و از پس تکمید مگسان سر
کنده بر شعیر مالیدن و نان گرم دمادم

برنهادن ومالیدن وسکبینج درآب یا در
سرکه حل کرده طلی کنند وانجیر خشک و
بارزد اندر شراب بختن وطلی کردن و
صبر نمودن ومقدار دانک بوره وچهار
دانک بارزد بهم سرشته برنهادن وآرد
جو وبارزد بهم سرشته برنهادن وطلی
اربیاسوس که در علاج برد یاد کرده آمد
نافع بود وخون کبوتر همچنین نافع است
والله اعلم باب ششم از جزو دوم اندر
یاد کردن شعر زاید ومعالجات آن شعر

زاید

علاج شعر زاید

زاید موی فزونی را گویند که هم بر پهلوی
مژکان بروید رستنی ناهموار نه بر آستا
ونسق طبیعی وناهمواری وی آن باشد که
بعضی سر فروسوی دارد وبعضی بچشم آید
ومی خلد وبدان سبب اشک آمدن گیرد
وچشم خیره شود وسبب آن رطوبت
بسیار وتباه باشد تباهی بی سوزانی و
تیزی واگر سوزان وتیز بودی موی را
بریزانیدی وباطل کردی وممکن نگشتی
که از وی موی رستی معالجات نخست

های
استفراغها باید کرد و مادهٔ فزونی را بدارو
که درخور مزاج آن باشد از تن و دماغ بیرون
کردن و غرغره فرمودن با یارج فیقرا و
مانند آن و آنرا که مزاج بگرمی دارد هر میل
بامداد هلیلهٔ پرورده با اطریفل کوچک
می باید داد و پوسته هلیلهٔ زرد یا هلیلهٔ
کابلی در دهان داشتن و مزیدن و آنرا که
مزاج میل بسردی دارد و مصطکی و
قرنفل می باید خایید و جوزبوا در دهان
داشتن و مزیدن و عنبر بوییدن و از بس

ری

شعر زاید

این تدبیرها تدبیر دستکاریست و دستکا ری
در این علت از پنج گونه است یکی دارو
کشیدن دوم موی فزونی را بر موهای
طبیعی دوسانیدن سوم بن موی فزونی
را داغ کردن چهارم تعبیر نجم تشمیر تخییت
اما داروها که اندر کشند داروهای تیز
باشد چون باسلیقون و روشنایی و
شیاف اخضر و شیاف دیزه تا آن رطو بتهارا
که سبب علت است تحلیل کند صفت شیاف دیزه
که بدین علت مخصوص است و سلاق و سوختن

چشم را و سفیده و جرب کهن را و موی
قرونی را و سبل کهن را سودمند بود
بگیرند صمغ عربی کثیرا قلمیا سفیده ارزیز
مر صافی صبر نکار زرنیخ سرخ قلقطار
سوخته مس سوخته دار بلبل بلبل سفید
بلبل سیاه شادنج عدسی زردچوبه سکر
العسر نشاسته توبال مس مس سوخته از
هر یکی دو درم عنزروت سه دو درم دم
الاخوین اقاقیا از هر یکی یک درم و نیم توتیا
حضض مکی سنبل هندی مازوی سوخته

از هر

شعر زاید

از هر یکی یک درم عدد داروها بیست و پنج است
همه را نرم بسایند و یک درم بارزد با آب
سداب و ترشی ترنج حل کنند و داروها را
بدان بسرشند و شیاف کنند و بکار برند
صفت نسخه شیاف دیره ترکیبی دیگر انده
علتی موی قرونی و جرب و کمنه و سبل
و سلاق و سوختن چشم را نافع بود بگیرند
زنگار شش درم صمغ عربی و اشق از هر یکی
چهار درم قلمیای زرد و افیون از هر یکی
دو درم بارزد یک درم با آب سداب بسرشند

وشاف کنند و باسلیقون و روشنائی کم اند
علاج ظفره یاد کرده آمد درین باب
نافع بود واکر موی فزونی رابکنند وجایکاه
او را بنوشادر بخارند سود دارد و خون
ضفدع سبز وخون حیوانی که در موی
سک پدید آید و آنرا قراد الکلب کویند ومی
کنه سک وزهره هدهد مالیدن سودمند
بود واکر خون ضفدع یا خون قراد الکلب
با خاکستر مازریون طلی کنند علاجی قوی
باشد وخون خارپشت وزهره کرکس و

شعر زاید

زهره خارپشت برچکانیدن ومالیدن نافع
بود وباید که زهرها را بکیرند وخشک کنند
و نرم بسایند وهمسنک چند بید ستر
سوده با وی بیامیزند وبخون کبوتر بچه
بسرشند وشاف کنند وبآب دهان
مردم حل کنند وطلی سازند ونیم ساعت
صبر کنند بغایت سودمند بود ودیوچه
را که جامه موئینه را تباه کند بکیرند نوشادر
وسم خر سوخته وهرسه بسرکه بسایند و
طلی کنند نافع بود وکفک دریا بلعاب اسبغول

بس بیشند وطلی سازند بدان موضع موی
را برد و موضع موی را خلده کنند و موی
بر نیاید و شیخ رئیس بو علی میگوید سنعت
خون ضفدع اندرین علت نزدیک من
درست نگشته است اما موی فزونی را بر
موی طبیعی دوشایند آن وقت توان کرد
که موی فزونی یکی یا دو باشد و این چنان
بود که موی طبیعی فزونی را بصمغ یا کثیرای
حل کرده آلوده کنند و هر دو را برهم دوشا (نند)
بانگشت و چندان نگاه دارند که برهم سخت

شعر زاید

شود وصمغ بروی خشک کردد اما داغ
کردن بسوزن اهم شرط آنست که موی
فزونی اندک باشد وآلت داغ سوزنی باشد
زرین و سر سوزن همچو سر جوکان بخم
برین گونه ـ بلک را بر گردانند و بر دیده
اندر زیر بلک خمیر سود بر نهند تا حرارت
داغ برطوبتها وطبقهای دیده نرسد وسو (زن)
را گرم کنند چنانکه سرخ شود و بلک را
لختی برکشند وموی را بر کنند و داغ
کنند لیکن دو موی را پیش از داغ نشاید

کرده هر نوبتی دو موی را بر کنند و داغ کنند
و از پس داغ سفیده تخم مرغ و روغن
گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و زخم
آن زائل نشود داغی دیگر نکنند و برین
ترتیب آنچه باشد داغ کنند و اما دوختن
چنان باشد که سوزنی باریک برگیرند و
از موی سر یکتار باریک دوتا بدان
سوزن اندر کشند چنانکه دو سر
موی بسوزن در آید و بن موی چون
حلقه بیرون باشد و یکتار موی دیگر

شعر زاید

هم از موی سر اندرین حلقه کشند و
این موی دوم را هم دوتو کنند چنانکه
حلقه موی دوم در حلقه آنکه در سوزن است
افتاده باشد و سوزن را از باطن پلک نزدیک
موی فزونی بظاهر بر آرند و بسر میل
موی فزونی را اندر حلقه آن موی
کنند که در سوزن است و سوزن را بر قوت بکشند
تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند تا
موی فزونی بیرون آید و اگر موی
فزونی از حلقه بجهد و بجای باز آید بیند

موی دوم که در حلقه موی نخستین است
حلقه موی نخستین باز بس آرند و دیگر
بار همان موی فزونی را بگیرند و در حلقه
کشند و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزن
زنند هم بران موضع نشاید زد از بهر آنکه
منفذ فراخ گردد و موی را نگاه نتوان
داشت سوزن هم بر پهلوی آن موضع
باید زد و چون موی فزونی بیرون
آورده باشند آنرا بر موی اصلی باید
دوشانید چنانکه معلوم است و نخست

شعر زاید

میل را بر منفذ سوزن باید مالید چند بار
تا فرو گرفته شود و موی در موی بماند
و این دوختن را نظم نیز گویند اما
تشمیر آنجا کنند که موی فزونی بسیار
باشد و بهترین طریق درین آنست که
طبیب بیمار را پیش خویش بخواباند وبوسی
بلک بر سوین را بابهام و مسبحه دست چپ
بگیرد و لختی بر دارد و بکفچه میل بر پشت
چشم اعتماد کنند تا باز گردد و سه رشته
بسه سوزن باریک اندر کشند و سوزنها

از سوی اندرون بلک بسوی پشت بلک
بیرون آرد آنجا که داند که میانگاه بلک است
واگر خواهد که بعوض رشته پشت بلک
را بصنارها بر دارد و تقدیر کند که چند
بر می باید داشت چند انکه تقدیر کرده
باشد بسوزن و رشته سه جای
نشان کند پس ببرد و احتیاط کند تا جز
پوست بلک را نبرد و چون از بریدن
فارغ کرد سه جایگاه بسوزن بدوزد
وگره بر زند و نخست میانگاه دوزد پس

شعر زاید

دزور اصفر یا مرهم سپید بسر نشیند و
بر جراحت نهد و در بریدن گوش دارد
تا بعضلها که بلک را فرو خواباند آسیب نرسد
وشرح این عضلها در کتاب نخستین
کرده آمد وطریقی دیگر از تشمیر آنست
که پشت بلک را بدو انگشت یا بصناره اند کی
بردارد و دو تخته باندام وسبک باندازه
بلک نیز باشد و چندانکه تقدیر کند که بخواهد
برید از بلک در میان این دو تخته کند
وهر دو سر تختها را سخت به بندد چنانکه

بوست بلک در شکنجه باشد تا مدد غذا بدو
رسد و در کما بیش ده روز مرده کردد و
بیفتد و اثر جراحت بدید بناید و بسیار
کس باشد که طاقت دستکاری ندارد و
آهن نتواند دید و سخن دستکاران نتواند
شنید او را بداروی تیز تشمیر کند و این
جنان باشد که داروی تیز بسر میل بردارند
و بر بوست بلک بران موضع که تشمیر خواهند
کرد طلی میکنند بر سان برک مورد در ساعت
که بوست بردمد و اثر ریش کشتن بدید آید

دارو

شعر زاید

دارو از روی بسترند و یکساعت آسایش دهد
و بار دوم و سیم طلی کنند هم برین سان تا
ریش کرد و بکذارند تا سیاه شود و خشک
ریشه کنند بس از دارو بشویند و موم
روغن طلی کنند تا خشک ریشه بیفتد و
اکر طبیب بیند که حاجتمند است بمرهمی
باید کم مرهم اسفیداج بر قدر حاجت طلی
میکنند تا درست شود و بیشترین طبیبان
بدین علاج دستوری ندهند صفت
داروی تیز بکیرند آهک آب نارسیده دو

نسخه آهک ده جزو

شعر منقلب

جزو شخار یک جزو و بوره دو جزو نوشادر
یک جزو و آب صابون دو جزو دارو ها
را بدین آب سر بشویند و بکار دارند و
اگر بول اطفال یا با آب خاکستر سر بشویند
روا بود باب هفتم از جزو دوم اندر یاد
کردن انقلاب الشعر و معالجات آن سببها
باشد که موی مژه اگرچه فزونی نباشد
آنچه بود ناهموار رسته باشد و لختی بسوی
دیده اندر شکند و بخلد این را انقلاب
الشعر و بدین سبب اشک از چشم دویدن

شعر منقلب

کیرد و دیده را میر بخاند و اعراض موی
فزونی تولد کند علاج آن نظر است و موی
ناهموار رسته را بر موی راست رسته باید دوسا بیند
چنانکه در باب کذشته یاد کرده آمد و
جالینوس میکوید صدفها کوچک را بباید
سوختن و بسودن و بقطران بسرشتن و موی
ناراست یا موی فزونی بباید کند و بر آنجا
طلی کرد تا دیکر باره موی بر نیاید و خاصه
پیه افعی آنست که بر آمدن موی فزونی بر آمدن
و موی که برکنده باشند باز دارد و نکذارد

که دیگر باره بر آید باب هشتم از جزو دوم
اندر یاد کردن وردینج و معالجات آن
اندر تذکرة الکحالین همی آید که وردینج اماس
دموی است اندر پلک چشم و سبب آن بسیاری
ماده است که از دماغ فرود آید و گاه باشد
که این اماس ریش گردد و گاه باشد که بثرها
بر پشت پلک بر آید و گاه باشد که بسبب
عظیمی اماس پلک بطرفد و خون رقیق بپالاید
فی الجمله عظیمی رقیق اماس بدان حد باشد
که چشم نتواند گشادن و بینا نتواند دید

علاج وردینج

و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری
ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت
آنکه ماده دموی است آنست که چشم سخت
گران و سرخ باشد و تری بسیار بپالاید و
گاه باشد که ماده اماس خون صفرائی باشد
و علامت وی آنست که اماس سبکتر و
سرخی کمتر و خارش و سوزش قوی تر باشد
و ابو علی بن سینا میگوید که علت وردینج اماس
طبقه ملتحمه است و عظیمی اماس بدان حد است
که سفیدی چشم چنان بلند شود که حدقه را

بیوشند و چشم بر هم شوند نهاد از عظیمی آماس
معالجات نخست رگ قیفال بگشایند و باندازه
قوت خون بیرون کنند و آنرا که کشادن
قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس سر
یا بر هر دو کتف و آنرا که ممکن گردد مطبوخ
هلیله دهند و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف
نخست فرمایند و روز دوم و سوم شیر زنان
اندر چکانند و شیاف ابیض بشیر زنان
حل کرده سخت نافع باشد و شیاف مامیثا
و حضض و صبر طلی کردن سود دارد و

ضمادها

ورد پنج

ضمادها از کشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران
و زرده خایه مرغ سازند و نان میده در می
پخته پختن و باز زرده خایه مرغ سرشتن و
گل سرخ و عدس مقشر و آرد جو اندر گلاب
و روغن گل پختن و زرده خایه مرغ و
روغن گل بیکجا آمیختن و بر پشت چشم نهادن
سودمند بود و پیه خروس و زرده خایه
مرغ بهم سرشته ضمادی آزموده است و
اولی آن باشد که نخست بضماد و طلی مشغول
شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ

جیزی دیگر بچشم نرسانند واز پس سه روز اگر
درون ملکایا اندر کشند روا باشد واز
پس یک هفته ذرور نیمانیم نافع بود صفت
ذرور ملکایا بگیرند انزروت مدبّر نشاسته
شکر طبرزد صمغ عربی از هر یکی جزوی همه را
بسایند نرم و بکار می برند نسخهٔ دیگر بگیرند
انزروت مدبر ده درم شکر طبرزد سه درم
نشاسته یک درم سنک کف دریا نیم درم واین از
نسخهٔ اول قوی تر است صفت ذرور نیمانیم
بگیرند ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر

صغیر

ورد پنج

صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر صغیره
بگیرند انزروت مدبّر ده درم شیاف ماميثا
دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته
چهار درم همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت
ذرور اصفر کبیر بگیرند انزروت پخته مدبّر
هفت درم شیاف ماميثای رهبانی دو
درم صبر و افیون و نشاسته و تخم کتان از
هر یکی نیم درم زعفران سه درم مردانکی و نیم
جمله هشت داروست و هرگاه که علت در
اختلاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در

آخر انحطاط اصفر کبیر بکار دارند و آنرا که
بلک ریش کشته باشد و چشم شواند کشاد
واین علاج چه اسودمند نبود ذرور اغبر
اندر باید کشید صفت ذرور اغبر بگیرند
توتیای کرمانی شنج سوخته مغسول از هر
صدف را کوبند
یکی ده درم شکر طبرزد پنج درم مغسول
همه را نرم بکوبند و بکار برند بیشی چشم را
و باد سبل گرم را و جرب را سودمند بود و
اگر از دو درم عنزروت مدبر و یکدرم
شیاف مامیثای رهبانی ذرور سازند

صواب

در علاج سلاق

صواب باشد و بباید دانست که تا از ابتداء علت
سه روز نگذرد بهیچ حال ذرور بچشم نباید
رسانید و هر گاه که ذرور بکار برند جز بر پلک
نباید کرد و آنرا که حاجت باشد که در آخر
علت پلک بخارد و پاک کند پلک را باز گردانند
و دبشیا و احمر لین بخارند باب هفتم از جزو
دوم اندر یاد کردن سلاق و معالجات آن
سلاق سبز گشتن و سرخ شدن کناره پلک
را گویند و این علتی است که اگر مدتی بر آید و
آنرا علاج نکنند مژگان بریزد و کناره پلک

برو دو خرده شود و بیشترین نزدیک پیغوله
کوچک نیفتد بلکه بزرگ افتد که از سوی بینی
است و گاه گاه نزدیک پیغوله کوچک افتد که
سوی گوش است و سبب این علت رطوبتی
باشد غلیظ گرم شده و سوخته و طبع بوره
گرفته معالجات آب سماق در وی چکانند و
ضمادها سازند از این نوع تخم انار ترش
بگلاب بخته و عدس مقشر با تخم انار ترش
و گل سرخ آمیخته و می پخته چون عصیده
کرده و برگ کسنی و برگ خرفه کوفته و سپیده

و گاه نزدیک پیغوله

67

سلاق

خایه مرغ و روغن گل آلوده هر شب بر چشم
می نهند و بامداد بگاه بگرمابه میروند و آب
گرم میشویند و آن که سلاق کهن گشته
باشد حجامت ساق کردن و رگ پیشانی زدن
و هر روز بگرمابه رفتن بغایت سود دارد و
آن که حرارت قوی نباشد اندر آخر علت
شیاف احمر لین و برود غوره و شاف دیزه که
در بابهای گذشته یاد کرده آمد نافع بود
صفت شیاف احمر لین بگیرند شادنج عدسی
مغسول ده درم مس سوخته هشت درم سبد

مرواسید وسادج هندی از هر یکی چهار
درم صمغ عربی وکثیرا ومرصافی از هر یکی
دو درم دم الاخوین وزعفران از هر یکی
یکدرم جمله ده دارو ست همه را بکوبند وبه
بیزند وبشراب انگوری سبز بسرشند وشاف
کنند وعادت کحالان چنانست که این شیاف
دران کنند وشیاف احمر حاد کرد تا میان هر
دو فرق توانند صفت برد غوره برد غوره
که سلاق ودمعه وجرب وسبل را سود
دارد بگیرند توتیای کرمانی یک اوقیه ترد رخو

علاج شرناق جفن

یک اوقیه هلیله زرد وزنجبیل از هر یکی پنج درم
دارفلفل ومامیران از هر یکی دو درم چهار
دانگ نمک هندی یکدرم همه را کوفته و
بپخته باب غوره برو ریزند چند بار وآب
غوره تازه می کرداند باب دهم از جزو
دوم اندر یاد کردن شرناق ومعالجات
آن شرناق جسمی فزونیست همچون پیه که با
عصب بافته شده باشد وغشای در وی
کشیده بر ظاهر پلک بالایین پدید آید و
علامت وی آنست که پلک سبتر شود وچشم را

بکرانی نتوان کشاد و پیوسته چشم تر باشد و
هرگاه که انگشت مسبّحه و وسطی از هم
کشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد
کنند شرناق اندرمیان هر دو انگشت پدید
آید و شرناق در زیر پوست چنان باشد
که سلعه است و خداوند این علت روشنائی
آفتاب کمتر تواند دیدن و اشک فرود آید و از رود زود چو
و عطسه بروی افتد و این علت خداوند
زکام و نزله را و مرطوب را بیشتر افتد
علاج این علت دستکاری است و دستکاری

شرناق

آن از رنج و خطر خالی نیست از بهر انکه پوست
پلک را بباید شکافت اگر کمتر از مقداری
شکافند مقصود حاصل نیاید و اگر زیاده
ازان شکافند بیم باشد که غضروف پلک
شکافته شود و شرناق از پوست پلک آزاد
نباشد لیکن با آن پیوسته بود و تمام بر
داشتن متعذر بود و اگر چیزی بماند نمک
در جراحت باید کردن تا باقی آنرا بسوزاند و
بخورد بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد
و علی بن عیسی الکحال اندر کتاب التذکره خویش میگوید [illegible]

ابن خشاب را شرناق عظیم پدید آمد و
قوم و قرابات او دستوری ندادند دشنکاری
کردن و من مدتی آنرا بدین روزها غیر و ذرورا
صفر و طلی صبر و اقاقیا و حضض و سک
و شیاف مامیثا و اندکی زعفران و مرهم
را باب موردتر سرشته علاج کردم و
علت زائل شد بیاری خدا باب یازدهم از
جزو دوم اندر یاد کردن جرب و معالجات
آن بباید دانست که جرب که در جفن پدید
آید چهار نوع است نخستین را بلغت یونانیان

واسوطس

علاج جرب جفن

واسوطس گویند و دوم را طراخوطیس یعنی
سخت و درشت و سوم را سوقوسس یعنی
مانند شکافهای پوست انجیر و بدین سبب
این نوع را تینی گویند و چهارم را طولوسیس گو یند
یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان
باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد
و اشک آمدن گیرد و بیشترین این علت از
پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند
و سبب آن رطوبتی شور بود و غبارها و
دودها اگر بچشم رسد معالجات نخست رگ

قیفال باید زد و حجامت کردن و استفراغ
فرمودن ببنفشه و جلاب صفت آن
بگیرند بنفشهٔ خشک و بکوبند و به بیزند
و مقدار چهار درم در جلاب خام
کنند و بدهند و آنرا که طبع قویتر باشد
بنفشه زیادت کنند صفت مسهلی دیگر
بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر مقدار بیست درم
و اندر شیشه کنند و صد درم آب در
سر آن کنند و یک هفته شیشه را در آفتاب
نهند بس بپالایند صافی کنند و پانزده درم

شکر

جرب جفن

شکر سوده اندر یک نیمه از آن آب کنند و
بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند بنفشه
دو درم تربد یک درم رب السوس دو دانگ
سقمونیا دانگ و نیم گل سرخ دانگی و نیم کثیرا
دانگی حب کنند چنانک رسم است این جمله
و این حب را قرص بنفشه گویند
بیک شربت باشد درد چشم و درد سر را که
از گرمی بود سود مند باشد و پس از آنکه
استفراغ کرده باشند پلک را باز گردانند و
بشیاف احمر لین بخارند و بر نهند و اگر
بلّهٔ وی تیز تر حاجت باشد بشیاف اخضر

بخارند یا سرمه روشنائی درکشند وآنرا
که با جرب رمدی باشد بشیاف احمر لین
بخارانند واحمر لین پیش ازین یاد کرده آمد
وببایدانست که این نوع را بشکر خائیدن
خطا باشد وهرگاه که پلک باز گردانند و
بخارند وباهستگی بجای باز باید آورد
وچون از رنج خائیدن وتیزی دارو بر
آساید ذرور اغبر که در باب هشتم یاد کرده
آمد درکشند وبعضی طبیبان گفته اند اگر
پلک را باز گردانند وماز وی سوده بر کنند

ور

جرب جفن

وسه ساعت باز گردانیده دارند وماز وی بر
کرده بگذارند جرب باطل شود وجفن ما
جرب را قبول نکند ونوع دوم درشت تر
ودردمندتر وبا اشک بسیار باشد و
علاج آن نخست استفراغها کنند چنانکه
یاد کرده آمد پس پلک را بشیاف احمر حاد و
وشاف اخضر بخارند یا با سلیقون اندر
کشند وآنرا که ازین شیافها حرارتی فزاید
دست از آن بدارند وشادنج عدسی مغسول
در میکشند تا حرارت ساکن شود پس باحمر

لین می خارند وذرور اغبر میکنند تا بتدریج
باحمرحاد با زانیند و آنرا که با جرب حرارتی
بافراط باشد وریش کردد دارو هاء نرم
وخنک بکار دارند چنانکه در علاج جرب
چشم یاد کرده آید و بعضی از طبیبان
درشتی جرب را میل بمالند و نرم کنند
لکن آنجا که حرارتی قوی باشد این صنعت
نشاید کرد و بعضی جرب کرم باشد بشادنج
عدسی بخارند از بهر آنکه شادنج را در درشتی
چشم فعل خوبست وسرمه ونشاسته و

شیاف

جرب

شیاف ابیض دور باید داشت از بهر آنکه از
چیزها جرب فزاید و بباید دانست که مقصود
از خاریدن وتراشیدن بلک آنست که خون
بدان روی برود و درشتی زایل کردد و
بعضی طبیبان بمعرفه میل خارند و بعضی
شاخ درخت انجیر خارند صفت شیاف
برک درخت انجیر
احمرحاد که جرب وسبل وسلاق ومکنه را
سود دارد بکیرند شادنج عدسی مغسول
شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته
دو درم افیون نیم درم قلقطار سوخته دو

درم صبر نیم درم زنکار دو درم و نیم مرصافی
و زعفران از هر یکی دانکی و نیم همه را بسایند
و بشراب کهن بسرشند و شیاف کنند
عدد دارو همانست صفت شیاف اخضر
که جرب و سبل و سپیدی را سودمند بود
بکیرند زنکار صافی سه درم قلمیای
سیم و اشق و صمغ عربی و سپیدهٔ ارزیز
از هر یکی دو درم باب سداب بسرشند
چنانکه رسم است و شاف کنند نسخهٔ دیکر
بکیرند زنکار سه درم قلقطار سوخته شش

جرب

درم اشق یکدرم اشق را باب سداب حل
کنند و دیکر دارو ها را بدان بسرشند و
شاف کنند صفت روشنائی که جرب و
ظفره و انتشار و فرود آمدن آب را سودمند
بود بکیرند توتیاء هندی دو درم قلمیاء
سیم و قلمیاء زر و مرقشیشاء ذهبی از
هر یکی سه درم و سرمهٔ اصفهانی و ساد
هندی از هر یکی یکدرم زعفران و مروا
از هر یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی
دانکی صفت باسلیقون که جرب و سبل

وظفره وکمنه و دمعه وخیرکی راسود دارد
بکیرند بلیل و دار بلبل هلیله زرد و هلیله
سیاه و زنجبیل و دارچینی از هر یکی پنج درم
صبر سقوطری یکدرم و نیم کف دریا شش
درم شنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی
چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و بیزند
بغایت نرم جمله یازده دارو ست صفت
شیاف سماق که جرب وخارش وسوزش
و برهم کرفتگی پلک را و پیرون خاستن
چشم را سود مند بود سماق را بپزند باب و

75

جرب

بپالایند و باز به پزند تا غلیظ شود و
اسفیداج ارزیز بدان سرشته کنند و شیاف
کنند و بوقت حاجت باب غوره یا باب
سرد بسایند و بکار دارند صفت شیاف
زعفرانی این ترکیب مخصوص است بمنفعت
جرب بکیرند قلمیا و قلقند از هر یکی دو
درم زعفران یکدرم بلبل دو درم زرنیخ
زرد یکدرم و نیم نوشادر نیم درم صمغ
عربی ده درم جمله هفت دارو ست شیاف
کنند بشراب انکوری کهن صفت شیاف

دیگر که جرب وظفره را سود مند بود بگیرند
مس سوخته شانزده درم بلیله هشت
درم قلقیا چهار درم مرصافی دو درم
زعفران دو درم زنگار پنج درم صمغ
عربی بیست درم با آب باران بسرشند و
شیاف کنند صفت داروی که مخصوص است
بمنفعت جرب بگیرند صبر سوخته یک
جزو نوشادر نیم جزو هر دو را بکوبند و
با انگبین بسرشند و بکار دارند نوع سیم
از جرب صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض

آن

جرب

آن قوی تر بود و هر گاه که بلک را باز کرد اند
شکافها بر وی بد بد آید همچون شکاف
پوست انجیر و علاج آن نخست استفراغ
است و تن را از ماده پاک کردن پس رگ
آن و کوشه جشم کشادن یا رگ پیشانی پس این
سعوط بکار داشتن بگیرند صبر سقوطری
وجند بیدستر و جاوشیر از هر یکی نیم
درم شعر پارسی و حضض هندی و
زعفران و شکر طبرزد و عدس تلخ و انزروت
از هر یکی یک درم کنند س پنج درم جمله ده داروی

همه را بکوبند و باب مرزنکوش بسرشند و
حبها کنند خرد چون بلبل و بکار دارند و
این سعوط اند از همه انواع جرب را سود
دارد لیکن باید که نخست تنقیه کرده باشند
والا زیان دارد بلکه زیانی بزرگ باشد و
مادهای بد بسوی چشم آید و خاریدن
و تراشیدن هم بران ترتیب که یاد کرده آمد
واگر از خاریدن بشیاف احمر لین و اخضر منفعتی
بدید نیاید بشکر طبرزد بکف دریا بخارند
باستقصا تا بلک باریک شود چنانکه در حال

جرب

صحت بوده است پس زیره و نمک بخایند
و آب آن اندر چکانند و زرده خایه مرغ
و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند
و از پس سه روز سادنج عدسی مغسول
میکشند و اگر حاجت آید ذرور اغبر و
اصفر که در بابهای گذشته یاد کرده آمد
میکشند و آنرا که ازین علاج حرارتی
نفزاید یا آنچه بچشم فرود آمده باشد ساکن
نشود هم بشیاف احمر و اخضر علاج میباید
کرد تا پاک شود و طعامهای لطیف و سبک و

نسیندیه باید خورد اما نوع چهارم
صعبتر از هر سه نوع باشد واعراض آن
قویتر وآفت بزرکتر وهرکاه که پلک باز
کرداند وباطن او سیاه وتیره وخشک
باشد وخشک ریشه پدید آمده بود علاج
آن هم نخست استفراغ باشد وچند کرت
ایارج فیقرا دادن پس این سعوط که یاد
کرده آمد بکار داشتن وغرغره فرموده
وپلک را باستقصا خاریدن چنانکه در علاج
نوع سوم یاد کرده آمد وهر بامداد در کرمابه

علاج حکه

رفتن تا بدن تحلیل یابد دهد و بباید
دانست که هرکاه که جرب کهن شود هیچ
تدبیر بهتر از تراشیدن باهن یا بشکر نیست
وان را اکر تازه باشد بشیاف احمر لین واحمر
حاد واصفر خاریدن انجه طبیب بحکم مشا
هده که ثواب بیند کفایت باشد وازپس خا
ریدن اغبر کشیدن نافع بود باب دوازدهم
در خاریدن پلک وگوشهای چشم خداوند
این علت را اندرون پلک سرخ باشد واز چشم اشک
دیر دو کاه باشد که از بسیاری خارش پلک ریش

کرددو سبب این رطوبتی شور وغلیظ باشد
علاج پوستش بکرمابه رفتن و روغن گل گرم
کرده بر سر نهادن و غذاها سبک خوردن
و توتیا که باب غوره و اب سماق پرورده باشد
کشیدن سود دارد و برود غوره که در باب نهم
ازین جزو یاد کرده آمد سخت نیک باشد و همه
دارو ها که اشک آرد نافع بود از بهر آنکه
رطوبتهاء بد بکداز و بیرون آرد و این
دارو ها را طبیبان الادویة المصا
صد گویند و چشم را همی باید شستن و

چشم را

در علاج جب

و چشم را باب کرم عدس و کل در وی پخته
باشد می شویند باب سیزدهم از جزو دوم اندکی
یاد کردن سخت شدن جفن و علاج آن
این علت را جساء الاجفان گویند و بسیار
باشد که پلک سخت شود چنانکه هر وقت که از
خواب بیدار شود چشم باز نتواند کشادن تا
پلک را نرم نکنند و ساعتی بدست بمالند و اگر
خواهند که پلک را باز کردانند بدشواری توانند
و اند گوشه چشم گاه باشد که رمص خشک
بدید آید و سبب این علت خلطی بود غلیظ

وخشك وطعامهاى سرد خوردن چون
عدس وگوشت گاو وترف ودوغ وآنچه
بدان ماند وگاه باشد كه اين علت اندر
آخر رمد پديد آيد از تدبير بد علاج
اين علت آنست كه غذاهاى موافق خورد
وگرمابه وسر بخار آب گرم داشتن وچشم
را باب گرم شستن وشياف احمر لين كشيدن
وروغنهاى گرم بر سر نهادن واز بنفشه
پخته ضمادى بر پشت چشم نهادن نافع بود
باب چهاردهم اندر ياد كردن ستبرى جفن

وعلاج

وعلاج آن هرگاه كه مردم از پس نماز خفتن
طعام خورند وبران عادت بماند ازان مادهٔ
سرد وتر وبخارى غليظ تولد كند وجفن
ازان جهت ستبر شود وهرگه نگاه كند پندارد
كه علت جربست وچون باز گرداند از اندرون
جفن پاك بود وگاه باشد كه پوست جفن
باغليظى سرخ بود علاج تدبير لطيف بايد
كرد وعادت طعام خوردن از پس شام و
خفتن بايد گردانيد وبر پشت چشم شياف
ماميثا وزعفران ومرطلى كردن وشياف احمر

در علاج دمل

لین نافع بود باب پانزدهم اندر یاد کردن
کدکد و علاج آن این علت ورمی باشد
صلب که در جفن تولد کند و بدان ماند که
دملی خواهد بود یا هست و عامه مردم کدکد
کویند و دمل نیز کویند و سبب آن طعامهای
غلیظ و طعام خوردن بشب باشد علاج
نخست تنقیهٔ دماغ و تن باید کرد و عادت طعام
خوردن بشب بکردانیدن و تدبیرهای لطیف
کردن و موم روغن بران موضع نهادن
و باب کرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن

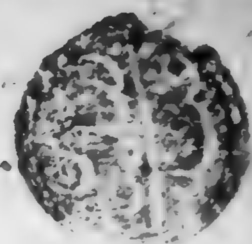
علاج توثه

وآنکه علاج کفایت بنود یا خیلون برمی
نهند واکر بدین نیز کفایت نشود بناخن
برابر دارند تا خون تمام برود پس ذرور را
صفر بر کنند و بباید دانست که هرکاه که در
علاج این ترتیب رود صبر باید کرد لحظه
چشم اهن بکلاد ارند
تمام تا خون تمام از آنجا برود واکرنه بیم
آن باشد که آماسی تولد کند باب شانزدهم
اندر یاد کردن توثه و علاج آن توته کوشتی
فزونیست سرخ و نرم بر شکل توث آویخته
و بعضی باشد که بسیاهی کراید و از اندرون

جفن باشد و گاه باشد که بر جفن بالایین
پدید آید و گاه باشد که بر جفن زیرین و
گاه باشد که خون از وی روان گردد و
گاه باشد که نشود و سبب آن خون سوخته
فاسد باشد علاج فصد باید کرد و
مسهل خوردن و تن را پاک گردانیدن و
از طعامهای بخارناک پرهیز کردن و سفوف
کشنیز بخار آن از سر باز داشتن پس توته را
بصاره گرفتن و بناخن پیرا برداشتن چنانکه
بیخ از وی برداشته شود و بر موضع جراحت

علاج کمنه

آب زیره و نمک پر کردن و زرده خایه مرغ و
روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن لختی بماند
جفن را بر باید کشید و خمیر پاکیزه بر چشم
نهادن اندر زیر جفن و داروی تیز که پیش
ازین یاد کرده آمد بر موضع جراحت کردن
و دو سه ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه
گردد پس دارو از وی پاک کردن و چشم را
چند نوبت بشیر تازه ی شستن و بعد از آن
چشم را آسایش دادن باب هفدهم اندر
یاد کردن کمنه و علاج آن کمنه بادی ه



غلیظ باشد اندر جفن و خداوند این علت
هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که گرد
جشم او خاکست یا ریگ علاج تدبیر لطیف
باید کرد و گرمابه بکار داشتن هر بامداد
ناشتا و شیاف طرخماطیقان و شیاف دیگر
که در بابهای گذشته یاد کرده آمد کشیدن
صفت شیاف طرخماطیقان که کمنه و سبل
مجرب و استرخا جفن و باد سبل را نافع بود
بگیرند شادنج عدسی مغسول دوازده درم
زنگار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس

علاج ثؤلول جفن

سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون
و زعفران از هر یکی یکدرم عدد داروها
هفت است همه را بکوبند و بیزند و باب
بادیان تر سبز بیشند و شیاف کنند و بکار
برند و در بعضی نسخها ده درم شب یمانی و
چهار درم قلمیا سیم آورده اند و بر ظاهر
جفن خلوتی یا شیاف آسود که در علاج
انتفاخ ملتحمه گفته آید می باید مالید والسلم
باب هیجدهم اندر ثؤلول که در جفن بدید
آید و علاج آن ثؤلول را بسه نیم کودکان کنند مه

ثولول

گویند و در بعضی شهرها خراسان آزخ گویند
سبب آن خلطی سرد سودائی عفن باشد
علاج تن را از آن خلط پاک باید کرد و
ثولول را بدردی زیت سخت مالیدن چنانکه ممکن گردد
ممکن گردد و شونیز و نمک سودن و سرکه
سرشتن و طلی کردن نافع بود و اگر بدین
تدبیر علاج نه پذیرد آنرا بمنقاش بگیرند و
بناخن بیرابر دارند و اگر خون آمدن گیرد
لختی بگذارند تا برود پس جراحت را بزاک
بگیرند تا خون بایستد والله اعلم باب نوزدهم

٣٤

در علاج شری

سرخی مرو ...

اندر یاد کردن شری و علاج آن شری
علتی معروف است و بر تن بد بد آید و
بر همه اندامها نیز باشد و علامت وی آنست
که تن خارش گیرد و چون بخارند آماس
کند و بدان ماند که زنبور یا حیوانی دیگر
بگزد و سبب آن یا غلبهٔ خون بود یا غلبهٔ
صفرا یا غلبهٔ هر دو علاج نخست فصد
باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله
و خرما هندی و مانند آن و طعام از
غوره و بلک نار دانک و مانند آن باید و

در علاج نمله

جشم را باب غوره بباید شست وشادنج
عدسی اندر کشیدن باب بیستم اندر یاد
کردن نمله وعلاج آن نمله بر جفن وبر اعضای
دیگر واین بثره بود کوجک ... وسوزان و
اندک مایه اماسی میکند وریش کردد وبعض
باز میشود وسبب این صفرای سوخته بود
وعلامت آن بر جفن آنست کم مژکان ریزدن
کیرد وکناره جفن بدان ماند کمی تر کرد و
لون او سرخ بود علاج تنقیه وتسکین ه
مشغول باید بود پس شیاف ماميثا کردن

وطلی

85

در علاج سعفه جفن

وطلی او نزعفران ومر وحضض طلا کنند وشیاف
احمر لین کشند تا باقی ماده را تحلیل کند
باب بیست ونهم اندر یاد کردن سعفه وعلاج
آن سعفه معروف است وعلامت وی آنست
کم اندر بن مژکان جون سبوسه پدید آید
وباشد کم ریش کردد وریم کند پس درست
شود وباشد کم مژکان بریزد وباشد کم لون
اغبر باشد وسبب آن عفونت سودا بود و
بر آمدن بخار آن بجشم علاج نخست تن را
از خلط عفن پاک باید کرد وبعد از ان شاف

[illegible]

در علاج انتفاخ

احمر حاد کشید با شیاف دیزه و پوست ساق
ارزن سوخته و با روغن کل آمیخته طلی کردن
و آنچه کهن بود به بضع بیاز زنند یا بشکر بخار زند همچون
جرب و سرمه و روشنائی در کشنده
باب بیست و دوم اندر یاد کردن انتفاخ جفن
و علاج آن اسباب بر دمیده شدن جفن
سه نوع است یکی ضعیفی احشا و تقصیر
قوتها از هضم تمام دوم بسیاری خلط بلغمی
و تقصیر و عجز حرارت غریزی از نضج و
هضم آن تا بسبب عجز او از تمامی کار خویش

اثر

انتفاخ جفن

اثر ضعیف کند و از بلغم بادها تولد کند
سوم آماسی گرم از جنس فلغمونی علاج
آن آنکه سبب ضعیفی احشا باشد بعلاج احشا
مشغول باید بود و آنکه سبب بسیاری
خلط بلغمی بود تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ
بلغم کردن و اطریفل بزرگ بکار داشتن
و صبر بسرکه گرم حل کرده طلی کردن و
بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته شستن و
اسفنج با خرقه با آب گرم تر کردن و بر چشم
نهادن و آنکه سبب فلغمونی باشد فصد قیفال

در علاج سلعه

باید کرد و شیاف مامیثا و صندل باب
کسنی سودن و طلی کردن باب پست و سم
اندر یاد کردن سلعه جفن و علاج آن سلعه
جسمی فزونی باشد و او را غشا ایست چون
خریطه و از پوست و گوشت جداست و اندر
پوست فراخ باز شود آنچه رقیق بوم همچون نرم
عسل باشد آنرا شهدی گویند و آنچه غلیظ
تر باشد همچون پیه پاره بود آنرا شحمی گویند
و آنچه غلیظ و خشک باشد آنرا عصیدی
گویند و آنچه غلیظتر و خشکتر از همه باشد

همچون

سلعه جفن

همچون گوشتی صلب آنرا لحمی گویند و اسباب
آن رطوبتهاء غلیظ و عفن باشد که از ناگواریدن
طعامهای غلیظ تولد کند علاج تن را از
خلط غلیظ پاک باید کرد بس بدستکاری
علاج کردن و دستکاری این چنان بود
که پوست جفن را از پهنا بشکافند بر فوق
چنانکه مبضع بغشاء سلعه نرسد و جهد
کنند تا سلعه را با غشا بیرون کنند درست
تمام و اگر بقیتی بماند بروغن گاو و داروهای
تیز آنرا بباید پوسانید تا تمام بیرون آید و

در علاج تاکّل

بباید دانست که اگر غشاء او مجروح گردد
و رطوبتی از وی بیرون آید علاج عسر
گردد باب بیست وچهارم اندر یاد کردن تاکل
وجراحت جفن وعلاج آن تاکل و قرحه
را سبب دو گونه است یکی آنکه جراحت رسد
و ریش گردد و متاکل شود دوم آنکه در جفن
اماسی گرم بدید آید و بسبب تیزی و گرمی ماده
جفن ریش گردد علاج اما جفن دریده بود
در حال التهاء جراحت فراهم باید گرفت و بدوخت
ونباید گذاشت که دودی و غباری و روغنی

جراحت را که در پوست

بدو رسد

تاکل

بدو رسد و اگر جراحت چنان افتاده باشد که
لختی پوست جفن از میان برده باشد نباید
دوخت از بهر آنکه بیم بود که پوست کوتاه شود
و پلک ستبر گردد و علاج این آنست که داروها
خشک کنند که ظاهر گوشت را بطبیعت پوست
گرداند چون انزروت و صبر می کنند تا
بدل آن پوست پوستی بدید آید اگر جراحت
کهن گردد و بدین داروها پوست بدید نیاید
اندکی مرهم اخضر یعنی مرهم زنگاری بر باید
نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندکی از و

خشکی کند و جراحت را برویاند و بسیاری
از گوشت ویرانجوهرد و نبست کند و اگر جراحت
چنان افتاده باشد که لختی گوشت جفن نیز
بریده باشد مرهم اسفیداج بر باید نهاد تا گوشت
را بر آرد بس مرهمی از صبر و انزروت و
قشور الکندر و زعفران و دم الاخوین سازند
و بر نهند تا درست شود و منفعت این دارو
آنست که جراحت را پاک کند و شوخ و رطوبت
را مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست
گشتن جراحت بنست کند و نگاه باید داشت

در علاج استرخا

تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و آنرا که جراحت
صداعی باشد یا عارضی دیگر بود بفصد و اسهال
تن را پاک باید کرد و اما قرحه و تا کار انجست
بفصد و استفراغ تن و دماغ را پاک باید کرد
بعد از ان قرحه را علاج کردن بداروهای
که قرحه را پاک کرداند چنان که بیان آن
کرده آمد و بعد از ان نیز یاد کرده شود باب
بیست و پنجم اندر یاد کردن استرخاء جفن
و علاج آن استرخاء جفن چنان باشد
که عضله که پلک را بر دارد سست گشته باشد

رود
وجفن بدان سبب فرو آویزد که مژکان باند
بت
جشم در کردد و سبب آن بسیاری رطو
بود علاج تن پیر لطیف باید فرمود و تریهارا
کم کند بداروهای مسهل و غرغره و عطسه
و مانند آن و داروهای قابض بر پشت جفن
طلی کند و اکر این داروهارا کفایت نباشد
تشمیر باید کرد جنانکه در علاج موی فرونی
یاد کرده آمد صفت طلی که استرخا و آماس
جفن را سود دارد بکیرند صبر یکدرم اقاقیا
دو درم مامیثا و افیون از هر یکی چهار درم

زعفران دو دانک بکوبند و به بیزند و باب مورد
تر بسرشند و طلی کنند و اکر اماس آن
عضو با حرارت بود باب کشنی طلی کنند

باب بیست و ششم اندر یاد کردن کبودی جفن

و علاج آن وقت باشد که کبودی و سبزی
جفن از زخمی بد بدید آید و کاه بود که از قوت
قی بدید آید علاج اکر حرارتی باشد نخست
فصد باید کرد و اسهال آوردن و صندل
و مرداسنک بکلاب سوده طلی کردن تا
حرارت زایل شود بس سک بلبل را بسودن

وطلی کردن وسفال نو بر هم سودن وسوده آنرا
طلی کردن وتخم ترب کوفته باب سودن و
طلی کردن سودمند بود وآب شور گرم یا آب
خوش را نمک درافکنند تا شور شود وپنبه
نو بر بدان تر کنند وبر جفن نهند ونمک
نیم گرم سوده بر بالای پنبه براکنند یا در
خرقه بسته بر وی نهند اثر کبودی زائل
گردد وگفته اند که نرف مالیدن سودمند
بود باب بیست وهفتم اندر یاد کردن قمل
که در جفن پدید آید وعلاج اینست که هرگاه

در علاج قمل جفن

که مرد طعام بد بسیار خورد وریاضت کمتر
کند رطوبتی غلیظ ناطبیعی در تن او تولد کند
وهرگاه که طبیعت این رطوبت را بپوست
افکند وحرارت ناطبیعی در وی اثر کند
عفونت پذیرد واستعداد قبول صورت
حیوانی خسیس در وی پدید آید واندر
مویها ومیان مژگان او شپش تولد کند خاصه
اگر این شخص خویشتن پاک ندارد ودیر دیر
بگرمابه رود واین شپش سه گونه باشد یکی
سخت خرد وسفید بود ودر بن مژگان پدید



قمقام

قمقام

آید و آنرا بتازی صبیان گویند و اگر ماده غلیظ
بود نوعی دیگر تولد کند و لون او بسپیدی
گراید یا اغبر باشد و آنرا قمقام گویند و
اگر ماده غلیظ تر یا بسیار تر باشد آنرا قرده
گویند و پایهای آن بد بد آید علاج
نخست تن از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ
را بایارج فیقرا و حب صبر و مانند آن
پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن را
پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و موی کانرا
بآب دریا و مانند آن پاک کردن و بآب گرم

وشور

92

قردان

وشور و آب جغندر شستن و میویزج یا
عاقرقرحا نیم کوفته یا بوره در آب بپزند و موی کانرا
بدان آب می شویند و بگیرند شب یمانی یک
جزو و میویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و
بروغن [illegible] حل کنند و بر موی کان طلی کنند
و قمقام و قرده را نخست بمنقاش پاک کنند پس
شب یمانی و میویزج از هر یکی یک جزو و صبر
و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند
و بسرکه عنصل بسرشند و طلی کنند و گوگرد
زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی

کنند و سرمه روشنایی اندر کشند و
اگر بوره و میویزج سوده بسر میل بر مژکان
طلی کنند سودمند بود باب بیست و هشتم
اندر یاد کردن ریزیدن مژکان و معالجات
آن این علت دو گونه است یکی اگرچه مژکان
میریزد بلکه بر حال خویش بود و غلیظ نگردد
دوم آنکه با ریزیدن مژکان جفن غلیظ
میشود و ریش میگردد و سبب این علت یا رطوبتی
باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج بود که ازوی
داء الثعلب تولد کند یا خشکی در جفن تولد

بدید آید

در علاج ریختن مژکان

بدید آید معالجات نخست نگاه باید کرد تا سبب
چیست و بدفع سبب مشغول بود باید پس اگر
علت از جنس داء الثعلب بود داروهای تیز را
طلی باید کرد و بر کنارهٔ جفن بمیل میکشید
چون روشنایی و باسلیقون و اگر سبب
تیزی ماده بود داروها نرم کردن چون طلی صح
شیاف مامیثا و غیر آن پس حجر ارمنی اندر
کشند و اگر سبب خشکی باشد سرمه تنها
کشند و سرگین موش را بعسل سرشتن و طلی
کردن خلط بدانکه در جفن بود تحلیل

کند و علت را زایل کند و اکر سر کین موش و سرکین
بز و خاکستر نی هر سه راست راست بکوبند
و انده کشند نافع بود و جفن را باریک کند
صفت سرمه که موی مژکان نکاه دارد و
بنیکو کند و آنچه ریزیده بود بر آرد بکیرند استخوان
خرمای سوخته سه درم سنبل رومی دو
درم مرد و ارزم بسایند و در کشند صفت
سرمهٔ دیکر بکیرند سرمهٔ اصفهانی و
قلقطار و زاک از هر یکی جزوی بکوبند و
بعسل بسر شند و بسوزانند پس بسایند و اند

ببکشند صفت سرمهٔ دیکر بکیرند بلبل یکدرم
سرمهٔ بریان کرده یکدرم ارزیر سوخته
مغسول و زعفران از هر یکی دانکی و نیم سنبل
هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند
صفت سرمهٔ دیکر که مژکان را نیکو کند و
اکر ریزیده بود بر آرد و در چشم اطفال و غیره
اطفال کشند سودمند بود بکیرند سرمه و
ارزیر سوخته از هر یکی نیم درم توبال مس و
زعفران و کل و مرو سنبل و کندر و دار بلبل
از هر یکی دانکی و نیم استخوان خرما چند سوزن

همه داروهای واستخوان خرمارا در سفالی نو
بسوزند وهمه داروهارا بکوبند نرم ونباشد
واندکی روغن بلسان برافکنند وبکار دارند
صفت سرمه دیگر بگیرند استخوان خرمای
سوخته وسنگ لاجورد (وسنبل هندی) ودود کنند راستا
راست وبکوبند وبکار برند صفت سرمه دیگر
که باقریطی بازخوانندش کانرا بارد ودمعه را
بازدارد ودرستی بر چشم نگاه کند ودارو
بگیرند قلیمیا زرد وبکوبند وبعسل بسرشند و
درکوزه کنند ونهنبنی سفالین بر سر کوزه

ریختن مژکان

نهند وکناره آن را بگل بگیرند ومیان جای نهنبن
راسوراخ کنند چندانکه جوالدوزی فرو
رود واین کوزه رابر آتش انگشت نهند تا
آنچه دروی است بسوزد ودود بسوراخ
نهنبن برآید پس که نهنبن از سر کوزه بر
گیرند وشراب انگوری بر این دارو باشند
بمقداری که درخورد بس دارو از کوزه
بیرون کنند وبسایند ازین دارو یک جزو
بگیرند وروی سوخته نیم جزو وسرمه
مغسول یک جزو وهمه را بیکجای بسایند وبکار

و بکار دارند و درمنه تر سوخته بر کنار پلک
مالیدن سودمند بود و سنبل تنها و لاجورد
تنها سود دارد و آنرا که این علت با سلاق باشد
شیاف دیزه نافع بود و آنرا که خارش و سرخی
و سوختن باشد بگیرند انار ترش درست همچنان
در سرکه بپزند تا مهرا شود پس خشک کنند و
بسایند و بر چشم نهند و مکسی سرکنده و
خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه
بز سرشته یا با پیه خرس طلی کردن مژگان را
برآرد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته

علاج سفید شدن مژگان

هشت درم و سرگین بز کوهی سه درم هر دو را
نرم بسایند و در چشم میکشند مژگان را برآرد
و بغایت نافع بود باب بیست و نهم اندر یاد کردن
سفید شدن مژگان و علاج آن سبب سفید
شدن مژگان رطوبتی باشد لزج علاج
نخست تن را از رطوبت غریب پاک باید کرد
پس بگیرند لاله کوهی که بتازی آنرا شقایق
النعمان گویند و بر روغن زیت یا پیه بز یا پیه
خرس بسایند و بر مژگان طلی کنند و حلزون را
بگیرند و بسوزند و با پیه بز یا با پیه خرس بسایند

امراض ناخ

وطلی کنند مژکان سیاه کند و سرمه روشنای
بمیل بر مژکان مالیدن نافع بود و رطوبت را
تحلیل کند و از بهر آنکه موی ابرو چشم را
بر قوت بینائی یاری دهد علاج زین بدن
آن درین موضع لایق باشد پس اگر موی یادکردن ع
ابرو بریزد انکشت بر پیه بط یا بروغن
یا بروغنی دیگر چرب کنند سخت برابر زیر
بمالند و بر ابرو طلی کنند موی را برابر دیلب
نخستین اندر یاد کردن غرب و معالجات
آن غرب آماسیست کوچک از نوع خراج و اند

کوشه

علاج غرب

کوشه چشم میان چشم و بینی افتد هرگاه که این
اماس بگشاید و سر کند از غرب کویند و
هرگاه که انکشت بر وی نهند و چیزی از
وی چون ریم بیرون آید درست کشتن وی
عسر بود از بهر آنکه آنجا کوشتیست نرم و تر
بدین سبب بیشترین ناصور کرد و گاه باشد
که در اندرون بینی کشاید و گاه باشد که در
پوست پلک کشاید و غضروف پلک را تباه
کند و هرگاه که انکشت بر پلک مالیدن ریم بیرون
آید و بسیار باشد که استخوان را در زیر پوست

تباه کند و بپوساند و نوعی دیگر هست از غرب
که نگشاید و ریش نکند و با درد باشد و بمشارکت
آن چشم پیوسته دردمند بود معالجات
نخست رگ قیفال باید گشاد و داروی مسهل
دادن و تن و دماغ را پاک کردن پس مامیثا
و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته آنچه
حاضر باشد جمله یا جدا جدا طلی میکنند با
طلحشقوق و گفته اند که خاصیت ماش
آنست که آن را بخایند و بر غرب نهند زایل گردد
و اگر این علاج بسته نباشد داروهای

تیز

غرب

تیز ضماد کنند چون کرسنه کوفته با عسل سرشته
و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوخته
و سکبینج بسرکه حل کرده این همه پیش از آنکه
ببرد و سر کند سودمند بود و آنچه نرم تر است
اماس را باز گرداند و باطل کند و آنچه تیزتر است
بپزاند و بگشاید و نگذارد که پوسیده گردد و
استخوان را گرداند اما چون پخته شد و سر کرد
جوز مغز تین کشته را بگیرند و بکوبند غرب
را بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود پس
این جوز مغز بدان سوراخ فرو کنند و مرسوده

ومویز خشک سوده ومانند این چیزها بسوراخ
عرب فرو کردن نافع بود واگر از زنگار سوده
فتیله سازند ودر رو نهند وبر اخشک کنند و
زایل گرداند واگر برگ سداب بوستانی با لخاکستر
بسایند وبدو فرو نهند هم زایل کند لیکن این
داروهای باشد که باول بسوزاند وچون
باری چند بکار دارند با وی خو کند وبسوزاند
وبولس الاحتیاطی میگوید این بهترین دارو نیست
درین علت صفت داروی که پیش ازانکه سر
کند وبس ازان هم سود دارد بگیرند حلزون

غرب

وصبر ومر وهر سه را بهم بسانید وبران
موضع نهند وشیخ بوعلی سینا میگوید حلزون
با آنچه درمیان اوست یکبار باید داشت وآن
جانوریست چون کرمی اندرمیان نره وگیاه
گردد وبر پشت او صدفی پدید آید وهر وقت
که از چیزی بترسد خویشتن را بدان صدف
درکشد وپنهان شود آن صدف را در بعضی
شهرها ناخن دیو گویند حلزون آنست ود
میان او آن کرم است ودر بعضی کاریزها آب
وکنارها دریا باشد وهمچنین آب سداب تریاب

انار ترش در چکانیدن بغایت سودمند بود
واگر برگ سداب را با آب بسایند و فتیله بدان
آلوده کنند و بدو در نهند صواب باشد
و آب سماق خشک در غرب چکانیدن
سود دارد و بهتر آن باشد که هر وقت که فتیله
یا داروی بدو فرو خواهند نهاد او را بفشارند
تا هر چه در وی باشد بیرون آید و شراب
انگوری قابض بشویند و در وی چکانند پس
دارو اندر نهند و اگر پلیدی اندک بود و از
وی بیرون شوان آورد دو روز نیاسه روز

بگذارند

غرب

بگذارند تا چیزی گرد آید پس بیفشارند و دارو ها
در نهند و هرگاه که سر غرب بسته شود و
ریم بیرون نیاید تخم مرو را بکوبند و با خمیر
بمالند و بشیر زنان یا بشیر خر بپزند و اندکی
زعفران در افکنند و بر غرب نهند تا نرم شود
و بگشاید و مغز نان سفید و اندکی کندر سوده
با آب چرچیر سرشته بر نهادن غرب را بگشاید
و تدبیر صواب آنست که سر میل غوره آن بدانند
پس نخیه پاره بدان آلوده کنند و بر میل پیچند و
بدو فرو نهند و اگر داروی خشک باشد باز

بدین طریق بدو فرو باید نهاد و از پس دارو

فرو نهادن چشم را عصابه بباید بست و

ساعتی ساکن بباید نشست صفت شیاف

از موده بگیرند زرنیخ سرخ و زاک و آهک و

نوشادر و روذ ار بح و شب یمانی راستا راست

و همه را بسایند و ببول اطفال بسرشند و

خشک کنند پس بسایند و خشک بکار دارند

و میانه نی زن دیک نند گاه انکه چون فلبی باشد

برا

خاصه انکه پس نی زن دیگر باشد بر نهادن عز

باک کند از ریم نخست این میانه نی را باب

انگبین

101

غرب

انگبین تر کنند پس بروی نهند بعد از آن او را

باسفنج که در انگبین آب تر کرده باشند بشو بند

و باشد که دیگر بار هم این میانه نی خشک

بر نهادن چند بار کفایت باشد صفت

ذروری که غرب را باطل کند بگیرند صبر

و زاک و عنزروت و بوست کندر سوخته

و شیاف ماميثا راستا راست و بکوبند و بکار

دارند و تدبیر اینست که با آهن زود زود علاج

ج کنند و مشظر نخستین او نباشد تا گوشت با کرا

و استخوان انتباه نکند و علاج آهن آنرا

شاید که ظاهر باشد واو را بمبضع بشکافند و
پلیدی از وی پاک کنند وبشراب قابض
بشویند پس داروها که یاد کرده آمد آنچه لایق
حال باشد بکار دارند وآنچه کهن و پخته شده
باشد گوشت پوسیده از وی دور کنند و
استخوان از انجا رند پس بمرهم علاج کنند وآنرا
که استخوان تباه شده باشد نشان آنست که
بسر میل درشت باشد وآنچه نرم بود ومیل
بروی بلغزد نیست وپاکیزه باشد علاج وی
آنست که آنرا بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند

وآنرا

مجرب

وآنرا اگر خواهند که داغ کنند آهنی بر شکل میلی
سازد هند نرم وسر او که بر استخوان خواهد
نهاد مسطح گوسید و کنند وآنرا گرم کرده انند
وبر غرب نهند تا گوشت که گرداگرد او باشد
بسر جوشد پس آنرا بخرقه ببترند ونخست سخت
سرد کرده با خرقه کتان سرد کرده بر چشم
نهند پس داغ کنند حنبه کرت بر بن گونه تا
بینند که گوشت تباه از استخوان برخاست
وبعد از ان بمرهم اسفیداج علاج کنند و
بعضی طبیبان آنرا بعد پس متقشر وانار پوست

کرفته بیاکند تا خشك شود وبعضی دستکاران
غرب رابسنبند واین جنان باشد کم آلتی
سازند جون درفشی ستبر سرتیز وغرب را
بدان سوراخ کند وسر درفش جنان دارند
کم میل از وسوی بجانب بینی دارد اما فروسو
از بهر آن باید تا مثقب اندر منفذی که
میان جشم وبینی است نیفتد اگر درین منفذ
افتد منفعت سفتن را باطل کند ومیل بجانب
بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارهای طبقه
جشم نرسد بس بران درفش اعتماد کند بقوت

وآنرا

غرب

وآنرا میکرداند تا خون از دهان وبینی بیرون
آید وجون بیند که خون از دهان وبینی بیرون
آمد دست باز کیرد وبداند کم سفته شد بس
درفشی یا میل باریکه بکیرد وبنبه پاره کهن
بروی بیجد وبروغن کاو ویا بمرهم زنکاری
آلوده کند وبدو فرو نهد واکر داند یا ترسد
کم حرارتی تولد کند بنبه را شیاف فرو نهد وهر
روز آن بنبه بیرون کند ودیکر فرو نهد تا
استخوان باك شود وهر روز کم بنبه بیرون کند
نکاه باید کرد کم ریزهای استخوان بروی هست

علاج غده

یا نه وهر روز پنبه ستبر تر میکند تا جراحت
فراخ تر میشود و نباید گذاشت که استخوان پاک
نباشد و جراحت بسته شود و هرگاه که خواهد
که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده بر وی
پر اکنند تا خشک شود و زاک سوخته و آبگینه
سوده چون غبار خشک کننده است باب دوم
اندر یاد کردن غده و علاج آن بباید دانست
که غده در گوشه چشم افتد و هرگاه که گوشت
گوشه چشم که سوی بینی است زیاده شود
زیادتی بافراط آنرا غده گویند و این غده فضلها

کان

علاج سیلان

که از چشم برمص و اشک بالا آید در گوشه چشم
باز دارد و بدان سبب غرب تولد کند علاج
با استفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید بود
بس دارو های که در علاج ظفره و سبل مذکور است
بکار داشتن باب سیم اندر یاد کردن سیلان
و معالجات آن هرگاه که گوشه چشم که سوی
بینی است نقصان گیرد و از مقدار طبیعی کمتر
شود تن بهارا از پالودن و افراد کردن باز شوان
داشت سیلان تولد کند و سیلان آب آمدن
باشد از چشم و اسباب این علت سه است

اندر بیان [illegible] چشم [illegible] سیلان [illegible]

یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا
کند و لختی از آن گوشت با ناخنه بردارد دوم
آنکه داروهای که در علاج ظفره و سبل
و جرب بکار داشته باشند این گوشت را
بخورد و بکدازد سوم آنکه بر گوشه چشم
آبله بر آید و این گوشت را بخورد معالجات
آنرا که ازین گوشت هیچ نماند علاج نیست و
آنرا که نقصان کرده باشد بداروهای قابض
و داروهای گوشت رویاند علاج کنند
صفت داروهای که گوشت برآرد بگیرند شیاف

مامیثا

سیلان

مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ صبر نیم درم
شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ
همه را بکوبند و بشراب انگوری سرشند
و شیاف کنند و بوقت حاجت شیاف را
بشراب انگوری کهن بسایند و در چکانند
نافع بود و بعضی اهل صنعت آورده اند که اگر
اسفنج را بشراب تر کنند و پیوسته برمی نهند
بغایت سودمند بود و همچنین شب یمانی اندک
شراب بختن و اسفنج را بدان شراب تر کردن و
بر نهادن علاج قوی نیست و باقی علاج از بابهای

امراض ملتحمه

بیماریهای طبقه ملتحمه سیزده
عدد بیاض رمد ظفره
حکه سبل بثر ودقه
انتفاخ انحلال
دمعه دبیله شره
غرد تفرق اتصال

گذشته طلب کنند باب نخستین اندر یاد
کردن انواع رمد و معالجات آن رمد بحقیقت
اماس طبقهٔ ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه
این اماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن
خالی نباشد و همه انواع درد چشم را رمد
گویند و مادهٔ رمد یا خون بود یا صفرا
یا سودا یا بلغم یا مادهٔ مرکب از خون و صفرا باشد
یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا خون
و سودا اما علامتهای رمد خونی آنست
که چشم گرم و سرخ و گران و تر باشد و رمص

و رطوبت

106

رمد

و رطوبت بسیار کند و علامت رمد صفراوی
آنست که اماس و گرانی کمتر از اماس و گرانی
خونی باشد و رمص و رطوبت کمتر آرد و
درد و خلیدن و سوزش و خارش و ضربان
قوی باشد و علامت رمد سودائی آنست
که آماس کمتر بود و همه اعراض آن ضد اعراض
صفرائی باشد و رمص کمتر از صفرائی کند
و علامت رمد بلغمی آنست که چشم گران
و تر بود و همه اعراض دیگر ضد اعراض رمد
خونی و صفرائی بود و آنرا که مادهٔ رمد مرکب

باشد علامتها خلطی که غالب تر بود ظاهر
تر باشد و آنرا که ماده از خون و بلغم مرکب
باشد چشم او در خواب بر هم گیرد و آنرا که
از صفرا و سودا مرکب باشد چشم بر هم نگیرد
و اگر بر هم گیرد کمتر از آن گیرد اما رمد گرم
خونی و صفرائی سه نوع است یکی آنکه در
چشم آشفتگی پدید آید از سببی بیرونی
چون دود و گرد و نگریستن در آفتاب و مانند
آن و این نوع آنست که چون سبب زایل گردد
رمد نیز زایل شود نوع دوم صعب تر از

نخستین

رمد

نخستین باشد و اسباب آن دو گونه بود یکی
آنکه هر گاه که سببهای بیرونی که یاد کرده آمد
بسیار پیوسته گردد اثر قوی کند و ماده
که در میان طبقها و رگهای چشم باشد تباه
گرداند و بجنباند دوم مادهای فزونی که
از همه تن بر آید و دماغ را پر کند و از دماغ
بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف
باشد و دماغ و رگهای طبقهای چشم قوی
باشند و ماده را بدین طبقه فرستند نوع
سیوم صعب تر از نوع دوم باشد و سبب

آن بسیاری وبدی خلطها، فزونی بود و
آمدن آن براین طبقه از طبقهای جشم و
علامت وی آنست که سفیدی جشم بلند
تر از سیاهی بود وباشد که پلک نیز آماس کند
جنانکه جفن برهم نتوان نهاد وباشد که جفن
بسبب صعب آماس باز کردد ونوعی از
رمد است که سبب آن خشکی محض باشد
وعلامت وی آنست که جشم که پاک بود ودر
خواب برهم کیرد کرفتن آسان وبی المی باشد
ونوعی دیکر از رمد آنست که بنوبت غب رنجه

رمد

رنجه دارد ومدت آن هفت روز باشد
ورمد باتب نادر بود وآنرا که با رمد تب بود
خاصه در تابستان رمد زودتر زایل کردد شود را
وآنرا که باتب رمد صعب شود نشان آفتی
بزرک باشد معالجات اما نوع نخستین را که
سبب دودی یا کردی یا غیر آن باشد بمنع
سبب آن مشغول باید شد از بهر آنکه جشم
عضوی نازک وحساس است واورا از همه
دردها صیانت باید کرد واین نوع رمد بمنع
سبب زائل کردد ومدت درازترین آن



سه روز باشد و نوع دوم و سوم را نخست
باستفراغ و تنقیهٔ تن و دماغ مشغول باید بود
و آنرا که سبب خلط خونی باشد یا مرکب باشد
از خون و صفرا یا از خون و سودا یا از خون
و بلغم ابتدا بفصد قیفال باید کرد و باندازهٔ
قوت و در خور عمر و فصل سال خون بیرون
کردن و آن مقدار که در یک فصد بیرون
خواهد کرد جهد کند تا بچند کرت بیرون
کند چنانکه معلوم است از بهر آنکه اندرین
رمد غرض از فصد دو کار بود یکی آنکه لختی

خون کمتر کنند دوم آنکه ماده را جذب کنند و
جذب و فصد بدین طریق بود و اگر حاجت
آید که روز دوم و سوم دیگر بار فصد کنند
تاخیر نباید کرد و اگر حاجت آید که از پس
فصد استفراغ دیگر کنند بمطبوخ هلیله
باید کرد و مانند آن چون خیار چنبر و تر
انگبین و بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرمای
هندی و شیرخشت و از شرابها و طعامهای
غلیظ و شور و تیز و از سرکه و از جماع پرهیز
باید کرد و جیب گشاده باید داشت و بالین

بلند کردن و از میوهای تر جز امرود و آبی نشاید
خوردن و نی شکر زیان دارد از بهر آنکه در
معده تری کند و اشک فزاینده بود و بسیار
آمدن اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم
در پیش داشتن و در چیزی ژرف نگاه کردن
و سخن بسیار گفتن و بانگ داشتن و قی کردن
زیان دارد و معده را از طعام تهی داشتن و
ممتلی کردن نشاید و مسکن از خانه تاریک
باید و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه و هر
بامداد شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر

رمد

و شراب انار ترش و آب تخمها خوردن و اگر این
شربتها با شراب خشخاش خوردن سر و چشم
را خنک کند و بخواباند طریق و تدبیر استفراغ
و پرهیز اینست و تدبیر چشم و دارو اندر
کشیدن بر این گونه باید کرد که یاد کرده می آید
و بباید دانست که تدبیر صواب تر در علاج هر
دو نوع آنست که نخست شیافی سازند از داروی
که ماده را از چشم باز دارد و بتازی آنرا رادع
گویند و داروی که رطوبتها را کم کند و بتازی
آنرا ناشف گویند و مجفف نیز گویند و داروی

کم مزاج جشم را باعتدال باز دارد وبتازی آنرا
معتدل کویند این سه نوع دارو را ترکیب کنند
تا رادع ماده را که از سر بجشم فرو میآید باز
دارد وناشف تر را کم کند ومعدل مزاج جشم
را معتدل کرداند تا قوت بدو باز آید وفضلهٔ
را که در وی کرد آید دفع کند واز داروهای
مرکب که در وی این منفعتها یافته شود
شیافی هست که پیشینکان آنرا بریومه کفته اند
یعنی اندریک روز جشم را درست کند و
بلغت سریانی بریوما کویند وترکیب این شیاف

رمد

از دو کونه بود یکی آنکه در وی داروهای
رادع وقابض بیشتر باشد دوم آنکه دارو ی
در او بیشتر باشد تحلیل کند باعتدالی
از داروهای معتدل باشد بسفیده خایه
مرغ یا بشیر زنان بسایند یا بطبیخ حلبه و
رقیق تر بکار دارند وآنرا که قابض در وی
کمتر باشد وبا قابض داروهای منضج ومحلل
نیز بود غلیظ‌تر بکار برند صفت شیاف بریوما
که ماده را از جشم باز دارد وضربان را ساکن
کند ومزاج جشم را باعتدال باز آرد ودریک
روز جشم را درست کرداند بکیرند شیاف ماميثا

واسرروت ازهر یکی هشت درم زعفران دو درم

کثیرا دو درم افیون نیم درم همه را بکوبند و یک ل

باب باران سر بشند و بسفیده خایه مرغ

حل کنند و بکار برند صفت نسخه دیکر بکیرند

برک کل تازه ده درم زعفران هشت درم افیون

وسنبل هندی ازهر یکی دو درم صمغ عربی

هفت درم باب باران سر بشند و بکار برند

صفت نسخه دیکر بکیرند سرمه اصفهانی

مغسول و قلیمیای زر ازهر یکی هشت درم مس

سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم اقاقیا

ازم

رمد

ازهر یکی دو و ازده درم افیون یک درم همه را بکوبند

و ببابند نرم و بسفیده خایه مرغ سر بشند و

نکاه دارند و بوقت حاجت بشیر زنان حل

کنند و بکار برند بغایت مفید بود اما شیافها

که بنوع سوم از رمد مخصوص است یکی وردی

ابیض است که نخست آن بکار باید داشت و

چون آماس کمتر شود وردی اصفر بکار داشتن

ج صفت وردی ابیض بکیرند قلیمیای سیم و اسفیداج

و صبر ازهر یکی ده درم کل سفید تازه شصت

درم نشاسته سی درم افیون دو درم کثیرا

بیست درم صمغ عربی چهار درم باب باران
بسرشند صفت وردی اصفر بگیرند سنبل
هندی گل سرخ صبر از هر یکی بیست درم
تخم بنگ یکدرم زعفران چهار درم و نیم درم
عصارهٔ مامیثا شصت درم انزروت شصت
درم افیون دو درم نشاسته وکتیرا از هر
یکی ده درم آنرا که در ابتدا درد صعب بوده
باشد این شیاف بسیار باید کشید و آنرا که
سهلتر بوده باشد دو بار یا سه بار بیش نباید
کشید و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و

طبیخ

طبیخ اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید شست و
اسفنج بدان تر کردن و گرم کرده بر پشت چشم
نهادن بغایت سودمند بود صفت ضمادی
که در آخر رمد صعب بکار باید داشت بگیرند
اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز
تر ده درم زرده خایه مرغ سه عدد نان
میده و در میپخته آغشته ده درم همه را
بکوبند و چون مرهمی کنند و بکار برند و
آنرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست
خشخاش با این ضماد بیامیزند اما طلیها که

نخست بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارد
از صمغ عربی و صبر و زعفران و شیاف مامیثا
و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن
و آنرا که ماده سخت گرم باشد طلی از عصارهٔ
خرفه و عصارهٔ آبی و پوست جو و اسبغول و
آب عنب الثعلب و سفیدهٔ خایه مرغ باید ساخت
و آنرا که ماده گرم نباشد طلا از گرد آسیا و سرشـ
کنند و زعفران و سفیدهٔ خایه مرغ باید ساخت
و آنرا که ماده سخت سرد باشد طلی از جند
بید ستر و زعفران و زفت و زاج باید ساخت

و تریاق

رمد

و تریاق بزرگ طلی کردن نافع بود و همیشه
چشم را از رمص پاک می باید کرد خاصه
اگر رمص خشک بود و پارها خرد و ریزه آن
در چشم افتد و بجلد و طریق پاک کردن
آن چنان باشد که پنبه پارهٔ نرم بر سر میلی
باریک پیچند و بدان پنبه ریزه رمص را بر
میدارند و بباید دانست که رمص خشک نشان
خامی و دیر پختن ماده باشد و پارها بزرگ
از رمص خشک بهتر از پارهای رمص خرد
بود و اما طریق صواب اندر علاج همه انواع

رمد کرم آنست که نخست سفیدهٔ مرغ اندر
چکانند از بهر آنکه درد را بنشاند و تیزی
مادهٔ سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد
و شیر زنان همچنین درد را بنشاند لیکن در
وی قوتی زداینده است و لعاب دانهٔ ابی
شیرین و صمغ عربی هم رادع است و هم درد
نشان و شیاف ابیض بشیر زنان سوده در
ابتدا نافع بود صفت شیاف ابیض بگیرند
اسفیداج ارزیر هشت درم صمغ عربی چهار
درم و در بعضی نسخها پنج درم افیون و کثیرا

از هر یکی یک درم بسفیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند
چنانکه رسم است و بکار میدارند صفت
داروی کم از بس شیاف ابیض بکار دارند
بگیرند پوست خایهٔ مرغ و آنرا آب و نمک بشو نید
و پوستهای تنک از وی دور کنند پس بآب
خوش بشویند تا شوری از وی برود و در
خرقه کنند و بمالند تا اگر پوستی در وی
مانده باشد جدا گردد و در سایه خشک
کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکا
دارند و از تدبیرها که ماده را بدان تدبیر از

جشم باز دارند تند پس صواب آنست که پس از
استفراغ پیوسته چند ذرهٔ توتیا پرورده
بر گوشهٔ چشم که از سوی بینی است نهاده دارند
صفت پروردن توتیا بگیرند توتیاء کرمانی
سبک و بکوبند و به بیزند و آنرا در هاون
با آب خوش همی مالند و می سایند مدت ده روز
و هر روز آنرا میشویند و تصویل کنند و آب
تازه میکنند و میسایند و پس از ده روز
خشک کنند و بکار دارند و بباید دانست
که این توتیا پیش از استفراغ بکار داشتن

رمد

سخت زیان دارد و اندر مدت تزاید مرض
هیچ ذروری که در آن عفوصت باشد
بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند
رمد هیچ نخسبد تا شب در خواب شود و بروز
ماده رمد در خواب پخته گردد و آنرا که شب
خواب نباشد درد و رنج زیادت یابد از
بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا بخارهای
دخانی از تن او بتحلیل خرج میشود و شب
بسبب خنکی هوا مسام بسته گردد و بخار
تحلیل نکند و در تن بماند و بسر و چشم برآید

ورنج نماید بدین سبب اسفرمهاء سرد وتر
جون بنفشه وبیلوفر وکلاب وشمامها که از
لفاح وافیون سازند ومانند آن می باید
بویایند تا بشب خواب یابد وآنراکه از بس
باکی تن مادهٔ رمد از فرود آمدن بچشم
باز نه ایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه
وبیلوفر وکسنی وکل سرخ بر جشم نهادن و
طلیها که بیش ازین یاد کرده آمد بر پیشانی و
صدغ مالیدن وچشم را باب سرد شستن
سخت زیان دارد از بهر آنکه ماده خام بماند و

دیر تحلیل بذیرد وهرکاه که ماده از فرود آمدن
باز ایستند جیزهای قابض ومحلل بکار باید
داشت جون شیاف ابیض کرده وی از روت
باشد صفت آن بکیرند اسفیداج از زیر هشت
درم از روت بشیر خربزه ورده وکثیرا و
افیون از هر یکی یکدرم صمغ عربی جهار درم
باب باران بسر بیشند وشیاف کنند وبوقت
حاجت باب خوش بسایند واندر کشند و
از بس آن ملکایا که در علاج ورد ینج مذکو راست
بکار باید داشت وبهترین طریقی در بکار داشتن

ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشهٔ جشم
اندر کشند و آنرا که پس از استفراغ و پرهیزی
صادق و تدبیرهای صواب درد و رنج بر
حال خویش باشد و سرخی و سیلان هم بر
حال خویش نشان آن بود که ماده در طبقهاء
جشم کرفته باشد و بوتیا و اسفیداج و نشاسته
کشیدن و طلی کردن رطوبتهای بدان نشف
کند و آنرا که اماس سانك باشد اقاقیا و مر و
زعفران و مس سوخته و صبر طلی کنند تا ماده را
باز دارد و باقی اماس را تحلیل کند و هرکاه

رمد

که سیلان رطوبتها و رمص خشك و بر هم
کرفتن بلک زایل شود نشان باشد که ماده
بخته شود و شده است و رمد در انحطاط
افتاد شیاف احمر لین کشیدن و کرمابه سود
دارد و اکر جند کرت احمر لین بکار دارند و
رمد زایل نشود باحمر حاد حاجت آید و بس
از همه سرمهٔ اغبر که در بابها کذشته یاد کرده
آمد میباید کشید و آنرا که با این همه تدبیرها
مدت رمد دراز کرده و تمام زایل نشود بباید
دانست که بر جفن جرب دارد علاج جرب

باید کرد و آنرا که مادهٔ رمد بلغم غلیظ باشد یا
باد غلیظ علامتها که در اول باب یاد کرده آمد
ظاهر باشد و علامتهای وی آنست که گفتیم
اما علاج وی آنست که نخست استفراغ بلغم
کنند و تدبیر لطیف فرمایند و نخست اندکی
چشم شادنه مغسول میکشند و بآب نیم
گرم میشویند و هرگاه که مدت بر آید رمد
بگذرد شیاف احمر لین باید کشید و از پس آن
میلی دو سه سرمهٔ اغبر کشیدن سود دارد و
بکار داشتن داروهای مخدر در این نوع

درد و

درد و صعوبت فزاید و گرمابه و شراب سفید
و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن نافع
بود و آنرا که رمد بادناک باشد و باد سرد بود
گاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن
سودمند بود و آنرا که مادهٔ رمد خلط سودا
بود علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد
و بس سرخ نبود و پلکها بر هم کمتر گیرد و مرض
اندک کند و رخسار و حوالی چشم بسیار خارد
و کحالان این نوع رمد را خشک خوانند اما
طریق علاج وی آنست که نخست تن و دماغ

را از مادهٔ سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارند و
سرمها که لختی بسوزانند و آب از چشم برانند
در میکشند و کحالان این سرمه را ادویة
المصاصه گویند یعنی داروهای مکنده و فصد
در این علاج مکروه است و از آنکه مادهٔ مرکب
بود علاج دشوارتر باشد و صواب آن بود
که باستفراغها و پاکی تن و دماغ مشغول باشد
و خلطی که غالب باشد تر را از آن پاک کنند و
بباید دانست که طبع نرم داشتن و استفراغ
کردن در علاج رمد اصلی بزرگ است و بقراط

میگوید

رمد

میگوید اِذا کانَ بِاِنسانٍ رَمَدٌ فَاعتَراهُ ذَرَبٌ
فَاِنَّهُ مَحمُودٌ میگوید هر کرا رمد باشد و طبع او
یعنی مجب
شکسته شود پسندیده باشد و این از بهر
آن گفت که اسهال مادّه از بالا فرو آرد بدین
سبب اولی آنست که پیوسته طبع را نرم دارند
و باندازهٔ قوّت استفراغی میکنند و قوّت را نگاه
میدارند و بسیار بود که رمدهای مرکب باستفراغ
مجرد زایل شود و بباید دانست که در زمستان
و مزاج سرد و شهرهای سرد رمد صعبتر و
دراز آهنگ تر باشد طبیب و بیمار باید که ملول

نشود وطریق صواب را ملازم باشند از بهر
آنکه سرما طبقهای چشم را متکاثف کند و
بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد است
که آنرا ماشرا گویند و بحقیقت رمد نیست و
لحالان آنرا رمد نگویند ماشرا گویند و فرق
میان هر دو آنست که رمد خلنده و با دمعه
باشد و ماشرا از خلیدن و دمعه خالی بود
و با استفراغ زائل شود و بسیاری رمدها باشد
که بطلی ساکن گردد و هم بطلی زائل شود صفت
طلی که اماس را و درد را و جراحت را بنشاند

رمد

بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و گل سرخ
و غیره خشک کرده و اندکی کافور همه را باب
کسنی تر کنند و طلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند
صبر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران
و افیون و اقاقیا و گل ارمنی و صندل سرخ
راستا راست همه را بسایند و باب عنب الثعلب
طلی کنند صفت طلی کنند که اماس گرم را و شرناق
قوی را نافع بود بگیرند گل سرخ خشک و
بوست انار شیرین و عدس مقشر و هر سه را
اندر آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب

کنند وضماد سازند صفت ضمادی که درد
چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهای گرم ازان
دارد بگیرند کسنی و در آب بزنند و برگ نیلوفر
و بنفشه باوی بکوبند و بروغن گل چرب
کنند وضماد کنند و بسیار باشد که از سرما
و برف تولد کند علاج وی آنست که کاه را
بزنند و سر بنجار آن فرو دارند و گرمابه
بکار دارند و بسیار باشد که سر بوشید کانرا
بسبب سردی رحم رمدی صعب تولد
کند و علاج وی آنست که حقنه سازند

از

از شبت و بابونه و حلبه و روغن ناردین و
روغن نرگس و روغن سوسن مالیدن و
برودهای گرم بکار داشتن و جالینوس
میگوید در علاج رمد هیچ نافع تر از ان نیست
که محجمه بر میان سر نهند بس ازانکه استفراغها
کرده باشند و تن را از خلط فزونی باک
گردانیده و هم جالینوس میگوید شراب
باعتدال رمدهای خشک مزمن را سودمند
بود و رمد خشک رمدی را گویند که چشم
سرخ و خشک باشد و شراب از بس فصد باید



بايد داد و هم جالينوس ميكويد هر كرا ماده از
دماغ يا از چشم فرو ميآيد اكر تن او امتلا بود
كرمابه بكار داشتن سود دارد و آنكه تن
ممتلي بود شراب و كرمابه خطري بزرك است
باب دوم اندر ياد كردن طرفه و معالجات
آن طرفه نقطه سرخ باشد يا كبود كه بر سفيده
چشم افتد و اسباب آن چهار است يكي
آنكه بعضي ركهاي كه در طبقه ملتحمه است
بكسلد بسبب زخمي و آفتي و آسيبي كه از بيرون
بر چشم آيد و خون ظاهر شود دوم آنكه اكر

علاج طرفه ملتحمه

چه ركهاء ملتحمه كسسته نشود بسبب زخمي
كه بر چشم آيد از زخم خلط تيز كسسته شود
و خون ظاهر كردد سوم آنكه بي زخمي و آسيبي
كه بچشم رسد بسبب كرمي و تيزي خون اندر
ملتحمه خراجي تولد كند و اين خراج سر كند
چهارم آنكه بقوت قي كردن بديد آيد معالجات
آنكه بيم آن بود كه بسبب زخمي كه اماس تولد
كند يا تولد كرده باشد نخست رك قيفال بزنند
و شير زنان در چشم چكانند و اكر اماس
بزرك بود و چشم سخت سرخ باشد سفيده

خایه مرغ در چکانند آنچه رقیقتر باشد و
ضمادهاء رادع بر نهند و آنرا که اماس نباشد
نخست شیر زنان در چکانند از پستان و
خونی که اندر بن رکهای جوزه مرغ باشد
واندر زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغ که
بتازی آنرا شقا نیز کویند کاهی مجرد و کاهی
با کل ارمنی و کاهی با رخام که اندر کل سبز
باشد چکانیدن سودمند بود و اکر بدین
علاج تحلیل نه پذیرد کندر سوده با شیر
زنان آمیخته در چکانند و اکر این نیز کفایت

بنود

طرفه ملتحمه

بنود
ناخواه و سعتر و نانخواه خشک در آب بپزند
و پاره پنبه یا اسفنج بدان ترکنند و بر چشم نهند
و اکر این نیز کفایت بنود آب ناخواه و آب
نمک در چکانند و اکر بدین نیز زایل نشود آب
ترب در چکانند و پوست ترب و میویزج و
اندکی سرکین کبوتر بر پشت چشم نهند و آنرا
که بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد زیره
و نمک بخایند و آب آن در چکانند و زریخ
سرخ بسایند و در آب افکنند و بشورانند
و آن آب را کرم کنند و صافی کردانند و قطره

تو قطره از آن نیم گرم در چشم چکانند طرفه را زائل
کند و اگر کندر و سرگین گاو دود کنند و چشم
بران فرو دارند طرفه زایل شود صفت شیافی
که طرفه را زائل کند بگیرند توتیا دبیج عدسی
مغسول سه درم مس سوخته دو درم بسد
و مروارید ناسفته از هر یکی یکدرم و نیم صمغ
عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار
درم و نیم اسفیداج ارزیر یکدرم زرنیخ
سرخ و دم الاخوین و زعفران و کهربا از
هر یکی نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و بجون

طرفه ملتحمه

جوژه مرغ خانگی بسر بپشند و شیاف سازند
و بشیر زنان بسایند و در چشم چکانند و آنرا که
سبب طرفه سر کردن خراج باشد بشیاف
ابیض و شیاف ابار علاج کنند صفت
شیافی که طرفه و درد چشم را که از گرمی بود
زایل کند بگیرند قلیمیای زر و مس سوخته از
هر یکی یکدرم دم الاخوین بسد و مروارید از
و زعفران
هر یکی چهار درم کثیرا و مر و اقاقیا و نشاسته
و زرد چوبه از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ
و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند

چنانکه رسم است صفت شیافی دیگر که طرفه
را زایل کند بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مر
و زعفران از هر یکی جزوی بکوبند و بیزند
و شیاف کنند و بآب کشنیز تر بسایند و اندر
چکانند و سرکه و گلاب بنیم آمیخته جوشانیدن
و چشم بر بخار آن داشتن و مویز منقی دانه
بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک
و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند و شیاف
احمر لین کشیدن سود دارد و اکلیل الملک
و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس

مقشر

علاج چیزی بچشم افتادن

مقشر با روغن گاو زرده خایه مرغ ضماد
کنند سود بود انشاء الله تعالی باب سیم
اندر یاد کردن افتادن چیزی اندر چشم
و علاج آن اگر کسیرا دودی و گردی بچشم
رسیده باشد و از آن متالم میشود شیر زنان
و آب خوش صافی در چکانند اثر کرده و
دود زایل شود و اگر ریگی یا خاشاک در افتاده
باشد و ظاهر بود سر میل بردارند یا خرقه
پاره کتان نرم بانگشت بپیچند و بدان بردارند
و اگر ظاهر نباشد جفن را بر گردانند تا ظاهر شود

وسپر میل بر دارند واگر چیزی درشت چون
پاره داس از سر خوشهٔ گندم یا جو اندر چشم
یا اندر سفیدهٔ چشم گرفته باشد آنرا با آلتی
که آن کار را ساخته باشند و کحالان آنرا
جفت کوبند بر دارند و بر اثر آن شیر زنان
یا سفیدهٔ خایه مرغ در چکانند باب چهارم
اندر یاد کردن ظفره و معالجات آن ظفره
لفظی تازیست و پارسی آنرا ناخنه گویند و
این ناخنه غشای فزونیست و گوهر آن
عصبانیست و همچون ناخن است لیکن از

بهر آنکه

علاج ظفرهٔ ملتحمه

بهر آنکه در چشم است و پیوسته تر باشد نرم
تر از ناخن است و از گوشهای چشم روید
و بیشتر در گوشهٔ چشم افتد که سوی بینی است
و بر طبقهٔ ملتحمه گسترده شود و باشد که
بکنارهٔ سیاهی چشم رسد و بایستد و باشد
که بر سیاهی نیز بگذرد و دیده را بپوشد و
بینائی باز دارد و باشد که از هر دو گوشهٔ
چشم روید و سر بسر ارد و کمترین مضرت
از وی آنست که چشم را از حرکات خویش
باز دارد و آنچه سفید و رقیق باشد علاج آن

سهلتر بود و آنچه صلب و سرخ باشد علاج
آن دشوارتر بود معالجات اما آنچه اکنون بدید
آمده باشد و سفید و رقیق بود داروها
زداینده چون مس سوخته و قلقدیس و
نوشادر و نمک اندرانی و زهره بز و سرمه
روشنائی و شیاف اخضر و شیاف قیصر
و شیاف دیبارکون و باسلیقون حاد
زایل کند لیکن این سرمها و شیافهای زداینده
از داروهاء معفن خالی نباشد و داروی
معفن و زداینده طبقات اجزاء چشم را

ناخنه را آوردن

سبوزاند

128

ظفره

بسوزاند و جالینوس گوید پنج سوسن ناخنه
ضعیف را زایل کند و کندر سوده از جلد را
روهاء سبک و بیمضرتست و ان را باشد
و یک ساعت در آب گرم کند پس آن آب بیا
لایند و بچشم اندر کشند و انگبین با زهره بز داروی
نافع است و آنچه غلیظ و صلب و دیرکائی
باشد علاج آن بدستکاری باید کرد و طریق
آن آنست که نخست استفراغ فرماید و تن را
و دماغ را پاک کند و هرگاه که دستکاری خواهند
کرد نخست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کند

واین جدا کردن را ثبات کشط گویند و سلخ نیز
گویند و این کشط را برفق باید کرد چنانکه ملتحمه
را نخراشد و این چنان باشد که نگاه کنند که
ناخنه بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته
نباشد آسان تر باشد ناخنه را بصناره
بردارند و بناخن پیرا ببرند و جهد کنند
تا از ناخنه هیچ بقیتی نگذارند تا دیگر باره
نروید و نگاه دارند تا بگوشت که
در گوشه چشم است آسیب نرسد
که اگر چنانچه سعی نکنند مشقت می بینند

ودمعه

و دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت
گوشه چشم آنست که ناخنه سفید باشد و
صلب و گوشت گوشه چشم سرخ بود و نرم
و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بموی
اسب یا بابریشم خام آنرا از ملتحمه جدا کنند
و اگر ممکن نشود پر مرغی بگیرند و بن او در زیر
ناخنه کنند و او را بدان از ملتحمه جدا گردانند
و اگر این نیز دشوار گردد بآهنی کند جدا کنند
و اگر هیچ منفذ نباشد و همه کنارهای ملتحمه
بر ناخنه رسته بود پس ناخن پیرا یا بآلتی دیگر

پهلوی ناخنه منفذی کنند چنانکه مهت یا
آلتی دیگر که آنرا شاید که در روی کند ریا بد و
ناخنه را بدان آلت کشط کنند برفق پس
ناخنه را بصناره بردارند و ببرند و نمک و
زیره بخایند و آب آن در چکانند تا داغ کرده
شود پس زرده خایه مرغ بروغن گل بر پشم
چشم نهند تا سوزش بنشاند و بفرمایند تا
هر وقت حدقه را همی جنبانند تا جفن بر
ملتحمه نروید و دیگر روز بگشایند و آب زیره
و نمک خاینده اندر چکانند و از پس سه روز

باسلیقون

ظفره

باسلیقون و روشنائی و غیر آن میکشند تا
بیخ ناخنه زایل کنند و بسیار باشد که ناخنه
را از ملتحمه تمام کشط نتوانند کرد و صواب
آن باشد که آنچه کشط توان کرد کشط کنند
و ببرند و باقی را که بماند بباسلیقون و غیر
آن علاج کنند و سرمه روشنائی و شیاف
و هرچه بچشم اندر کشند از پس گرمابه باید
کشید و بباید دانست که طبقه ملتحمه صلب است
همچون غضروف صناره در وی نیاویزد و اندر
وقت کشط ناخنه و لقط سبل اگر صناره اندر

ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم بباید دانست
که آن چیز از علت دوکانه یعنی ناخنه یا
سبل حاصل است صفت روشنائی که سبل
و ظفره و جرب و دمعه را و تاریکی چشم را
سودمند بود و سفیده را بر دارد بگیرند شاخ
عدسی مغسول مس سوخته قلیمیای سیم
نمک هندی بوره ارمنی زنگار و دار بلبل از
هر یکی چهار درم زنجبیل و آمله از هر یکی دو
درم زعفران و نوشادر از هر یکی یکدرم و
نیم بلبل سفید و بلبل سیاه و کف دریا از هر یکی

هفت

ظفره

هفت درم صبر اسقوطری و سنبل و قرنفل از
هر یکی چهار درم همه را بکوبند و بیزند و
بکار دارند عدد دارو ها هفده است صفت
باسلیقون باسلیقون ظفره و ضعیفی چشم
را و انتشار و فر و آمدن آب را و خارش
و اماس جفن را سودمند بود بگیرند زنجبیل
و مامیران و بلبل و دار بلبل از هر یکی دو درم
زعفران و مروارید از هر یکی یکدرم هلیله
زرد و هلیله کابلی و صبر از هر یکی سه درم
نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر

یکی دو درم شادنج عدسی مغسول وکف دریا
توتیای هندی حجر بصری کحل اصفهانی نی
مرقشیثای ذهبی قلیمیای سیم قلیمیای زر از هر
یکی پنج درم سادنج هندی سه درم همه را
بکوبند و به بیزند و بکار دارند عدد دارو ها
بیست و یک است صفت شیاف قیصر بگیرند
شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ
عربی مس سوخته از هر یکی شش درم قلقطار
سوخته و زنگار از هر یکی دو درم همه را بکوبند
و بشراب کهن یا با آب باران تر بسرشند و

شیاف

ظفره

و شیاف کنند عدد دارو ها پنج است صفت
شیاف زنگاری که ظفره و سبل و جرب را
سود مند باشد بگیرند زنگار یکدرم هلیله
زرد نیم درم توبال مس و مس سوخته از هر
یکی چهار درم مر صافی نیم درم زعفران دا نکی
نشاسته یکدرم صمغ عربی یکدرم کتیرا یک
درم اسفیداج ارزیز یکدرم دار بلبلیا دو
دانگ بکار دارند چنانکه رسم است عدد
دارو ها یازده است صفت داروی سر شبه
ظفره را و تاریکی چشم را و سفیده را سود مند

بود بگیرند مقل الطیبس و زنکار و اشق از هر
یکی چهار درم زعفران دو درم انکبین مصفی
چند سه وزن همه داروها بسرشند
چنانکه رسم است صفت داروی دیگر بزم
تر بگیرند قلقند یک درم نوشادر یک درم
صمغ عربی نیم درم بکوبند و بشراب کهن بسرشند
و شیاف کنند باب بیخ اندر یاد کردن
انتفاخ ملتحمه و معالجات آن انتفاخ لفظی
تازیست و بپارسی بر دمیدن و آماسیده شدن است
و این علت چهار گونه باشد یکی آنکه ماده

علاج انتفاخ ملتحمه

آن بادی باشد و علامت وی آنست که ناگاه
بدید آید و هیچ گرانی نکند و نخست در گوشه
چشم کم از سوی بینی است سوزش بدید
آید چنانکه مگسی یا پشهٔ بکند و لون او همچون (بکزد را)
اماس بلغمی باشد و بیشتر در تابستان افتد
و پیر از بسیار افتد دوم آنکه مادهٔ آن
فضلهٔ بلغمی باشد و علامت وی آنست که
چشم گرانی کند و اگر انگشت بر نهند و بر وی
نشیند و اثر انگشت یکساعت بماند سیم آنکه
مادهٔ آن فضلهٔ آبناک باشد و علامت وی

آنست که اگر انگشت بر نهند زود فرو نشیند
و زود بجای باز آید و درد و ضربان نباشد
و لون خویش بود چهارم از جنس سرطان
باشد و ماده آن فضله غلیظ سوداوی بود
علامت وی آنست که آماس صلب و بی درد
باشد و رنگ آن تیره بود و این علت هم اندر
طبقه ملتحمه افتد و هم اندر جفن و گاه باشد
که بر دمیدگی تا با بر و بر آید و تا بر رخسار فرو
آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه
باشد و بعضی بی دمعه و آنچه در جفن افتد بی

انتفاخ

دمعه باشد معالجات اما گونه نخستین را که ماده
آن باد است از اول که بدید آید هیچ علاج
نباید کرد از بهر آنکه زود تحلیل پذیرد و اگر روز
دوم و سوم هنوز مانده باشد تدبیر لطیف
باید کرد و بآب گرم میباید شست و گونه دوم
و سوم را علاج همچون علاج آماس باشد نخست
استفراغ کردن و ضمادهاء محلل که در علاج
رمد یاد کرده آمد بکار داشتن لیکن داروهاء
قابض و رادع هیچ بکار نباید داشت و شیاف
احمر لین و گرمابه در این هر دو نوع سودمند بود

صفت ضمادی محلل بگیرند بابونه و بنفشه و
نیلوفر و دو در آب بپزند و چشم را بدان میشویند
و اسفنج با پنبه بدان تر میکنند و بر چشم می
نهند و آنرا که حاجت باشد اکلیل الملک با این
داروها یار کنند و صبر حل کرده بر پشت چشم
طلی کنند و آب آن در چشم کشیدن ماده را
از چشم باز دارد و چشم را پاک کنند و نوبه
چهارم را علاج همچون صداع سودائی بود
ضمادهای مسکن و محلل بکار دارند چنانکه
در علاج سرطان و اماسهای سودائی یاد

کرده

انتفاخ

کرده شود صفت شیاف خلوقی با آدها را ابیر کنند
و نفخ را زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم
اقاقیا دو درم کثیرا و صمغ عربی و زعفران و
سنبل از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و با آب
باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها
شش است صفت شیاف اسود بادها که اندر
پلک و طبقهٔ ملتحمه باشد زایل کند و در چشم
کشیدن و از بیرون طلی کردن نافع بود بگیرند
مس سوخته یکدرم و نیم زعفران نیم درم مروارید
سبد از هر یکی یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا

پنج درم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و بآب
باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها
هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند
بگیرند مس سوخته دو درم و نیم زعفران نیم
درم مروارید و سپید و سنبل و مر از هر یکی یک
درم افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم داروها
جمله هشت است باب ششم اندر یاد کردن
صلب شدن ملتحمه و معالجات آن بباید
دانست که صلب شدن ملتحمه را بتازی جسا
الملتحمه گویند و بسیار باشد که طبقهٔ ملتحمه

سخت

جای ملتحمه

سخت شود و چشم بدان سبب اندر چشم خانه
نتواند گردید و همه حرکتهای او ناممکن گردد
و طبقهٔ ملتحمه طرنجیده و سرخ و خشک و بارد
باشد و چون از خواب بیدار شود چشم
را بدشواری باز تواند کرد و گاه باشد که در
گوشهٔ چشم اندکی رمص خشک گرد آمده
بود و سبب این علت خلطی خشک غلیظ
باشد معالجات نخست طبع را نرم باید کرد و
پیوسته اندر گرمابه رفتن و سر ببخار آب
گرم فرو داشتن و اسفنج را بآب گرم تر کردن

حکه

و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم چکانیدن
و هر شب سفیده و زردهٔ خایه مرغ با روغن
گل یا پیه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامهای
سرد پرهیز کردن و روغن شیر بخت تازه
بر سر نهادن و داروهای که اشك آرد در
چشم کشیدن چون برود حصرم و نا
سلیقون و احمرلین و احمر حاد و سرمه روشنائی
باب هفتم اندر یاد کردن خارش ملتحمه
و علاج آن سبب خاریدن ملتحمه فضلهٔ
باشد شور بطبع بوره و اشك سخت شور بود

ولون

حکه ملتحمه و سبل

و لون جفن و لون طبقهٔ ملتحمه بسرخی گراید
و بسیار باشد که از صعبی خارش پلك ریش
کرده علاج طریق اینست که طبع را نرم دارند و
هر بامداد در گرمابه رفتن و طعامهای نرم
خوردن و از طعامهای شور و تیز پرهیز
کردن و داروی اشك آرنده کشیدن باب
هشتم اندر یاد کردن سبل و معالجات آن
سبل علتی است که رگهای چشم سرخ و ممتلی
کرده از خون غلیظ و در چشم خارش
پدید آید و این علت دو گونه است یکی آنکه

رگهای باطن ملتحمه سرخ شود و ممتلی گردد
و بر ظاهر طبقهٔ قرنیه غشای همچون ابری
سرخ فام پدید آید و در چشم میان دو
ابرو خارش پیدا شود و سوزش و عطسه
متواتر گردد و در اکثر اوقات آفتاب را
نتواند دید و اشک روان باشد و در قعر
چشم ضربان بود دوم آنکه بر ظاهر ملتحمه
رگهای سرخ و ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقهٔ
قرنیه چون غشای دودی پدید آید و
رخسارها سرخ شود و درد ابرو و الم و حرارت

سبل

پدید آید و خداوند علت نه آفتاب تواند دید
و نه چراغ و هرگاه که پلک فرو سوی سوی
خویش کشند چنان نماید که رگهای سبل
از روی ملتحمه برخیزد و سبب این علت
امتلاء دماغ بود و بزرگی رگهای چشم
و بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن
باشد در علاج رمد بطلیها و ضمادها و
تدبیرهای سردی فزای تا ماده بدان سبب
غلیظ گردد و تحلیل نتواند پذیرفت معالجات
اما از جهت گونهٔ نخستین ابتدا بفصد قیفال

یا
باید کرد واستفراغ بایارج فیقرا وحب قوقایا
کردن واز پس استفراغ غرغره کردن با
بکامه وایارج فیقرا و مانند آن وعطسه آوردن
پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و
لادن وغیر آن واز طعامها که بخار بر دماغ
دهد پرهیز باید کرد چون باقلی وعدس
وسیر وپیاز وامثال کندنا واز طعامهای غلیظ
چون کوماهی وکوشت کاو وشیر وهرچه
از وی سازند واز شیرینی دور باید بود
واز کرد ودود حذر کردن اولی وبالیت

سبل

بلند داشتن وجیب را نشاید بست وبسیار
کفتن وبانک داشتن وبفروغ آتش نکریدن
زیان دارد صفت داروی که باد سبل و
سده پینی را زائل کند بکیرند کندش بکدرم
مرصافی دو دانک حضض مکی دانکی ونیم
صبر چهار دانک همه را بکوبند وبآب مرزنکوش
بسر بیشند وحبها کنند همچون عدس وسه
روز پیوسته هر بامداد یک حب بشیر زنان
وروغن بنفشه حل کنند وبه پینی اندر چکانند
صفت داروی دیکر بکیرند کندش وقصب

الزریرة وکل سرخ از هر یکی جزوی هر سه
را بکوبند و مقداری نیم دانك به بینی اندر
جکانند و درد مند و مرزنکوش می بویند
و بعد ازان سرمهٔ روشنائی اندر جشم
کشند و آنرا که با سبل حرارت رنجه دارد
شیاف اسوده باید کشید صفت شیاف
اسود نسخهٔ مجرب بکیرند اقاقیای مغسول
وصمغ عربی از هر یکی هشت درم سس سوخته
پنج درم افیون ومر از هر یکی یکدرم ونیم با آب
باران بسرشند و شیاف کنند و رک پیشانی

درد

سبل

و رك کوشهٔ جشم زدن بغایت نافع بود وکونه
دوم راهمه رك قیفال باید کشادن را باك
باید کرد وایارج فیقرا وحب قوقیا بکار داشتن
وغرغره و عطسه پس از استفراغ نافع بود و
اندر جشم داروهاء تیز که خون را رقیق
کند و رکها را باك کرداند کشیدن جون
شیاف اخضر و باسلیقون وغیر آن و دا روها
جنان باید کشید که نخست جفن باز کردانند
و باطن جفن را بدارو بخارند بسر میل و
جون سوزش دارو بنشیند ذرور رمادی

در کشند صفت ذرور رمادی بگیرند مامیران
یکدرم توتیاء کرمانی پرورده شیح سوخته
پرورده و ثوبالس مغسول و سرمه اصفهانی
پرورده از هر یکی ده درم همه را بکوبند و
بکار دارند سبل و جرب و دمعه را سود دارد
و از پس انکه دارو کشیده باشند و آسوده
یکروما به اند شوند و ذرور را غبر میکشند و
آنرا که با سبل رمدی گرم بدید آید هیچ داروی
سرد ید و نشاید برد لیکن اعتماد بر استفراغ
باید کرد و بر جذب ماده بجانب پای و ذرورا

سبل

غبر کشیدن و زرده خایه مرغ بر پشت چشم
نهادن و اکرچه رمد سخت گرم باشد هیچ وجه
شیاف ابیض و ملکایا نشاید کشیدن و
اعتماد بر شادنج عدسی مغسول باید کرده
صفت داروی که سبل گرم را سود مند بود
بگیرند سماق چند انکه خواهند و در آب
صافی فرغار کنند و ترشی از وی بستانند
و بپالایند و صافی اندر آفتاب نهند تا ستبر
شود و شیافها کنند و بکار دارند سبل و
رمد را سود مند بود صفت شیاف دینار گون

سبل رقیق را بر دارد بکیرند زرد جوبه و شاذنج
مغسول و صبر و شیاف مامیثا راستا راست
شیاف سازند جنانکه رسم است و اما سبل
کهن را تدبیر بریدن باشد و این بریدن را
بتازی لقط السبل کویند و شرط این کار
آنست که نخست فصد فرمایند و مسهلی
دهند فرمایند و جون لقط خواهند کرد بیمار را
پیش خویش بخوابانند و مردی استاد را کویند
تا جشم او بکشاید جنانکه لبهاء جفن باز
نکردد و این جنان باشد که در کشادن

جشم

سبل

جشم هر دو ابهام بر جفن فشارده دارد و نهاد
لب جفن بر حال خویش نکاه دارد تا اندک و
بسیار لب جفن باز نکردد تا در بریدن سبل
از لب جفن هیچ بریده نشود و اکر جیزی هیچ
نسخه بریده شود جفن بر ملتحمه روید از بهر
این می باید تا انکه جشم میکشاید استاد باشد
پس سبل را از کوشه جشم که از سوی بینی است
بصناره بر دارد و میانکاه جفن بر سوی دیکر
دیکر بصناره دیکر بر دارد و جهد کنند تا ضخامت
از طبقه قرنیه دور باشد و بلب جفن نزدیک

بود و از گوشهٔ دیگر که سوی گوش است رگ
دیگر بصنارهٔ سوم بردارد و صنارها بدست
چپ گیرد و نگاه دارد و بدست راست ناخن
بین ابگیرد و نخست سبل را از آن گوشه برد که
سوی گوش است و هر بار رگ رگ را ببرد مهت
اندر زیر سبل کند و همچنان نگه ناخنه را کشط
کنند سبل را کشط کند تا همه رگهای سبل
از طبقهٔ ملتحمه برداشته شود و بدین
ترتیب سبل را لقط میکند تا بگوشهٔ دیگر رسد
که از سوی بینی است پس صنارها همبران ترتیب

سبل ملتحمه

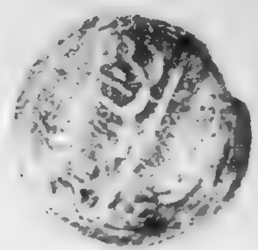
در جانب پلک فروسوین آویزد و همبران ترتیب
لقط کند و چون فارغ شود نگاه کند تا
بر ملتحمه هیچ رگی مانده است آنرا نیز بردارد
و نشان انکه رگی مانده است آن باشد که
مهت را بر ملتحمه بگرداند اگر مهت بچیزی در
آویزد رگی مانده بود معلوم شود و اگر بهیچ
چیز در نیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره
و نمک بخایند و آب آن اندر چکانند و زردهٔ
خایهٔ مرغ و روغن گل بر پنبهٔ پاره پاکیزه کند
و بر پشت چشم نهند و رفاده بر سر آن نهند

وبعصابه به نبندد و بفرمایند تا هر ساعت چشم
را اندر چشم بگرداند تا بر هم نروید و پشت
باز خسبد و دیگر روز گل سرخ خشک
اندر آب بجوشانند و چشم او بگشایند و بدان
آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کنند و
در چشم او بگرداند تا بداند که ملتحمه بر ملتحمه
رسته است یا نه اگر رسته باشد بشکافند و
دیگر باره آب زیره و نمک خاینده در چکانند
و اگر نیز بر هم رسته نباشد از آب زیره و
نمک خاینده چاره نبود سه روز تعلل میکنند

واز پس

ودقه ملتحمه

واز پس سه روز با سلیقون و مانند آن کشیده
گیرد تا پنج سبل پاک شود و اگر رمدی یا آماسی
گرم بدید آید بعلاج آن مشغول شود
پس بعلاج سبل باز آید باب هشتم اندر
یاد کردن ودقه و علاج آن ودقه آماسی باشد
صلب بر طبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی را
در گوشهٔ چشم باشد که از سوی بینی است و
بعضی را در گوشه دیگر و بعضی را آماسها
کوچک باشد گرداگرد سیاهی بر شکل زده
مروارید یا بر شکل شرها و رنگ این آماسها



نیز مخالف بود بعضی را سرخ باشد و بعضی را
سفید و بسیار بود که این علت اندر اثنای
رمد گرم پدید آید علاج ... تدبیر لطیف باید
کرد و ذرور ملکایا و وردی ابن علی کشیدن
و آنکه چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض
عنزروتی سه روز باید کشید پس ملکایا
و غیر آن کشیدن و اگر مدت دراز گردد
داروهای تیز بکار باید داشت چون با
باسلیقون و احمر حاد و مانند آن صفت
وردی ابن علی بگیرند پوست خایه مرغ و بشویند

و تصویل

145

دمعه بلتحمه

و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد و از این
پوست خایه مصوّل کرده ده درم بگیرند
و نشاسته مغسول دو درم و نیم و هر دو را
بهم بسایند و بکار دارند باب دهم اندر
یاد کردن دمعه و معالجات آن دمعه
علتی است که پیوسته بی گریه و بی مراد اشک
همی آید و این علت بعضی را لازم باشد
و بعضی را عارض اما آنچه لازم باشد دو
گونه است یکی مادرزاد دوم آنکه بسبب
استقصاء دستکاری پدید آمده بود که

در بریدن ظفره کرده باشند وانر کوشه جشم
لختی یا ظفره بریده شده بود و برداشته و
مادر زاد را علاج نیست و نوع دوم را اکر
کوشت اندکی مانده باشد و بیشتر برداشته آنرا
هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته
باشند علاج یاد کرده آید و آنچه عارض
باشد هم دو کونه است یکی انکه تبع بیماری
بود جون آماس دماغ و تبهاء کرم عفونی و
خونی و حمی یوم سهرتی و کاه باشد که سبب
دمعه علت تمدد بود دوم انکه هم بسبب

نقصان

نقصان کوشت کوشه جشم بد بد آید و سبب
این نقصان بعضی را بسیار کشیدن
داروهاء تیز باشد که کوشت نازک را بخورد و
بکذارد و بعضی را پاک کردن جشم به سنار
جهاء درشت و دست بسیار بدان بردن و
بباید دانست که این مبدا دمعه سه جایکاست
یکی رکهای اندرون قحف دماغ و
رکها که در باطن جفن است یکی رکهای
بیرون قحف دماغ دوم عضلهای جشم
اما آنرا که از رکهای اندرون قحف دماغ آید

دوم را
سوم را
بید در کیها
که در باطن
پلک است



متمدد ل

علامت آنست که رگهای پیشانی و رگهای
صدغ ممتلی و ممتد باشد و آنرا که از عضلهای
چشم آید سبب آن ضعیف عضلها بود و
علامت وی آنست که چشمها بیرون خاسته
باشد و دمعه پیوسته بود و جفن همیشه
تر باشد و این سه سبب که یاد کرده آمد این سه
علت را اسباب سابقه اند و سبب نزدیکش
و پیوسته تر نقصان گوشت گوشهٔ چشم است
که از سوی بینی است از بهر آنکه هرگاه که این
گوشت ناقص شود باقی آنرا قوت آن نبود که

رطوبتها را نگاه دارد از فرود آمدن و
آب از چشم باز دارد و به بینی باز گرداند
بمنفذی که از چشم در بینی گشاده است
از بهر این کار معالجات اما آنرا که دمعه از
رگهای اندرون تحلب آید نخست تن را پاک
باید کرد پس غرغره فرمودن و عطسه آوردن
و مزاج دماغ را با اعتدال باز آوردن و
ببوی خوش قوت دادن و هر دو روز یا هر
سه روز موی سر ستردن و پس سر گردن
حجامت کردن و آنرا که از رگهای بیرون تحلب

آید بر سر او وضمادها که رطوبت را بجنباند
نهادن چون غبار آسیا و کندر سوده و
خاک او و آبی که از خار بفشارند و همه چیزها
قابض در این باب سود دارد اما آنرا که سبب
دمعه ضعیفی عضلهای چشم باشد داروها
قوت دهنده و تحلیل کننده باید کشید چون
برود حصرم و باسلیقون و روشنائی و آنرا
که سبب دمعه نقصان گوشت گوشه چشم
باشد علاج آن ذرور اصفراست وصبر و
دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران مفرد و

مرکب

مرکب این همه گوشت را باز رویاند و بهتر آن
باشد که نخست چشم را بشراب بشویند پس
اندکی صبر اندر گوشه چشم کنند و برگ
بنگ که بتازی بنج گویند در شراب پختن و
پختن بنگ و بر چشم نهادن سودمند بود
واگر اسفنج را بشراب انگوری تر میکنند و
بوسته بر سر می نهند سود دارد و اگر شب
یمانی اندر شراب افکنند و بپزند اثر آن خوب
باشد و بسیار بود که سبب دمعه گرمی مزاج
چشم و دماغ بود و علامت وی آنست که

رگهاء چشم باریك و ناپیدا بود و چشم سفید
باشد و حرکتهاء او آهسته و اشك سرد و
غلیظ باشد صفت سرمه که خداوند مزاج
گرم راسود مند بود بگیرند شادنج عدسی
مغسول و توتیاء مغسول و مرقشیثا از هر
یکی یکدرم و مروارید و بسد از هر یکی نیم درم
شیاف مامیثا و صبر از هر یکی دانگی و نیم بسایند
وبکار دارند صفت سرمه که خداوند مزاج
سرد و تر راسود دارد بگیرند بلبل یکدرم ملح
هندی یکدرم دار بلبل دو درم کف دریا

نیم درم

149

نیم درم سرمه سه بار چند وزن همه داروها
و باسلیقون و روشنایی خداوند این عزا
راسود دارد صفت داروی که ضعیفی
چشم را نافع بود بگیرند استخوان هلیله زرد
سوخته و نمك هندی و مازو از هر یکی جزو
بکوبند و به بیزند نرم و بکار دارند و توتیا آب
هلیله زرد پرورده اند این علت راسود
دارد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر و
اندر آب ترکنند یك هفته و بدست بمالند و
بپالایند و توتیا را بدان آب بپرورند و

توتیاء باب مورد پرورده هم سودمند باشد

صفت سرمه که دمعه را باز دارد و عضلهای

جشم را قوت دهد بگیرند توتیا هشت درم

سرمه یکدرم شادنج مغسول یکدرم و نیم قلیا

زرد چهار دانک همه را بکوبند نرم و باب

هلیلهٔ زرد و آب غوره و آب سماق به پرورند

جنانکه از آب هلیلهٔ زرد و آب غوره و

آب سماق به پرورند جنانکه از آب هلیله

دو جزو و آب غوره و آب سماق یک جزو

ازهر یکی باشد صفت سرمهٔ دیگر بگیرند هلیلهٔ

زردیک عدد و آنرا بخمیر اندر گیرند و بر خشتی

پخته نهند و در تنور بریان کنند تا خمیر سرخ

شود آن هلیله را از خمیر بیرون کنند و با دانگی

زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصفر

بگیرند زعفران یکمثقال کافور ریاحی نیم درم

دانک نرم بسایند و بکار دارند و دمعه را

باز دارد صفت سرمهٔ دیگر که خداوند مزاج

سرد را سودمند بود بگیرند توتیاء معدنی و

در میان خرما کنند و بسوزند بس پاک کنند

و بشویند جند بار و خشک کرده اند و بکوبند

ازین توتیا پنج درم مغز فاقله کبار نیم درم هر
دو را نیک بسایند و بکار دارند بغایت نافع
بود باب یازدهم اندر یاد کردن دبیله ملتحمه
و معالجات آن دبیله قرحه بزرگ را گویند
که آنرا غوری باشد و ریم کند بسیار و بعضی
را باشد که رطوبتها چشم ازین قرحه بپالایند
معالجات نخست رگ قیفال بتعجیل کنند بفصد و
اسهال و بعد ازان شیاف ابیض افیونی می
کشند و از بهتر شیاف ابار کشند صفت
شیاف ابار بگیرند از هر یکی هشت درم مرصافی

و افیون

دبیله ملتحمه

و افیون از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بآب
باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها
نه است صفت نسخه دیگر بگیرند قلمیا هشت
درم مس سوخته و ابار سوخته و سرمه و
سرو گاو کوهی سوخته و مرصافی و اقاقیا از
هر یکی ده درم افیون سه درم بآب باران
بسرشند عدد داروها هشت است صفت
نسخه دیگر بگیرند ابار محرق و مس محرق
سرمه و توتیا صمغ عربی و کثیرا از هر یکی
هشت درم افیون نیم درم عدد داروها

ششم است و توتیای پرورده کم در علاج
رمد بکار دارند اینجا استعمال فرمایند و آنرا
که مدت دراز کرده شیاف ابیض کنندی
بکار دارند صفت آن بگیرند اسفیداج ارزیز
هشت درم افیون و عنزروت پرورده و
کثیرا از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم
کندر نیم درم با آب باران شیاف کنند عدد
دارو ها شش است و زرده خایه مرغ بر پشت
چشم طلی کنند و باقی علاج قرحه قرنیه
طلب کنند باب دوازدهم اندر یاد کردن توثه

گوشت زیادتی در [illegible]

که بر

توثه ملتحمه

که بر ملتحمه پدید آید و علاج آن توثه گوشتی
باشد نرم نه سرخ و بیشتر نزدیک آن گوشه
چشم افتد که از سوی بینی است و رکها سرخ
خ
از گوشه چشم بد و پیوسته باشد بر شکل
ناخنه علاج نخست تن را بفصد قیفال و
اسهال پاک کنند و چند کرت مسهل باید داد
تا تن از ماده بیکبار پاک شود از بهر آنکه این
علت بسیار معاودت کند پس توثه را
بصناره باهستگی بگیرند و جرب دستی و از
بهر آنکه سست باشد از صناره بجهد و مهت

تفرق الاتصال ملتحمه

اندر زیر رها کنند که از گوشه چشم بد وسوسته
است و آنرا کشط کنند همچون ناخنه و بناخن
بیرون بر دارند و آب ریزه و نمک خاییده اندر
چکانند بچند نوبت و زرده خایه مرغ بی روغن
بر پشت چشم نهند بر باسلیقون و مانند آنرا
بکار دارند باب سیزدهم اندر یاد کردن تفرق
الاتصال ملتحمه و علاج آن تفرق الاتصال
که از تیغی یا از سنگی یا غیر آن افتد نخست
فصد قیفال کنند و مسهل دهند تا ماده
بدو نپیوندد و آنرا که خون آمده باشد خون

امراض قرنیه

ازوی پاک کنند و شادنج عدسی و اندکی کافور
بروی کنند و سخت به بندند و آنرا که خون
بر نیامده باشد توتیا برورده بر کنند و پیوسته
زرده خایه مرغ بر پشت چشم می نهند و هر
چند روز فصد کنند اگر مانعی نباشد اگر
مسهل میدهند تا مدد ماده گسسته گردد
و نگاه دارند تا رطوبتها آلوده تر نشود و علاج خشم
دبیله میکنند جزو پنجم از گفتار دوم
از کتاب ششم اندر شناختن بیماریها که
در طبقه قرنیه افتد و بیماریها که در قرنیه افتد

وعالجات آن و این جزو ده باب است باب
نخستین اندر انواع قرحه و دبیله که در
طبقهٔ قرنیه افتد و معالجات آن قرحه
پارسی ریش باشد و نوعهای طبقهٔ قرنیه
هفت است و ازین هفت چهار آنست که بر
ظاهر وی بود و سه در باطن او باشد و
از جمله چهار نوع که بر ظاهر بود نخستین
را بلغت یونانیان اخیلوس گویند و ترجمهٔ
آن بتازی قتام است یعنی تاریکی و علامت
وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطهٔ بزرگ

پدید

قرحه قرنیه

پدید آید چون دودی و نوع دوم را اقیلون
گویند و ترجمهٔ آن بتازی غمام است یعنی
ابر و این از نخستین عمیقتر باشد و سپید
تر و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطهٔ
پدید آید کمتر از نخستین و سپیدتر و نوع
سوم بر کنارهٔ سیاهی پدید آید و این
موضع را طبیبان اکلیل السواد گویند و بلغت
یونانیان ارخاموں یعنی دو رنگ و بیشتری ازین قرحه
بر سیاهی باشد و اندکی بر سپیدی بود و
علامت وی آنست که هرچه بر سپیدی باشد

سرخ نماید وآنچه بر سیاهی بود سفید نماید
وهمه ریشها که بر طبقه قرنیه بر آید سفید
نماید وهرچه بر ملتحمه بر آید سرخ نماید
ونوع چهارم را بلغت یونانیان اسقومیا کویند
یعنی شاخ کشیده وعلامت وی آنست که
شاخها دارد وسفید نماید اما آن سه نوع
دیگر از قرحه که در باطن قرنیه افتد نخستین
بربیون کویند وترجمه وی بتازی حب است
کویند یعنی مغاکی عمیق وعلامت وی آنست
که همچون کاورس باشد ودور فرو رفته بود

قرحه قرنیه

وبس فراخ نباشد ورنک آن صافی بود وخشک
ریشه کمتر آرد ونوع دوم را بلغت یونانیان
فعلوسیان کویند وترجمه آن بتازی مولمه است
یعنی دردناک وعلامت وی آنست که فراختر
ازان نخستین باشد وعمق کمتر ازان دارد
ونوع سوم را بلغت یونانیان دمها کویند و
ترجمه آن بتازی احتراق است وعلامت
وی آنست که قرحه شوخناک باشد وخشک
ریشه زیادت آرد واکر مدت آن دراز کرد
رطوبتهای چشم از وی ببالاید واسباب این

نوع رطوبتی باشد کرم و تبن و سوزان و همه
انواع قرحه با ضربان و درد و خلیدن
باشد و هر قرحه که بزرگ و شاخناک و
بسیار فتح بود آنرا دبیله کویند و علاج دبیله
یاد کرده آمد و باقی علاج ازین موضع تامل
باید کرد معالجات هرگاه که ازین علامتها
که یاد کرده آمد اثری پدید آید در حال
رگ قیفال باید زد و باندازه قوت خون
بیرون کردن و هر هفته یا نه دیگر هم از رگ
قیفال اندکی خون بیرون باید کرد و مطبوخ

هلیله

قرحه قرنیه

هلیله و خرمای هندی و خیار چنبر و
مانند آن استفراغی دو سه کرت کردن و شیاف
ابیض و افیون کشیدن و بر ساقها حجامت
فرمودن و اطراف بستن و مالیدن و اگر
قرحه بدان گوشه چشم نزدیکتر بود که
از سوی بینی است بیمار را چنان باید
خوابانید که آن جانب بر بالا بود تا ریم
اندر گوشه چشم گرد نشود و آنرا نسوزاند
و اگر بدان گوشه نزدیکتر است که سوی
گوش است چنان باید خوابانید که آن

کوشه بر بالین باشد تا ریم همی بالاید و بانک
داشتن و قی کردن و عطسه آوردن و جیب
بستن و بالین بست داشتن زیان دارد
و آنرا که قرحه قوی باشد و ماده کرم و
سوزان باشد از شیاف ابیض کشیدن
چاره نبود و شیر زنان اندر چکانیدن
و شیاف ابیض و شیر زنان سوده کشیدن
نافع بود و اگر طبع خشک باشد بدین جب
نرم کنند بگیرند کثیرا و رب السوس از
هر یکی جزوی سقمونیا نیم جزو شرنتی نیم درم

قرحه قرنیه

با چیزی که لاین باشد بدهند و علاج رمد
کرم کنند و اگر بعد از آنکه تنقیه بفصد و
مسهل بدفعات کرده باشند ضربان و
خلیدن و درد ساکن نشود امید از علاج
بذیرفتن کسسته باید کرد و بترین آن باشد
که با قرحه جفن درشت بود و جرب دارد
از بهر آنکه طبقات چشم درشتی بر نتابد
خصوصا که قرحه بود و اگر قرحه دیر سر کند
و دیر پخته شود آب حلبه یا آب اکلیل الملک
اندر باید چکانید و بعد از آنکه سر کرده باشد

شیاف ابیض غیر روثی باید کشید تا قرحه
را پاک کند و شیاف ابیض که با قلیا کنند
همین قوت دارد صفت آن بگیرند صمغ
عربی و کتیرا و نشاسته از هر یکی دو درم
اسفیداج ارزیز پنج درم افیون و قلمیای
سیم از هر یکی یک درم عدد داروها شش است
و آنک رمص غلیظتر و بسیار تر باشد شیاف
ابیض که در وی کندر بود بکار دارند و
صفت آن در علاج دبیله ملتحمه یاد کرده
آمد اما اگر ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است

هنوز

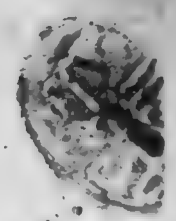
158

قرحه قرنیه

این شیاف نشاید کشید بهیچ وجه و پس از
آنکه قرحه پاک شده باشد شیاف آبار که در
علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمد میکشند
تا مغاک ریشی را بینبارد بر ویاند و اگر
پر کنند و برویانند
از صدف سوخته و چند کرت مغسول
کرده ذروری سازند و بکار برند تا بها ع
قرحه را بچینند و خشک کرداند و پس از
آنکه مغاک قرحه پر شده باشد و برسته شده
پیوسته شیاف احمر باید کشید و از پس شیاف
کحل اغبر و اگر حاجت آید پس از همه شیافها

وسرمها شیاف اخضر کشیدن صواب بود
واکر از قرحه اثری بماند علاج آن از باب
علاج اثرها باید جست واکر از قرحه بلند شود
و موی سرخ کردد علاج بدار وهای باید
کرد که قبض و قوت دهد و درشتی نیفزاید و
در بثره و سبلج و جیوه و درم نبیرا ...
الله اعلم باب دو هم اندر یاد کردن بثره
که بر قرنیه افتد بدید آید وعلاج آن بثره
از رطوبتی باشد فزونی عفن و سوزان که
در میان توها طبقه قرنیه کرد آید و طبقه
قرنیه چهار توست و بعضی کویند سه توست

وبثرها چند کونه است بعضی بسبب جایکاه اش
بکردد و بعضی بسبب کمی و بیشی ماده بکردد
و بعضی بسبب تیزی و عذبی و شوری ماده
بکردد و بعضی بسبب غلیظی و رقیقی قوام
ماده بکردد و این انواع را علامتها است اما
علامت آنچه بسبب جایکاه بکردد که بعضی
بثرها در زیر پوست بیرونی باشد که سطح
ظاهر اوست و علاج این سهل بود و باسلامت
تر باشد و لون آن سیاه و صافی نماید و
سبب آن دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است



ویصیر را از دیدار طبقهٔ عنبیه باز ندارد وطبقهٔ
عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور بینائی
که در عصب مجوف است همی آید ودورتر
بود وبسبب صافی نمودن آنست که رطوبتی
که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست
باشد وبدین سبب صافی نماید وبعضی
انده زیر پوست دوم بود ودردو خطرناکی
این بثره میانه باشد ودر سیاهی وصافی
هم میانه بود از بهر آنکه از پس دو پوست می
نماید ودوری ونزدیکی او از نور بینائی

160

بثره قرنیه

میانه است وبعضی بثره انده زیر پوست سوم
بود ودردناکتر وخطرناکتر باشد وسپید
نماید از بهر دو سبب یکی آنکه بثره رطوبتی
است وبسبب آنکه از پس سه پوست است
بصر را از دیدار عنبیه یعنی ثقبهٔ او باز
دارنده تر است دوم آنکه بنور بینائی نزدیکتر است
آن نور بروی می تابد بدین سبب سپیدی
می نماید و بدین علامتها معلوم شده است که
طبقهٔ قرنیه چهار تو افتاده است اما علامتهاء
آنچه بسبب کمی وبیشی ماده وغیر آن بگردد

آنست که هر کجا ماده تیز و بسیار تر بود افت
بود در وضربان عظیم تر باشد از بهر آنکه
بسیاری ماده موضع را از هم باز کشد
و بطرنجاند و تیزی ماده موضع را بگزد و
بسوزاند و آنجا که ماده غلیظ و اندک بود
بر خلاف این باشد لیکن بسبب غلیظی ماده
دیرتر پخته شود و آنجا که ماده عذب بود
سوزش کمتر باشد و درد و طرنجیدکی
باندازهٔ کمی و بیشی ماده بود و هر تو غیرا که
بینند برین اصلها قیاس باید کردن و باید

دانسته

بثره قرنیه

دانسته که سبب خطرناکی این بثرها آنست که
کوهر طبقهٔ قرنیه صلب است و تا ماده گرم و
تیز و کننده نباشد اندر کوهر او اثر نتواند
کرد و خود را اندر میان اجزاء او جای شوا ند
داد و آنجا که ماده بدین صفت کرد آید
بی شک آن موضع را بسوزاند و بخورد و
سوراخ کند اگر سوراخ کوچک بود و از برا بر
ثقبهٔ عنبیه دور باشد و امید سلامت بود
و اگر برابر ثقبهٔ عنبیه باشد هر گاه که ثقبه
باز رود راه بینائی بسته شود و چشم

نا بینا کردد و آنچه در زیر پوست دوم و
سوم باشد و بزرک بود و برابر یا نزدیک
ثقبه عنبیه باشد آفت آن عظیم تر بود از
هر انکه پوستهاء دیکر را که بر بالای اوست
همچنان بسوزد و بخورد و دیده بیرون
خیزد و موی سرخ کردد و رطوبتهای چشم
بیم باشد که بدان راه پالودن کیرد و کاه باشد
کم ماده سخت اندک بود و طبقه را سوراخ
نکند لیکن بتحلیل دفع شود معالجات بفصد
واسهال بباید شتافت و غذا بسیار تنها خنک

حون

بثره قرنیه

چون کوک و کسنه و اسفاناج و ساق خرفه
و خیار و کدو و مانند آن باز باید آورد و
شیاف ابیض افیونی و شیر زنان می باید
چکانید و آنرا که درد سخت عظیم نباشد
شیاف ابیض عنزروتی باید کشیدن و
در ورملکایا بکار باید داشتن و چون
بوقت انتها رسد شیاف ابیض کندری
کشیدن و چون در انحطاط افتد شیاف
احمر لین باید کشید از بهر آنکه وی تحلیل
باعتدال کند و هر کاه که مزمن کردد تحلیل

نکند داروهای تیز چون روشنائی و داروهای
که در وی سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد
می باید کشید و هرگاه که چیزی گشاینده
چون داروی سخت تین یا چیزی برنده چون
آهن و نی و غیر آن بطبقه قرنیه رسد و
اندک جراحتی کند چنانکه پوست پرونی
طبقه را بجز اشد و بعضی از وی بریده شود
و از روی پوست دیگر برخیزد آنرا سلخ
گویند و هرگاه که جراحت بپوست دوم یا
سوم رسد حفر گویند و بهترین داروی آنرا

شیاف

سفیده قرنیه

شیاف آبار است و صدف سوخته و شسته
در روی موافق است و نافع در می باید
کشید باب سیم اندر سفیده که
در قرنیه افتد و معالجات آن سپیده
که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر
ظاهر طبقه قرنیه افتد و آنرا سحاب گویند
دوم در قعر قرنیه افتد و آنرا بیاض گویند
و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه و
بثره بود و بسیار باشد که بسبب صداعی
صعب سپیده بر چشم بدید آید معالجات

اندر علاج سپیده نه بفصد حاجت آید
ونه باسهال مگر آنجا که ترسند کم ببیب
استعمال داروهای تیز زداینده حرارتی
فزاید و ماده را جذب کند بر سپیدی اسنطها
فصد و اسهال صواب باشد و اما علاج
سپیده بداروهای زداینده و پاک کننده باید
کرد و آنچه اندک و رقیق باشد عصارهٔ
شقایق النعمان شها و عصارهٔ قنطوریون
دقیق با عسل بزداید و بسیار باشد که
سپیدهٔ رقیق بزبان مالیدن برخیزد و

این چنان

164

سفیدهٔ قرنیه

این چنان بود که یکسان شکر با نمک بر زبان
نهند تا زبان درشتی کرد د بس دیده را
بدان بمالند هر بامداد و آنکس پرهیز کند
و آنرا که غلیظ باشد داروهای غلیظ باید قوی را
کرد چون مس سوخته و نوشادر و بوره و نمک
اندرانی و کفک دریا و سرطان بحری و
سرمهٔ روشنائی از بهر آنکه در روی ازین
داروها هست نافع بود و اگر نطرون با
روغن زیت اندر کشند بزداید و بهتر آن
بود که هرگاه که خواهند که ازین نوع د

داروهای زداینده که سپیده را بزداید بکار
دارند نخست شیاف اخضر کار باید فرمود
که آن سخت نافع است و پس از شیاف
اخضر ذرور مشکین بکار دارند صفت
ذرور مشکین بگیرند سرطان بحری و سوا
السند و کف دریا و سرگین سوسمار
نسک دان جوز که آن را حجاری کوبند و توتیا
حشری و پوست خایهٔ شترمرغ از هر یکی
دو درم و در نسخهٔ دیگر یکدرم اسپیداج
ارزیز و ثو بالس و آبگینهٔ شامی و مروا[رید]

ناسفته

165

سفیده فرنیه

ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز نوکم
کارد بدان تیز کنند و دار بلبل و سفال رنگین
و قلمیا زر و توتیای هندی و بیخ مرجان
و طین قیمولیا و مس سوخته و توتیاء کرمانی
و محمودی از هر یکی دو درم و اندر نسخهٔ
دیگر یکدرم مرقشیثا نیم درم ملح اندرانی و
بورهٔ ارمنی از هر یکی چهار دانگ کف آبگینه
دو درم مشک دو دانگ همه را نرم بکوبند
چون غبار و بکار برند نافع بود صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند سرگین سوسمار سه درم

کف آبکینه پنج درم ... یک درم ... نیم درم ... درم ... شفا

بطرون پنج درم پوست خایهٔ شتر مرغ سوخته
سه درم توتیای هندی دو درم و نیم مشک
دو حبه عدد داروها ده است و از جملهٔ
داروهای آزموده سرکین خطاف است
بانکبین سرشته بچشم اندر کشند و پوست
خایهٔ مکلس یکدرم شکر طبرزد یکدرم
هر دو را نرم بسایند و بکار دارند ذروری
آزموده است صفت نسخهٔ دیکر بکیرند سرکین
خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنکار
و کف آبکینه و قلیاء مس و بکوبند و به بیزند

سفیده قرنیه

چون غبار بود بانکبین مصفا بسر بشتند و
بکار برند صفت نسخهٔ دیکر بکیرند عنزروت
و بورهٔ ارمنی و نمک درشت از هر یکی دو درم
سنباذج یکدرم همه را بکوبند و باد و اوقیه
انکبین مصفا بسر بشتند و پیش از دارو
کشیدن در کرمابه باید رفت تا سپید نرم
شود و علاج پذیرد صفت نسخهٔ دیکر ذروری
نافع بکیرند توتیا و قلیا و سرطان بحری و
صدف سوخته راستا راست مشک نیم دانک
و ذروری سازند صفت شیافی که سپید را

بردارد بگیرند کف آبگینه و کف دریا و سرگین
سوسمار و شکر حجازی راستا راست و بکوبند
و بیزند پس بگیرند ده درم وج و ده درم
مامیران چینی نیم کوفته و ده نیم من آب
بپزند تا سه بهره و یک بهره بماند بپالایند
و دارو ها را بدان بسرشند سرشتنی نیک
پس خشک کنند در سایه و دیگر باره بیا بند
نرم و هم بدین آب بسرشند و همچنین
چهار کرت بسایند و باز بسرشند بدین آب
شیاف کنند نافع بود صفت دارویی که سپیده را

سفیده قرنیه

رنگ کند تا سپیده ننماید بگیرند مازو و اقاقیا
از هر یکی یک درم قلقند نیم درم همه را به آب
شقایق بسرشند و شیاف کنند و بسایه
خشک گردانند و دیگر باره بکوبند و با هم به آب
شقایق النعمان بسرشند چند کرت و شیاف
کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که هنوز
گرم باشند در چکانیدن سپیده را و چشم
ازرق را رنگ دهد و شیر گندم تر اندر
چکانیدن چشم را سیاه کند و عصارهٔ عنب
الثعلب و عصارهٔ پوست جوز تر و عصارهٔ

بوست انار شیرین در حجابیدن چشم را
سیاه کند وازرقی را بپوشاند و بندق را
بسوزانند و باروغن زیت بیابیند و بر
سر کودک ازرق چشم مالند آنجا که جای
مغز است ازرقی را زائل کند و این داروی
آزموده است و اگر حنظل تر بگیرند و میاده
میان آن کنند و در چشم کشند چشم ازرق
را سیاه کند و گفته اند که قوت این تا بدان
حد است که اگر چشم گربه را این علاج کنند
سیاه چشم گردد و زعفران درین باب سودمند است

تغیر لون قرنیه

صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده
را اگر اثر قرحه باشد بپوسته بگیرند سرمه
اصفهانی سه درم مروارید یک درم و
مشک و کافور از هر یکی دانگی و دود چراغ
که از روغن زیت باشد دو درم زعفران
یک درم همه را نرم بسایند و بکشند عدد دارو
ها شش است والله اعلم بالصواب

باب چهارم در تغییر لون قرنیه و علاج
آن سبب تغییر لون قرنیه دو نوع است
اوّل لبسیاری کیموس که بد و رسد دوّم

چگونگی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه از بسیا
ری کیموس باشد علامت وی آن باشد
که همه چیزها را چنان نماید که در میان دود ا
ست یا در زیر گرد یا زیر صباب گویند و
علاج این در باب علاج تری طبقه قرنیه
یاد کرده و اما آنچه بسبب رنگ کیموس باشد
علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ بیند
واگر کیموس بلغمی است سپید بیند واگر
خونی باشد سرخ واگر صفرائی باشد زرد
واگر سودائی باشد سیاه فام بیند علاج اما

علاج

تری قرنیه

علاج این نوع علاج طرفه و بر قانست ا
ول تن و دماغ از آن ماده که غالب است
پاک کردن و شربتهاء لایق دادن و سر
به بخار آبی که در وی بابونه و بنفشه و
نیلوفر و گل سرخ و مانند آن پخته باشد
داشتن سود دارد و به بخار سرکه و آب
بهم آمیخته جوشانیده سود دارد و بوقت
انتهاء شیاف احمر لین کشیدن تا باقی را
تحلیل کند باب پنجم در تری طبقه قرنیه
سبب تری طبقه قرنیه رطوبت غلیظ باشد

که بد واید و علامت وی آن است
که بر ظاهر قرنیه چون ضبابی رقیق
پدید آید خداوند این علت چنا
ن باید که گرداگرد او دو دیست
با ضبابی علاج نخست تن و دماغ را
بحب قوقایا و ایارج فیقرا پاک باید کرد
و شیاف مرارات و سرمه روشنایی
کشیدن و از طعام ها و شراب
ها غلیظ و خشن دوری و احتراز
کردن و در طعام ها دارچینی کردن و رگ یا زدن

باب ششم

خشکی قرنیه

باب ششم اندر یاد کردن خشکی طبقهٔ
قرنیه و علاج آن سبب خشکی طبقهٔ قرنیه
دو گونه باشد یکی آنکه رطوبت بیضه
بسببی از اسباب نقصان بپذیرد دوم
آنکه رطوبت اصلی کمتر شود و آنچه نصیب
وی باشد از وی بتحلیل ستده شود و بدل
آن بدو باز نرسد و طبقهٔ بدان سبب تشنج
کند و فرق میان هر دو آنست که آنچه بسبب
کمتر شدن رطوبت بیضه باشد ثقبهٔ عنبیه
تنگ تر شود و آنچه بسبب کمتر شدن رطو بتهای

اصلی باشد تقتیه بر حال خویش بود معالجات
علاج هر دو نوع دشوار است و اصل آنست
که تبد پرهاء تری فزاینده کنند و گرمابه
خوش آب علاجی صواب است و خداوند
علت را بباید فرمود تا در آب خوش صافی
رود و اندر میان آن چشم باز کند و اگر
بنفشه و نیلوفر در آب بپزند و در آب زن
کنند و در آن نشینند و در میان آن چشم
باز کنند بغایت نافع بود و روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و روغن بادام شیرین و

سرطان قرنیه

شیر زنان به پپنی در چکانیدن و کشک جو
و بنفشه و نیلوفر اندر آب به بزند و از آن
آب هر وقت هر وقت اندک اندک بر سر
او میریزند نافع بود و همچنین در چشم
سفیده خایه مرغ و شیر زنان می چکانند سود
بود باب هفتم اندر یاد کردن سرطان
که بر قرنیه افتد و معالجات آن سرطان
آماسیست صلب سودایی و در همه اندامها
افتد و در هر اندامی که افتد حال آن نخست
مشکل و پوشیده بود و باخر ظاهر کرد دو

شد
واز نخست که بد بید آید جند دانه باقلی با
ولون آن تیره بود واکر دست بر وی نهند
اندکی بکرمی کراید وبعضی سخت درد ناک
وخلنده باشد وآنچه درد ناکتر بود کرمتر
باشد وزودتر ریش کردد وبعضی ساکن
باشد وریش نکردد اما آنچه در جشم
افتد بر طبقهٔ قرنیه بد بید آید وسخت بادرد
وخلنده باشد ورکهای جشم سرخ وممتد
کردد والم بصدعها باز دهد وهرکاه که
خداوند علت حرکتی کند یا تردد ی صداع

بدید

سرطان قرنیه

بد بید آید وماده تیز ورقیق بجشم او فرو آید
وشهوت طعام باطل شود واندر داروی
نیز اندر کشند بی طاقت کردد واین علت
را امید زایل شدن نباشد از بهر آنکه داروی
قوی‌تر از علت باید تا علت را دفع کند واین
هیچ داروی قوی‌تر ازین علت نیست وبدین
سبب است که جذام او سرطان را امید زایل
شدن دشوار است معالجات تدبیر صواب
اندرین علت آن بود که جهد کنند تا آنچه
بادرد است ساکن شود وآنچه بی درد است

هم بران بایستد و نخست تن را پاک باید کرد
وخلط سودا را کم کردن و بعلاجی که در باب
مالیخولیا یاد کرده آمد مشغول شدن و
شیر تازه خوردن در این علت بغایت سودمند
بود صفت سرمه که درین علت نافع باشد
بگیرند توتیاء پرورده و بآب خوش مغسول
کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از
هر یکی یکدرم خایه مرغ بازرده و روغن گل
بهم آمیخته بر پشت چشم می نهند و شیر تازه
در چکانیدن و آب کشنیز تر نافع باشد

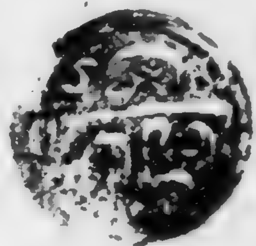
کمنه قرنیه

باب هشتم اندر یاد کردن کمنه و معالجات
آن کحالان کمنه را باز ماندن ریم اندر طبقه
قرنیه گویند واین علت از دو گونه است یکی
آنکه ماده مجتمع بود یا اندک و جای خود گیرد
وشکل آن در زیر طبقه قرنیه همچون شکل
ناخن باشد دوم آنکه ماده منبسط بود
یا بسیار بود و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی
را پنهان کند و اسباب این علت دو است یکی
آنکه وقت باشد که قرحه پاک نا شده از ریم
جراحت بسته شود یا سر نا کرده ساکن شود

ورم در روی بماند دوم آنکه بسبب صداعی
صعب مادهٔ آنجا فرو آید یا مادهٔ رمدی که
از تری بوده باشد قدری آنجا بماند و
مستحیل شود معالجات علاج این علت و
علاج بثره و قرحه یکیست اما نخست تن را و
دماغ را با قرص بنفشه و ایارج فیقرا و حب
قوقایا پاک باید کرد پس آب حلبه در چکانیدن
تا بپزاند و شیاف ابیض عنزروتی و کندری
و ذرور ملکایا کشیده سود دارد و
هر گاه که آغاز نضج کند شیاف کندری کشند

کمنهٔ قرنیه

صفت آن بگیرند عنزروت و اشق از هر
یکی پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم
همه را بلعاب حلبه بسرشند و شیاف کنند
عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین مثل سود
بود و تحلیل کند صفت داروی مغسل
که درین علت بکار آید بگیرند مر و زعفران
و صبر از هر یکی یک اوقیه شراب سه اوقیه
عسل شش اوقیه نخست زعفران در شراب
حل کنند پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس
با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند و شیا نگاه



وبامداد میکشند صفت شیاف الورد که درد
چشم صعب وبثره وقرحه وبثره بزرگ را
وموی سرخ راو رمد کهن راو بیرون
خاستن چشم را وکمنه را زایل کند وبادها را
از چشم بازدارد بگیرند برگ گل تازه هفتاد
ودو مثقال قلیمیای سیم محرق مغسول بیست
وچهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل
هندی مرصافی چهار مثقال صمغ عربی بیست
وچهار مثقال صمغ عربی لک افیون سه مثقال
سرمه دو مثقال زنکار دو مثقال علد

کمنه قرنیه

داروها داده است همه را بکوبند وبآب باران
بسرشند وشیاف کنند واکر بدین علاجها
زایل نشود علاج طرفه کنند واکر کفایت نشود
داروها که در علاج فرو آمدن آب یاد
کرده آمد بکار دارند واکر بدین همه زایل
نشود قدح کنند چنانکه آب را کنند ورهم
را بدان راه که آلت قدح در برده باشند
بیرون آرند بس جراحت را علاج کنند و
جالینوس میکوید من در روزکار خویش
کحالی را دیدم که خداوند این علت را بیش

خویش بفشاند و سر او را بهر دو دست بگرفت
و بجنبانید جنبانیدنی سخت و ما دیدیم
که ریم از آن موضع فرو آمد و آنجا که آب
را که بچشم فرود آید بدل ریزند بماند و ما گمان
بردیم که از آنجا برخاست و تحلیل پذیرفت
باب نهم اندر یاد کردن نتو که بر
قرنیه افتد و معالجات آن بیرون خاستن
چیزی از چشم بتازی نتو گویند و بسیار
باشد که بسبب آن اسباب بادیه جزوی از
طبقهٔ قرنیه برداشته تر از اجزای دیگر شود

همچون

همچون بثره نماید و فرق میان هر دو
آنست که نتو صلب باشد و اگر میل
بروی نهاند فرو ننشیند و بثره با دمعه
و ضربان باشد و لون او سرخی باشد
ابیضنه باشد علاج نتو بستن است بر قفا
و قصا سبل فرمودن و چیزهای قابض
کشیدن چون شادنج مدسی و غیر آن
نافع باشد باب دهم در تفرق
الاتصال که در طبقهٔ قرنیه افتد
بسیار باشد که قرحه بگشاید یا

امراض عنبیه

معالجات طریق علاج این آنست که جیزی قابض
در کشند جون توتیا باب سوده بروده
وجون شادنج مغسول وبر فادها
برنهند وبه بندند وپیوسته بسته دارند
وازین نوع دارو ها پر کنند وبر قیفال زنند
وچنان باید که ماده را از جانب سر بسوی
پایها کشند وغذاها سبک فرمایند باب
نخستین اندر یاد کردن اتساع حدقه و
معالجات آن هرگاه که ثقبۂ طبقۂ عنبیه از
اندازۂ طبیعی فراختر شود نور بصر منتشر گردد

بسببی از اسباب بادیه
تفرق الاتصال در طبقه
قرنیه افتد وصواب ان
باشد که زود بعلاج مشغول
شوند ازبهر انکه دوا تولد
کند یکی انکه رطوبتهای
چشم از وی بپالاید
دویم انکه علت
مورسرج تولد کند علاج

یعنی پراکنده کردد بدین سبب این علت را
کحالان انتشار کویند واسباب این علت
پنج کونه است یکی سببی باشد از
اسباب بادیه جون ضربه وسقطه واین را
علاج نباشد دوم صداعی صعب که سبب
آن ماده از دماغ فرود آید وبا طبقات جشم
مزاحمت کند سوم آنکه رطوبت بیضه بسیار فراخ
شود وبر طبقه عنبیه زحمت کند وثقبه را فراخ
کرداند وعلامت وی آنست که کرسنکی و
ریاضت آنرا اسود دارد ودر کرمای نیم روز

بهتر

178

بهتر باشد وبامداد وشبانکاه تیره بود وکرما آ
زیان دارد جهارم آنکه خشکی مستولی
کردد وبر رطوبت بیضه کمتر شود وبدان
سبب رطوبتی که در کوهر طبقه عنبیه باشد
نشف کند وهرکاه که طبقه عنبیه خشک
کردد جاره نباشد از آنکه ثقبه فراخ شود
نه بینی که هرکاه که پوستی را تبری سوراخ کنی
جون خشک کردد لبهای سوراخ باز کشیده
شود ولبهای سوراخ بدان سبب فراخ کردد
وعلامت وی آنست که سیاهی جشم کوجکتر

شود و در حالت گرسنگی و گرمای نیم روز بتب
باشد و ریاضت زیان دارد و گرمابه و
طعامهاء تری فزاینده سودمند بود پنجم
آنکه آماسی اندر طبقهٔ عنبیه افتد و علامت
وی آنست که انتشار بارمد و ضربان و با
تب و صداع باشد و سببی دیگر هست از
اتساع و آنچنان باشد که در بعضی احوال
از قی کردن بافراط افتد و باشد که از بریده
شدن عصب مجوف اتساع پدید آید یا اتساع
در عصب مجوف پیدا کرد و به تبعیت آن

اتساع

اتساع ثقبهٔ عنبی

اتساع حدقه ظاهر گردد و علامت وی آنست
که اتساع حدقه و تبدد نور اندک اندک
بمدتی عارض شود و همچنین در اوایل آورده اول
سببی دیگر اتساع حدقه را و آنچنان است
که طبقهٔ شبکیه از خلط تیز بریده شود یعنی
پاره گردد اتساع حدقه ظاهر شود و علامت
وی آنست که ناگاه افتد و زمان نخواهد
معالجات اما آنچه از پس ضربه و سقطه افتد
اگر چه علاج دشوار پذیرد نخست رگ قیفال
باید زد و بر پس سر حجامت کردن و بر صدغ

صندل و شیاف مامیثا طلی کردن و روی
بجلاب سرد کرده با آب سرد شستن و نیلوفر
بآب بید تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت
ساکن شود آرد باقلی بشراب تر کرده بنهند
واگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی و آرد
جو با آب بید یا با آب برگ خرفه تر کنند
وضماد سازند و پشم پاره پاکیزه بر زرده
خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب تر
کرده بر نهادن سود دارد و خون کبوتر
بچه بچشم اندر چکانیدن و روز سوم

اشارات تقدمه عنبی

شیر زنان در افکنند و علاج آماس گرم
و رمد گرم کنند و آنرا که سبب انتشار آماس سرم
باشد هم برین طریق علاج کنند و رگ گوشه
چشم زدن و بر پس کردن حجامت کردن
و داروهای منضج و محلل کشیدن نافع بود
و آنچه از پس صداع صعب تولد کند بعلاج ح
صداع زائل شود و از پس آنکه صداع زائل
گردد شیاف مرارات کشیدن و علاج آب
فرو کردن نافع بود صفت شیاف مرارات آمدن
بگیرند زهره کلنگ و زهره حداة از هر یکی

دو مثقال زعفران یک درم بلبل صد و هفتاد
عدد رب السوس پنج مثقال و چهار دانگ
اشق دو مثقال همه را بکوبند و بآب بادیان
بسایند و بانگبین مصفا سرشتند و انگبین
چندان کفایت بود و اندر نسخهٔ دیگر می
آید که بجای زهرهٔ حداة زهرهٔ صبعة
العرجا کنند و در ظرفی مسین باید کرد صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند زهرهٔ بزکش یکمثقال
و زهرهٔ کلنک دو مثقال و نیم نطرون نیم
مثقال بلبل دو مثقال زعفران یک مثقال

اشق

الس ح ثقبه عنبی

اشق نیم مثقال حربق سپید یکمثقال سرکین
سوسمار یکمثقال و نیم بآب بادیان بسایند
و بانگبین مصفی سرشتند نافع بود صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند زهرهٔ کرکس درخمی سرکین
تمساح و هو سقنقور درخمی و نصف
نطرون نصف درخمی همه را بآب بادیان
بسایند و بانگبین سرشتند صفت نسخهٔ
دیگر بگیرند بلبل سپید زهرهٔ رخم دو درخمی
زعفران نیم درخمی حربق سفید نیم درخمی همه
را بآب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند

وخشك كنند وبكار دارند وآنرا كه سبب
انتشار بسيارى رطوبت بيضه باشد رك
كوشهٔ چشم ورك صدغ زدن وسل شريان
كردن نافع كردد واستفراغ بايارج فيقرا و
حب قوقايا صواب باشد وشياف مرارات
كشيدن وعلاج آب فرو آمدن كردن
سودمند بود واب دريا واب شور كرده بر
سر ريختن خاصه اكر با سركه بيامزند علاجى
نيك باشد وبر قفا حجامت كردن ماده را
ببس باز كشند وآنرا كه سبب انتشار خشكى



ضيق ثقبهٔ عنبى

باشد كرمابه وتدبيرهاى ترى فزاينده كردن
سودمند بود وشير زنان بر سر دوشيدن
وروغن بنفشه وروغن نيلوفر ومانند
آن در بينى چكانيدن سود دارد وآنرا كه
سبب انتشار اتساع عصب مجوف باشد
دشوار علاج بذيرد وآنرا كه سبب انتشار
خرق طبقهٔ عنبيه [illegible] شبكيه بود علاج طبقه را
نباشد باب دوم اندر يادكردن ضيق
ثقبهٔ عنبيه ومعالجات آن تنكى ثقبهٔ عنبيه
دوكونه است يكى آنكه در آفرينش شد

آمده باشد واین را طبیعی گویند ونسبند یکه
دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد وانده
بینائی قوت بود دوم آنکه عارضی باشد و
عارضی بسند یکه نیست واسباب وی چهار
گونه است دوم آنکه بسبب غلبهٔ رطوبت یکی را
طبقهٔ عنبیه مسترخی شود وثقبه بدان سبب
تنک گردد وتدبیر گذشته وعلامتهای
رطوبت بران گواهی دهد سیم آنکه رطوبت
بیضه بیشتر شود ومد عنبیه از وی باز افتد
تا بدان سبب مترده وکوچک گردد واین نوع

پیرانرا

ضیق ثقبهٔ عنبی

پیرانرا باشد واز پس سرسام گرم بسیار افتد
وچشم کوچکتر شود وخداوند علت از
اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی
چون سایه بیند شکل ورنگ نتواند دید و
تدبیر گذشته وعلامتهاء خشکی وکوچک
شدن چشم بران گواهی دهد چهارم آنکه
کیموس صلب غلیظ اندر ثقبهٔ عنبیه گرد آید و
آنجا ببندد وبفسرد وعلامت وی آنست که
طبیب ثقبه را نتواند دید معالجات آنرا که
سبب تنگی ثقبه غلبهٔ خشکی بود علاج آن

تدبیرهاء تری فزاینده باشد جون شیر زنان
بر سر او دوشیدن و روغنهای تری دهنده
اندر بینی و کوش او جکانیدن و آب خرفه و
آب بقلی و آب کوک و لعاب اسبغول بر سر نهادن پیدا
و غذاها جرب و نرم خوردن و سر او مالیدن
یکزمان کوتاه تا ماده را جذب کند و کاه کاه
جیزی کم خوردن و طلی کردن هم از بهر
جذب ماده و کرمابه و در آب خوش صافی
نیم کرم نشستن و در میان آب جشم باز
کردن سخت موافق بود و آنکه سبب غلبه

رطوبت

184

ضیق ثقبه عنبی

رطوبت بود استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا
باید کرد و افاویه اندر آب بختن و بر سر او
جکانیدن جنانکه رسم است و شیاف زعفران
کشیدن صفت آن بکیرند اشق یکدرم
زعفران یکدرم زنکار یکدرم اخلاط زعفران
جهار درم شیاف کنند جنانکه رسم است و
در نسخه دیکر یکدرم جاوشیر آورده اند
صفت اخلاط زعفران بکیرند زعفران
و شیاف مامیثا و کل سرخ و صبر و مر و نشاسته
و صمغ عربی از هر یکی یک جزو همه را بکوبند

صفت نسخه

وبه بیزند و بکار دارند نافع بود صفت
داروی مغسل بکیرند اشق دو مثقال زنکار
جهار مثقال سرکین سوسمار سه مثقال زعفران
دو مثقال صمغ عربی یک مثقال همه را بکوبند
و بانکبین بسرشند صفت نسخهٔ دیکر
بکیرند بلبل و اشق از هر یکی یک جزو روغن
بلسان زعفران از هر یکی یک جزو اشق را
در آب بادیان حل کنند و روغن بلسان با
وی بیامیزند و بعسل بسرشند باب سوم
اندر یاد کردن نتوءِ عنبیه و معالجات آن

نتوء عنبیه

نتوء عنبیه جهار نوع است و سبب هر جهار
جراحت طبقهٔ قرنیه است بسبب قرحه یا بسببی
از اسباب بادیه و این نتوء را نام عام مور
سرج است لیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را
نام خاصه است اما نوع نخستین جنان باشد
که طبقهٔ قرنیه را آفتی رسد و بشکافند و
عنبیه از ان شکاف برآید و مقدار برآمدن
او نزدیک بود بسر مورجه و بدین سبب
او را راس النمل کویند و هر که نکاه کند پندارد
که بثره است و فرق میان بثره و راس النمل آنست

کہ تامل کنند تا لون چشم الکحلا است یا ازرق
یا اشهل و نیز تامل کنند یا سیاهی چشم کوش
کشتست و کردی آو از نهاد خویش بکردیده
باشد یا کوچکتر شده است یا نه اکر کوچکتر
شده است و شکل کردی او از نهاد خویش
بکردیده باشد نشان راس النمله است بتره
نیست و نیز اندر لون او نکاه کنند اکر هم
رنك چشم نیست بتره است و اکر هم رنك
چشم است و کرد اکرد او خطی سفید است
راس النمله است و آن سفیدی شکافتکی قرنیه است

نتو عنبی

و نوع دوم بر آمدن عنبیه پیشتر از نخستین
باشد و این را راس الذباب کویند یعنی
سر مکس و نوع سوم بزرکتر بود و همچون دانه
انکور باشد بدین سبب این نوع را عنبیه
کویند و نوع چهارم دردناکتر و بلندتر
باشد و چون کهن کردد و قرنیه بر روی او
بر وید همچون سر میخ بود که وی را اسبوهان
کرد و هموار کنند و جفن او را شواند پوشید
بدین سبب وی را مسماری کویند و بعضی
کحالان ثولول کویند و از بهر انکه ببا دریه

نیز مانند و بعضی آنرا ملکی گویند معالجات پیش
از آنکه لبهای شکافتگی قرینه غلیظ گردد
چشم را پیوسته برفادها پوشیده باید داشت
و سخت باید بست از بهر آنکه هرگاه که لبهای
شکاف آن غلیظ شود و علاج قبول نکند
شیاف آبار می باید کشید و شادنج مغسول
ذرور کردن و اگر شادنج را اندر آب برگ
زیتون یا در عصاره عصی الراعی مالیده و
حل کرده بکار دارند بهتر باشد و توتیا با آب
برگ زیتون یا با آب مورد تر پرورده سخت

دنا

نتوء عنبی

نیک باشد و نوع سوم و چهارم را رفاده
نرم سازند باندازه چشم و بر پشت رفاده
تخته سرب بر نهند بر شکل چشم و وزن
آن پنج درم تا ده درم و ببندند و شیاف
آبار و ذرور وردی بکار دارند صفت
ذرور وردی بگیرند اسفیداج ارزیز
سه درم قلمیای سیم دو درم و دو دانگ
صمغ عربی یکدرم و دو دانگ عنزروت نیم
درم مس سوخته دو دانگ و دو حبه شادنج
مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را



بکوبند وبکار دارند عدد داروها هفت است
وبغایت مفید است صفت اکسیرین
که درین باب سودمند بود بگیرند اسپیداج
ارزیر هشت درم قلمیای سیم وصمغ عربی از
هر یکی چهار درم مس سوخته ونشاسته
وافیون از هر یکی دو درم همه را بکوبند و
بلعاب اسبغول بسرشند وخشک کنند
وبسایند وبکار دارند عدد داروها شش است
وهمه علاجها که در باب علاج قرحه و بثره
یاد کرده آمد علاج اینست وآنچه کهن شده

باشد
آنرا علاج نیست وبسیار بود که از موی سرج
کهن گاه گاه خون بگشاید آنرا بذرور
شادنج وکحل مختوم علاج کنند وآنرا که خواهند
که ریشی آن زائل کنند رشته اندر زیر او
کشند بسوزن ورشته گرد او در آرند
وببندند واندکی بکشند وآن فزونی را که
بیرون آمده باشد ببرند وذرور وردی
شادنج مغسول یا سرمه بر جراحت کنند و
زردۀ خایه بر پشت چشم نهند باب چهارم
اندر یاد کردن تفرق الاتصال عنبیه ومعالجات

آن تفرق الاتصال که اندر طبقهٔ عنبیه و
غیر آن افتد از دو حال بیرون نباشد یا
اندک و کذرنده بود و از جرم طبقه بیرون
کذر نکند یا بزرک باشد و از جرم طبقه
بیرون کذر کند و آنچه نا کذرنده باشد
زیان او در بینائی کمتر بود و آنچه کذرنده باشد
رطوبتی بیضه بدو بیرون آید و چهار آفت
بزرک ازان تولد کند یکی آنکه چون رطوبت
بیضه که حائلست میان عنبیه و جلیدیه
از میان بیرون شود عنبیه مماس جلیدیه

کردد

کردد و رطوبتی را که غذای جلیدیه است
نشف کند و مضرت آن بزرک بود دوم
آنکه نور دماغی که در عصب مجوف است و
بچشم همی آید اندر جلیدیه مجتمع نشود و
زود از ثقبهٔ عنبیه بیرون رود و پراکنده شود
سوم آنکه نور بیرونی بجلیدیه سخت رسد دیک
کردد و بر نور دماغی غالب شود و قوت او
باطل کند چهارم آنکه بسبب زوال رطوبت
بیضه تریهاء رطوبت جلیدیه زود تحلیل
دفع شود و خشکی بروی غالب کردد اما

اسباب تفرق الاتصال سه نوع است یکی
آنکه خلطی حاد طبقه را بسوزاند و بخورد
دوم آنکه بسیاری خلط اجزاء طبقه را
از هم در کشد و بگسلد سیم سببی از
اسباب بادیه بود معالجات طریق علاج بتکلف
آنست که تن از خلط بد فزونی پاک کند
و داروهای قابض و قوی کننده بکار دارند
و پیوسته چشم می بندند باب پنجم اندر
یاد کردن نزول الماء و معالجات آن فرو آمدن
آب بچشم بیمار است از جمله بیماریها سدی

علاج نزول آب

و ماده آن رطوبتی غلیظ است و موضع آن پس
طبقه قرنیه و طبقه عنبیه است و هرگاه که
چنین رطوبتی در این موضع گرد آید ثقبه
عنبیه را که منفذ شعاع در وی است که بیرون
پیوندد و منفذ نور بیرونیست که رطوبت
جلیدیه پیوند دبسته شود و در میان
جلیدیه و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان
سبب روشنائی باطل شود جالینوس میگوید
سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضه است
و بدین آن نمیخواهد که گوهر بیضه بجملگی گردد غلیظ

ببندد ثقبه عنبیه

وبسبب برودتی که بدو رسد بفسرد لیکن آن
میخواهد که از رطوبت غریب غلیظ مدد
یابد و آن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از
ثقبهٔ عنبیه بیرون تراید و بر روی طبقهٔ
عنبیه اندر بس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و
حال این رطوبت درین موضع از دو بیرون
نباشد اگر مزاج سرد بود بفسرد و اگر حرارت
ضعیف باشد بایستد و متکرج شود و هر
دو حال سبب بسته شدن منفذ و باطل
شدن بینائی بود اما سبب فسردن رطوبت

نزول آب

درین موضع دو است یکی آنکه رطوبت
خود سرد و غلیظ باشد دوم آنکه از مو ضع
خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک
آمده و از حرارت باطن دور گشته و سبب
تکرج بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است
چنانکه می بینیم چیزهاء تر بدین سبب متکرج
میشود و اسباب این علت شش است یکی
قی کردن بسیار کردن دوم زخمی یا سقطه
سوم سرمای صعب و سردی مزاج چنانکه
کسی در برف و دمه و سرما گرفتار شود

جهارم ضعیفی روح باصره جنانکه پیرانرا
وکسانیرا که بیماری دراز کشیده باشند این
حال افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم
طعامها که از وی کیموس غلیظ تولد کند و
این علت مردم سیاه جشم را بیشتر افتد
از بهر انکه جشم سیاه رطوبت ناک تر باشد
ودلیل بر انکه این رطوبت میان طبقهٔ قرنیه
وعنبیه است آنست که بسیار باشد که طبیب
اندر جشم خداوند این علت نکاه کند
آب را بیند از روی عنبیه بهن کشته وفراخ

نزول آب

باز شده واز عنبیه جز کنارها وکرداکرد او
نه بیند وجون قدح کرده شود یعنی جون
آب کشاده آید عنبیه را بسلامت بر حال خویش
بیند ودلیل دیکر انکه اکر آلت قدح در طبقهٔ
عنبیه کذر کردی برطوبت بیضیه رسیدی
وجون خواستی که آب را فرو نشاندی طبیب
بیضه سیلان کردی وبدین کذر بیرون
آمدی وبدین سبب است که استادان این
صنعت سر مهت را که آلت قدح است
کرد کرده اند تا عنبیه را نخراشد ونبرد واکر

نه از بهر این معنی بودی سر مهت را تیز کردندی
تا قدح آسانتر بودی و مهت آسان کذشتی
و کوهر عنبیه نرم است و لغزنده و از بهر انکه
هر چه بدو رسد جای را بدان چیز باز
کذارد و اندر شود و از بهر آنکه لغزنده است
چون مهت بدو رسد از وی بلغزد سؤال
اکر کویند چون جای آب میان عنبیه و قرنیه
است آب را چکونه اندر خمل عنبیه کسی توان
کرد یعنی پنهان [illegible] توان کرد جواب کوییم چون
مهت اندر میان دو طبقه حاصل شود نیمه بر

نزول آب

سویی را از عنبیه فرو فشارد و از فشاردن
آن فرو سوی او فراخ کردد و آب بثقبه اندر
شود و خمل عنبیه او را انجذب کشد و جای
کند و چون مهت بیرون آید آب آنجا باز
ماند و پنهان شود و حدقه بحال سلامت باز
آید و بعضی طبیبان کفته آب اندر خمل
عنبیه پنهان نمیشود لیکن آنجا که مادّه کمتر
پنهان کردد آب هم آنجا پنهان میشود و نزد دیکر
محققان این درست نیست و کروهی دیکر
کفته اند که فرو آمدن آب آنست که رطوبت

بیضه غلیظ کردد و این هم درست نیست
از بهر آنکه از درون بیرون نیست یا بعضی از وی
غلیظ کردد یا همگی او و اگر از وی بعضی
غلیظ کردد این جزو را در حال تمییز قدح
شوان کرد و اگر تقدیر کرده آید که تمییز کرده
شود و پنهان کرده آید چون بدیگر اجزا
پیوسته باشد ایمن نشاید بود بر آنکه معاودت
نکند و اگر آن نیز تقدیر کرده آید که در خلل
عنبیه پنهان بماند و معاودت نکند شک نیست
که بیضه بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود

و مضرتها

نزول آب

و مضرتها که تبع نقصان او بود تولد نکند و اگر
همگی آن غلیظ کردد همگی او را بقدح زایل شواند
کرد و نشاید کرد و جز بدان و علاج نه پذیرد
اما آنچه یاد کرده آمد قول متقدمانست و
دلیلها که انگیخته اند اما استاد احمد رحمه الله
اندر کتاب خویش میکوید آب میان طبقه
عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر
عصب مجوف و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه
باشد بینایی را باطل کند و اندر میان حدقه
تیرگی پدید آید کبود فام چون ابری و آنرا

علاج نیست نه بقدح ونه بدارو وآنچه سیان
قرنیه وعنپیه باشد اگر سخت سنبر وفسرده
وسفید بود چون گچ یا چون یخ آن را نیز علاج
نیست نه بدارو ونه بقدح وآنچه در عصب
مجوف باشد هرگاه که چشم دیگر فراز کنند
چشم بیمار فراخ تر شود ودر آن هیچ تیرگی
ظاهر نباشد واگر بود سخت اندک باشد این را
آب سیاه گویند وبعضی از آنچه استاد احمد
میگوید در سخن متقدمان میاید اعنی این
میگوید چه میاید موضع آب یا میان قرنیه وعنبیه

بار

نزول آب

باشد یا میان عنکبوتیه وعنبیه یا اندر عصب
مجوف شک نیست که او این سخن از خود نگفته است
لیکن آنچه بمن رسید از سخن متقدمان و
دلیلها که انگیخته اند اینجا حکایت کردم
وپیش ازین نخوانده اما آنچه استاد احمد میگوید ندیده ام و
اندر سخن متقدمان از علامتهای قدح
پذیرفتن وناپذیرفتن آنست که بیمار را بفرما نید
تا آن چشم را که قدح خواهند کرد باز کند
ودیگر چشم فراز کند وجفنها را نیک برهم
فشارد وطبیب در چشم او باز کرده نگاه

کند اکر ثقبه از آنچه بود فراخ تر شود آب قدح
پذیر است و اکر فراخ تر نشود بباید دانست که
سده در عصب مجوف است چون این معنی در
سخن متقدمان یافته میشود بدان بیماند که
مقصود ازین چه پیشتر قوم کفته اند که موضع
آب جز میان قرنیه و عنبیه نیست آنست که آنچه
قدح پذیرد از آبها که لون و قوام آن خوب باشد
در میان این دو طبقه بود و آنچه جز اندر میان
این دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان
کرد از بهر آنکه ممکن نیست که مهت در میان عنبیه

و عنکبوتیه توان کرد یا بعصب مجوف توان رسانید
و طبیب حاذق را از شناختن این دقیقه چاره
نیست و بباید دانست که این رطوبت اندر کمی
و بیشی و اندر قوام و لون مختلف باشد بعضی
کمتر و بعضی غلیظتر و بعضی رقیقتر و بعضی
صافیتر و بعضی تیره تر اما اختلاف در کمی و
بیشی چنان باشد که بعضی را بسیار بود و همه
ثقبه را بپوشد و ببندد و بینائی را باطل کند
و بعضی را اندک باشد ولیکن نیمه را از ثقبه بیشتر
یا کمتر ببندد و باقی کشاده ماند و هرچه برابر آن

جانب باشد از دیدنها که بسته است نتواند دید
وهرچه برابر آن جانب بود که کشاده است
تواند دید وبسیار باشد که این رطوبت اندک
میانگاه ثقبه باشد وگرداگرد او خالی وکشاده
بود بدین سبب هرچه بیند میانگاه آن سیاه
بیند واختلاف اندر قوام چنان باشد که
بعضی را که این رطوبت رقیق وصافی بود
آفتاب را وچیزهای روشن را نتواند دید واز
دیدار آن باز ندارد وبسیار باشد که از غلیظی
بدان حد شود که نام آب ازوی برخیزد و

نزول آب

اختلاف که در لون افتد چنان باشد که بعضی
بلون هوا بود وبعضی بلون آبگینه وبعضی سپید
مروارید فام وبعضی سپید گچ گون وبعضی
سپید چون یخ واین را بردی گویند وبعضی
آسمان گون وبعضی ازرق وبعضی پیروزه گون
وبعضی سبز وبعضی زردفام وبعضی اغبر و
بعضی سیاه وبعضی همرنگ سیماب علامتها
علامت فرو آمدن آب آنست که نخست خیالها
پیش چشم پدید آید چون پشه یا چون مگس
یا چون موی که برآید وفرود آید یا چون

شعاعی بیند دره وغین وهرگاه که آب محکم شود
بینائی باطل شود ولون حدقه بگردد بلونها
که یاد کرده آمد وبسیار چشمها را این خیالها
پیش آید ومقدمهٔ آب نباشد وفرق میان
انکه مقدمهٔ آب بود یا مرضی دیگر هفت نوع است
اول از انکه مقدمهٔ آب باشد آنست که بتدریج
می فزاید وبینائی تیره میشود تا یکبار آب
فرود آید وبینائی باطل کردد و بیشترین را
از وقت بدید آمدن این خیالها تا بوقت فرود
آمدن آب شش ماه فزون نباشد وهرچاه

شش

178

نزول آب

شش ماه بگذرد وچشم بسلامت بود اغلب
آن باشد که از آب ایمن گردد دوم آنکه بپرسند
که این خیالها دایم هر دو چشم همی آید یا در یک چشم
وبنگرد که بلون وکوچکی وبزرگی یکسانست
یا نه ومی فزاید ومی کاهد یا نه اگر در هر دو
چشم همی آید ومیکاهد ومیفزاید بباید دانست
که سبب آن بخار معده است مقدمهٔ آب
نیست واگر میفزاید ونمیکاهد وهمیشه بر یک
لون است ونخست در یک چشم بود پس اندر
هر دو بدید آید بباید دانست که مقدمهٔ آبست

سیم آنکه نگاه کنند که لون حدقه تیره است
یا نه و تامل کنند تا هر دو یکسانست یا نه اگر
یکی تیره است و دیگری نه مقدمه آبست و اگر
هر دو یکسانست مقدمه آب نیست چهارم
آنکه از پس سه چهار ماه بنگرند تا هیچ تاریکی
هست چون دودی یا نه اگر هست بباید دانست
که مقدمه آبست و اگر نیست سبب آن بخارهای
معده است مقدمه آب نیست پنجم آنکه بپرسند
تا بوقت بری معده و ناگوار بدن طعام خیالها
بیشتر می بیند یا نه اگر معده سبکتر شود و طعام

نزول آب

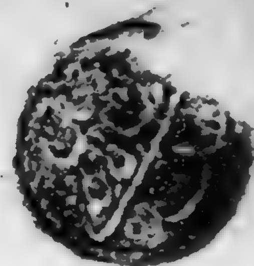
بگوارد کمتر هست یا نه پس اگر بوقت بری معده
و ناگوار بدن طعام زیادت همی بیند سبب آن
بخار معده است ششم آنکه بسیار باشد
که سبب خیالها صفای طبقها و رطوبتهای چشم
و تیزی حس بصر بود و دلیل بر این آنست که حس
شنیدن و بوییدن همچنین تیز باشد هم اندر
گوش طنینی بود و هم پیوسته بوی چیزی بدو
میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان آنرا
ذکاء الحس گویند و از شمار بیماریها نبود هفتم
آنکه بعضی را از پس بیماریهای گرم دماغی چون

سرسام و خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه
رطوبتهای دماغ لختی سوخته باشد و از سوختن
آن چون دودی و تاریکی در دماغ ماند و
هرگاه که آن دود در عصب مجوف و رگهای چشم
آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و دلیل بر این
آنست که از پس بیماری دماغ باشد و خداوند
این علت از علامتهای مالیخولیا خالی نباشد
و دیده صافی بود اما علامتهای آنکه آب گشادنی
و قدح پذیر هست یا نه از چهار وجه باید
جست یکی آنکه نیز از آنکه آب تمام فرو آمده

باشد

نزول آب

باشد دوم رنگ آب همچون هوا صافی و نیکو
بود و کبودی آهن دارد یا سرب و علامت تمام
فرود آمدن آب آنست که خداوند علت را اندر
آفتاب نشانند و بفرمایند تا چشم فراز کند و
طبیب جفن او را فرو فشارد با انگشت خویش
و بجنباند و از هر سوی بگرداند پس بفرماید
تا چشم باز کند و بنگرد اگر آب اندکی پهن
تر از آنچه بوده باشد شده و باهستگی بشکل
و حال خویش باز آید تمام فرو آمده است و
قدح پذیر است و اگر سپید است همچون گچ یا همچو



یخ و هیچ پهن تر نشود و آن شکل و حال نگردد قدح
پذیر نیست دوم انکه بفرمایند تا آن چشم که
قدح خواهند کرد باز کرده و چشم دیگر فراز
کند و جفنها بر هم فشارد نیک و طبیب در
چشم باز کرده نگاه کند اگر ثقبه از آنچه بود
اندکی فراخ تر شود بباید دانست که آب قدح
پذیر است و اگر فراختر نشود قدح پذیر نیست
از بهر انکه سبب فراخ تر شدن ثقبه آنست که
سده اندر عصب مجوف نیست این هر دو علامت
که یاد کرده آمد بیکجا باید تا قدح فایده دهد

نزول آب

یکی فراخ تر شدن ثقبه دوم برنگ آهن و
سرب نمودن و آن که ازین دو یکی باشد و
یکی نه قدح فایده نکند سوم انکه بپرسند تا
روشنائی آفتاب و چراغ همی بینید یا نه اگر می
بینند قدح پذیر است و اگر نه قدح پذیر نیست
چهارم انکه بفرمایند تا چشم باز کند و پنبه
پاره بر چشم او نهند و باد بدان پنبه اندر
دمند دمیدنی گرم بقوت پس پنبه را بردارند
بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبیده باشد و
لون او نیک قدح پذیرد و الا نه و این آزمایش

پنبه ازان کنند که اگر بانکشت امتحان بسیار کنند
آب مشوش گردد وقدح دشوار شود بدین سبب
انکشت بد وبزنند معالجات هرگاه که علامتهاء
آب بدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش
آن باز شوند علاج فائده دهد واگر نکند آب
محکم گردد وباشد که علاج بذیر آید وباشد که
بنیاید وطعامهای خشک باید خورد چون
کوشت کبک وتذرو وکوشت بریان وقلیه
خشک ومطنجنه ونان وخشکار ونان جو
ومانند آن ودر طعام دارچینی وسعتر و

نزول آب

حلتیت وزنجبیل وسداب وبادیان تر و
خشک وانکامه بکار باید داشت وشیخ
بو علی سینا میفرماید من مردی را دیدم عاقل و
متمیز ومعتبر که او را آب فرو آمدن گشت
خویشتن را علاج کرد باستفراغها وطعام
کمتر خورد واز طعامهای تری فزای
برهیز کرد وبر قلیه خشک ومطنجنه اختصار
نمود وسرمهای محلل بکار داشت آب زائل
گشت ونور بینائی باز آمد اما علاج صواب
آنست که نخست تن ودماغ را بحب قوقایا و

حب الذهب وایارج فیقرا پاك کنند و هر هفته
یکشربت ایارج فیقرا عسلی در مطبوخ قنطوریون
بدهند صفت مطبوخ قنطوریون بگیرند
قنطوریون باریك سه درم تربد سفید
تراشیده نیم کوفته سه درم بسفایج نیم
کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم همه را در صد و پنجاه درهم
آب بپزند تا به پنجاه درم باز آید و پالایند
وایارج که یاد کرده آمد در ان آب حل کنند
و بدهند صفت حب الذهب بگیرند صبر

بیست

نزول آب

بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی و
کثیرا و سقمونیا و زعفران از هر یکی سه درم
گل سرخ پنج درم حب کنند چنانکه رسم است
شربتی سه درم صفت نسخهٔ دیگر بگیرند
صبر و سقمونیا از هر یکی یکمثقال هلیله زرد
و تخم کشنیز از هر یکی دو مثقال تربد سپید
هفت مثقال شربتی دو درم و نیم صفت
معجونی که در ابتدای آب فرو آمدن سودمند
بود بگیرند خربق سپید یک اوقیه بلبل سپید
نیم اوقیه اشق یکدرم همه را با آب ترب بسرشند

وشیاف کنند وآب پیازشها و با عسل کشیدن
جلا کند وابتدای آب را سود مند بود و انجزد (خوردن)
با عسل اندر چشم کشیدن نافع بود و زهرهٔ
خروس در بینی چکانیدن سود دارد و
زهرهٔ کرک و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ ماهی که تبانزی
آنرا شبوط گویند با عسل کشیدن سود مند بود
و آب پوست سبز که بر سنک دان حباری
بود بکیرند و خشک کنند و بسایند و بچشم
اندر کشند و عصارهٔ بخور مریم و برک او
با انکبین اندر کشند آب را باز دارد و

نزول آب

غرغره کردن با بکامه و ایارج فیقرا نافع بود
خاصه از پس استفراغ صفت شیاف
آزموده بکیرند زهرهٔ کاو بز ایک درم انجزد
یکدرم اندر خرقه کنند واندرین زهره
بیمالند تا حل شود پس یکدرم روغن
بلسان با وی بیامیزند و خشک کنند و شیاف
سازند اندر ابتداء آب و علت انتشار
سود مند بود و سپیده را بر دارد صفت
شیاف مرارات بکیرند زهرهٔ کرک و زهرهٔ بز (کلنک را)
کشن و زهرهٔ شبوط و زهرهٔ عقاب و زهرهٔ کبک

ونرهره باز از هر یکی جزوی و بر هرده درم
مسنکی از این زهرها دو درم فرفیون و یک
درم شحم حنظل و یک درم سکبینج بر افکنند
و همه را با آب بادیان بسایند و بسر بیشند و
شیاف کنند و بکار برند صفت داروی که
آب را و ضعیفی بصر را سودمند بود بگیرند
حب الغار مقشر ده درم صمغ عربی یک درم
و هر دو را ببول کودک نارسیده بسایند و
بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی را
بصر را آب بسایند ببول بسایند صفت

نزول آب

داروی معنی بگیرند سکبینج دو درم حلتیت
وخربق سپید از هر یکی شش درم عسل چندانکه
کفایت باشد صفت داروی دیگر که بر روغن
بلسان کنند بگیرند بلبل هشت درمی قلمیا
چهار درمی مس سوخته شانزده درمی مرصافی
دو درمی زعفران سه یک درمی روغن
بلسان یک درمی داروها خشک را با آب
بادیان بسایند و زعفران و روغن بلسان
هم بسر بشند و با داروها بیامیزند و ده
درم صمغ عربی سوده با همه بیامیزند و

سرشتند وقتی با عسل بکار دارند وگاهی با آب
بادیان و زهرهٔ افعی را با عسل سرشته کشیدن
سخت نیک باشد شیخ بوعلی سینا میگوید مردمان
معتبر زهرهٔ افعی آزموده اند و از وی مضرت
زهر نیافته اند و ازین تجربه معلوم میگردد که
از وی احتراز نمی باید کرد و طریق علاج این
علت بداروهای خوردنی و کشیدنی اینست
که یاد کرده آمد اما تدبیر قدح یعنی تدبیر آب
گشادن جناب باید که معلوم شده باشد که
آب تمام فرو آمده است و محکم شده و چون

علامتها

نزول آب

علامتهای قدح بن برفتن او ظاهر گشت نگاه
کنند تا هیچ مانعی هست که ازان باز دارد
چون صداع و زکام و سعال و غیر آن اگر
ازین موانع چیزی باشد نخست علاج آن
باید کرد و تن و دماغ را بفصد و اسهال پاک
کردن و آن روز که قدح خواهد کرد روزی
باید که هوا گشاده و صافی باشد و شمالی
و خوش و خداوند علت را اندر سایه برابر
روشنایی بنشانند بر بالش نرم و بفرمایند تا
زانو بسینه باز نهند و دستها نزدیک ساق در

هم کذارد و خویشتن را کرد کند و کحال پیش
او بر کرسی نشیند تا از وی بلندتر بود و اگر دیگر
جشم درست باشد آنرا بر فادهٔ و عصابه ببندند
بستنی معتدل و اندرین دو فایده است یکی
بیمار را و دیگر طبیب را اما فایدهٔ بیمار آنست
که اگر دیگر جشم بسته نباشد حرکت کند و
جشم معلول را نیز در حرکت آرد و قدح بدان
سبب دشوار کردد و فایدهٔ طبیب آنست که جون
آب کشاده شود و طبیب خواهد که از بیمار
نشان جیزها که حاضر بود بپرسد و او خبر دهد

تا تهمت

نزول آب

تا تهمت آن نباشد که بجشم دیگر می بیند و
جون بیمار جنانکه طبیب کفت نشست یکی
را بفرماید تا از پس پشت او برود و سر او بدست
کیرد و نکاه دارد و طبیب بدست خویش
پلک بلک برسوین از جفن او بردارد و جشم
او تمام بکشاید و بیمار را کوید تا قصد نظر
بدو کند جنانکه میل دیده بسوی کوشهٔ جشم
آن باشد که نزدیک بینی است و طبیب سر مهت
بدان موضع نهد که قدح خواهد و نشان کند
از بهر دو کار یکی آنکه تا صبر کردن بیمار بر آن

در دو پیاز ماند دوم آنکه بنکرد تا نشان برابر ثقبهٔ
عنبیه هست یا نه از بهر آنکه سر مهت بران کوشهٔ
جشم باید که سوی کوش است و برابر ثقبه باید
چنانکه اندکی برتر از ثقبه باشد فروتر نشاند
و مهت آلتی است از مس که آب بدان کشاید
اگر آب جشم راست قدح خواهد کرد مهت
بدست چپ گیرد پس سر مهت را بران موضع
نهد که نشان کرده است و بگرداند و تیزی آن
بر گوشهٔ جشم باید که باشد چه این سلامت
تر است و اعتماد بر مهت کند به قوتی تمام تا بگذرد

نزول آب

و او حس آن بیابد که مهت را جای کشاده بدید
آید و آن زمان که بر مهت اعتماد کند بدست
دیگر بانگشت ابهام و مسبحه جفنهای جشم را
و تمامی جشم را نگاه می دارد تا بیمار دیده را
شواند کرداند و جون مهت کذر یافته نگاه
کند تا سر مهت را از پس قرنیه ببینند و مهت
را تا برابر ثقبه بیارد و از وی اندر بگذرد
بلکه اگر مقدار کمتر نیم جو در گذرد روا
باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد و موضع
قدح ریش گردد جون بدین جای رسد

دنبال مهت بزیر ابهام افکند برسان انکه کسی
که از کاری براساید وبیمار را سخن خوش
کوید وبشارت دهد تا قوی دل شود وبیا
باشد که بیمار دران وقت خواهد که قی کند
بدین سبب باید که آن روز هیچ نخورده باشد
ودران ساعت اکر منش کشتن آغاز کند
اندکی شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب
انار بدهند تا ساکن شود وپنبه پارهٔ پاکیزه
بر چشم او نهند وباهستکی دمی اندر دمند
دمیدنی کرم واکر دهان بنزدیک چشم برد

نزول آب

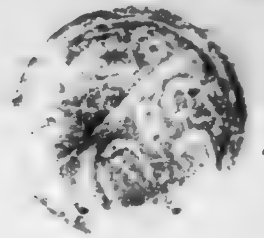
برسان کسی که چیزی بپاشامد ودمی در بر کشد
هم صواب بود ومقصود ازین آسایش چشم
آنست که قوت وی برجای بماند پس مهت را
باهستکی بکرداند تا ازین قرینه ببینند که سر
مهت بالای آبست پس دنبال مهت را اندکی بر
فرازد وآب بسر مهت فرو نشاند چون ببیند که
آب فرو نشست وخلط عنبیه آزاد کشید صبر
کند ومهت را بزودی بیرون نیارد ونکاه
کند اکر دیکر باره آب باز آید دیکر باره فرو
نشاند زیرا که بسیار باشد که خلط عنبیه لزج بود

و آب را دشوار جذب کند و باشد که آب
غلیظتر یا رقیقتر بود دشوار فرو توان نشاند
و بسیار باشد که بیکباره فرو نشیند چنانکه
چیزی که اندر نشیبی افتد و از وی هیچ اثر نماند
و بسیار باشد عسری بیشتر کند و باز می آید
و همکی آن میل نکند بدان موضع که باید آن را
پراکنده باید کرد و هر جزوی از وی بدان جانب
که میل کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید
مهتر را همچنان می باید داشت و تیزی مهت
بر گوشهٔ چشم قوت کردن تا اندکی خون پیار

و آب را

نزول آب

و آب را با آن خون فرو باید نشاند و اگر پی
فصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت و
آب عسر را با آن قدر خون فرو توان نشاند
و اگر نیز آب عسر نبود خون زاد ران موضع کسر
باید کرد و آب را فرو نشاند چه قوت خون آب را
بسوزاند و نیست گرداند و اگر خون را کسر نکند
آنجا بفسرد و طرفه پدید آید و تحلیل دشوار
بذیرد و در آن حال که آب را فرو می نشاند بیمار
را باید گفت تا تنحنح کند از راه حلق نه از
راه بینی و آب دهان بحلق فرو برد تا بدان حرکت



آب فرو شود و فروسوی میل کند و فرمان بر
دار تر کردد و چون طبیب دید که آب فرو
نشاند مهت با آهستکی به پیچد و بیرون آرد
و زردهٔ خایه مرغ با کل روغن بزند و بر پشت
چشم نهد و هر دو چشم را سخت به بندد
و اکر بر ظاهر کوشهٔ چشم خون بیند نمک
کوفته بر آنجا کند و سخت به بندد و بیمار را
در خانهٔ تاریک آرد و بکوید تا بقفا خسبد
و خود را خفته سازد و هیچ حرکت نکند و
هیچ سخن نکوید و اکر خواهد که سختی کوید

بدست

نزول آب

بدست اشارت کند و خویشتن را از عطسه و
سرفه نکاه کند و دارو و ضمادی خنک
خله کنند بر صدغ او نهد تا صداع تولد
نکند و اکر عطسه خواهد آمد بن بینی را
بدست بمالند تا عطسه را ساکن کرداند
و اکر سعالی خواهد بود اندکی جلاب با رو
بادام بجرع کند و طعام او سخت اندک باید
و چیزی که بباید خاییدن نخورد دو روز
دوم و اکر سیوم خواهد که چشم را بکشاید فا
را بر فوق بردارد و پنبه پاره با کلاب تر کند و

غذ

دها

جشم را بدان بشوید جنانکه هیچ آسیبی بوی نرسد و هیچ اعتماد از دست بر جشم نکند و جشم باز نکند و پنبه پارهٔ بسفیدهٔ خایهٔ مرغ تر کند و بر پشت جشم نهد و رفادهٔ بر بالای آن نهد و به بندد و اکر تا روز سوم نکشاید بهتر بود و روز سوم بکشاید و کل سرخ اندر آب بجوشاند و جشم را بدان بشوید و بیمار را بنشاند پشت ببالش باز نهاده و از همه جوانب او بالشها نهادن تا بران اعتماد میکند و آسوده می بود و هیچ حرکتی نکند

و مقنعه

نزول آب

و مقنعهٔ سیاه بر روی او فرو آویزد و اکر خواهد که شادنج مغسول با سرمهٔ سیاه اندر کشند روا باشد و اکر آن بس دو سه روز آب معاودت کند اکر آماسی تولد کرده باشد دیکر باره جهت راجای باز دارد تا بدان زودی ملتحمه رسته نشود و بعضی را باشد که ملتحمه نرم بود جهت برو نایستد تا بر وی اعتماد توان کرد نخست سر مبضع کرد منفذ پدید باید آورد پس جهت را بدان منفذ اندر آوردن و کاه باشد که بر موضع قدح کوشت فزونی بر آید

آن را بسر ناخن بیرون باید داشت و نباید ترسید
و بعضی طبیبان فروسوی قرنیه بشکافند
و آب را بیرون آرند و اندرین طریق خطریست
و آنچنانست که اگر آب غلیظتر باشد رطوبت
بیضه را با خود کشد اما علاج خیالهای
دیگر که نه مقدمهٔ آب باشد آنست که نخست
هر یکرا سبب و علامت بدانند آنچه از معده
باشد بایارج فیقرا علاج کند و معده را
بگلشکر و مصطکی و انیسون و غیر آن قوت
دهد و آنچه مصالح معده است مراعات کند

چنانکه

امراض رطوبت بیضیه

چنانکه در موضع خویش یاد کرده آید و اگر
معده گرم باشد معده را بمطبوخ هلیله پاک
کند و شراب انار و شراب غوره و لیمو قوت دهد
و آنچه از دماغ بود بخار از آنجا باز دارد و
ساق فرو کشد بر صدغ بمالد

باب پنجمین

اندر یاد کردن بیماریهای بیضیه و معالجات آن
بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو
حال بیرون نباشد یا در کمیت افتد یا در
کیفیت اما آنچه در کمیت افتد چنان باشد که
کمتر شود یا بیشتر و خردتر شود یا بزرگتر و هر گاه

که بیشتر افتد یا بزرکتر از مقدار طبیعی شود
میان رطوبت جلیدیه و میان نور بینائی
حجاب کردد و هرکاه که کمتر یا کوچکتر کردد
آفتها که در باب کذشته یاد کرده آمد تولد
کند و آنچه در کیفیت افتد یعنی اندر چکونکی
از سه کونه بود یا آفتی باشد اندر قوام یا آفتی
اندر لون یا آفتی اندر لون و خشکی آنچه اندر تری
قوام باشد چنان بود که بعضی از قوام
معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند این
علت هرچه از وی دور باشد نتواند دید و

رطوبت بیضی

آنچه نزدیک بود هم نیک نتواند دید و بعضی
از قوام معتدل بسیار بکردد و سخت غلیظتر
شود بینائی باطل کردد و حکم او و حکم آب یکی
باشد و اکر اجزاء او غلیظتر شود از دو حال بعضی
بیرون نباشد یا اجزای آنچه غلیظ است
پیوسته بود و حال آن دو کونه باشد یکی
آنکه اجزای غلیظ میانکاه او باشد و خداوند
این علت همکی جسمها بزرکتر از آنکه باشد نتواند
دید و باشد که اندامهای جانوران بزرک
جدا جدا نتواند دید و اکر اجزای غلیظ پراکنده

باشد پیش چشم او خیالها نماید بر شکل آن
اجزا چون مگس و پشه و خطها و مانند آن
و آنچه لون افتد سه گونه باشد یکی انکه
همگی رطوبت از لون طبیعت بگردد و خداوند
این علت چیزها را بدان لون بیند اگر لون اغبر
بود چیزها را چنان بیند که از میان نرم یا
از میان دود نماید و اگر سرخ یا زرد باشد
همان حال بیند که خداوند یرقان و خداوند
طرفه بیند دوم انکه بعضی از لون بگردد و بعضی
بلون طبیعی باشد و پیش چشم خداوند این علت

خیالها

رطوبت بیضی

خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزا سوم انکه
بسبب بخاری که بدماغ بر آید ظل آن یعنی سایه
آن بخار بر رطوبت بیضه افتد و هر وقت که
آن بخار بر آمدن گیرد حال دیدار از حال
طبیعی بگردد و چیزها بلون آن بخار نماید و آنچه
اندر کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد که
اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی
و آنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال
بیرون نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند
این علت هیچ نتواند دید و چشم او کوچک گردد

یا بعضی اجزای رطوبت خشک شود واین از دو
گونه باشد یا اجزا خشک پیوسته باشد یا پراکنده
وحکم آن همچون غلیظی بود وفرق آنست که
خداوند خشکی را چشم کوچکتر گردد وخواب
نباشد وآنچه در تری از اعتدال بیرون شود
چشم باندازه بزرگتر گردد معالجات علاج تری
وبسیاری وبزرگی وغلیظی بیضه را پاک کردن
دماغ بود وسرمهاء جلادهنده وتحلیل کننده
کشیدن چنانکه معلوم است وکمی وکوچکی وبزرگی
وخشکیرا علاج همچون علاج صلاح خشک

امراض رطوبت جلیدیه

باشد وتدبیرهاء تری فزاینده کردن باب دوم
اندر یاد کردن بیماریهای رطوبت جلیدیه ومعالجات
بیماریهاء رطوبت جلیدیه چهار نوع است
یکی آفتها در وضع افتد دوم آفتها که
که در کیفیت افتد سوم آفتها که در کمیت افتد
چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که در
وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از
موضع خویش زایل شود وسوی راست یا
چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا برکشیده شود
یا بسوی زیر فرو کشیده گردد سوم آنکه دور تر

اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل
کردن جلیدیه سوی راست یا چپ و سوی
بالا تشنج عضلها و عصب مجوف بود و تشنج
یا امتلا باشد یا خشک و علامتهای هر دو
معلوم است و سبب بقعر فرو رفتن آن از
استفراغ و تحلیل رطوبتها و غلبهٔ خشکی بود
و سبب بیرون تر نشستن و سوی زیر فرو
کشیده شدن استرخاء عضلهاست یعنی عضله
عصب مجوف و هرگاه که جلیدیهٔ یک چشم سوی
چپ یا راست میل کند احول نماید و هرگاه که

رطوبت جلیدیه

جلیدیه هر دو چشم از جایگاه خویش زایل شود و یکی بر آید و
یکی فروتر همچنین باشد و سبب این تشنج عصب مجوف یاد کرده
آمده است و هرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم بسبب تحلیل
رطوبتهای دماغی و غلبهٔ خشکی ازرق شود و هرگاه بیرون تر نشیند
چشم بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنانکه انجا که آب بسیار تر
باشد در دریا آب سیاه تر نماید و چون برکشند سپید و صافی
باشد اما تشنج امتلائی را و استرخا را علاج باستفراغ رطوبتها
و نطولها و غرغره و عطسه باید کردن و تشنج خشک را و تحلیل
رطوبت را اندر تریهای فزاینده یاد کردن و نوع دوم که در کتب
آمده بر دو وجه باشد یکی انکه بزرگتر شود دوم انکه کوچکتر شود

وسبب بزرگی آن بسیاری ماده باشد وسبب کوچکی استفراغ
وخشکی وتحلیل رطوبت باشد وهرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی
شود نور باصره تیره شود وچیزها را کوچکتر از آن بیند که
باشد از بهر آنکه نور درگوهر جلیدیه پراکنده شود وبدو
پوشیده گردد وقوة او چنانکه باید بیرون نتواند آمد و
هرگاه که کوچکتر شود ومقدار معتدل روح باصره قوی تر
شود وبیشتر گردد وبقوت بیرون آید واین نوع تا بدین
اندازه باشد از جمله بیماریها نباشد وعلامت وقانون
علاج هر دو نوع معلوم است ونوع سیم که در کیفیت افتد
سه نوع است اول آنکه لون جلیدیه بگردد وسیاه شود

باسرخ

رطوبت جلیدیه

یا سرخ گردد یا زرد باشد دوم آنکه رطوبت بروی غالب باشد
سیم آنکه خشکی بروی غالب باشد وسبب بگردیدن لون از غلبهٔ
اخلاط باشد وسبب غالب شدن رطوبة وسبب خشکی معلوم است
چند جای یاد کرده آمده وهرگاه که لون او بگردد ولون ناطبیعی
دروی پدید آید مردم چیزها را بدان لون بیند وهرگاه که تری
غالب گردد چشم خیره شود وپیوسته تر باشد وهرگاه که خشکی
غلبه کند ومنعقد شود بینائی باطل گردد وعلاج دشوار
پذیرد علاج اما تغییر لون جلیدیه را علاج استفراغ از خلط
باشد که لون او بر چشم پدید آید وشربتها تحلیل کننده کشیدن
وانرا که تری غلبه کرده باشد استفراغ با یارج فیقرا وحب قوقایا

باید کردن و سرمه باسلیقون کشیدن و انرا که خشکی غلبه کرده
باشد تدبیرهای تری فرامی باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال
است علاج ان علاج قروح باشد و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریهای جلیده
عسر باشد و گاه باشد که طبقه عنکبوتیه را بسبب ماده تیز و
سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج ان
عسرتر از همه بیماریهای چشم باشد و اگر چیزی سود دارد دوا اسفیداج
ان ماده سود دارد و این نافع باشد والله اعلم باب سیم
در حالتهای قوة باصره قوة باصره را طبیبان روح باصره گویند و
احوال ان از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت اما انچه
از کمیت ظاهر شود از دو گونه بود اول انکه روح باصره بسیار است

و بسبب

حالتهای قوت باصره

و بسبب بسیاری ان دور نتوان دید و چیزها
دور نیک نتوان دید و از نزدیک هیچ خللی نباشد
دوم انکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب دشوار
تواند دیدن و هرچه دور باشد نتواند دیدن
و انچه از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه باشد اول
انکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشوار
تواند دیدن اشخاص را بیند و صورت و هیئت
وی نیک نتواند دیدن دوم انکه روح باصره
لطیف شود و همه چیزها را از نزدیک بیند و خط
باریک نیک نخواند و ان دور دشوار بیند از

بهر انکه روح لطیف با قوة او در رسیدن پراکنده
شود و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت هر دو
مرکب شود و ان ترکیب چهار گونه باشد اول انکه
روح باصره بسیار غلیظ شود دوم انکه اندک و غلیظ
شود سیم انکه بسیار و لطیف شود چهارم انکه اندک
و لطیف شود علاج ان استفراغ با ایارج فیقرا باید کرد
و سرمه روشنائی کشیدن و از طعام خوردن بشب و
از لبنیات و ماهی و باقلا پرهیز کردن و مرزنکوش
بوئیدن و در طعام دارچینی و صعتر بکار داشتن
وانچه اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دیدن و از

نزدیک

قوت باصره

نزدیک بسبب غلیظی دشوار بیند و این افت پیران بسیار
افتد و علاج این دشوار باشد از بهر انکه غلیظ است از
اندکی ایارج فیقرا چاره نباشد و از بهر انکه اندک است و از
بهر انکه اندک است شربت کشکاب و طعامهای لطیف
سبک و تری فزای باید خورد چون شوربا گوشت بره
و گوشت مرغ و انچه بسیار و لطیف باشد از دور و نزدیک
بیند و انچه اندک و لطیف باشد از دور نبیند و از نزدیک
بیند و بسیار باشد که خشکی بر روح باصره غلبه کند و
گاه باشد که رطوبة جلیدیه بزرگتر شود و چیزها را
بدین سبب از دور نتواند دید و از نزدیک نتواند دید

وعلاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی یاد کرده آمده است
و علاج اندکی روح باصره همچون علاج خشکی است

باب چهارم در شب کوری و روزکوری است

اسباب شب کوری سه است اول غلیظی روح باصره
دویم تری چشم و غلیظی رطوبت بیضیه سیم پیوسته در
آفتاب بودن از بهر آنکه هوای روز بخاصیت هوای
گرم و لطیف است لطافت هوای روز و نور آفتاب
رطوبت چشم را و غلیظی روح باصره و غلیظی بیضیه را
لطیف کند و بروز تواند دید چون شب در آید لطافت
هوای روز باطل شود و رطوبتها چشم و روح باصره

غلیظ

علاج شب کوری

غلیظ کرد د هیچ نتواند دیدن و آنکه پیوسته در آفتاب
باشد از بهر آنکه نور آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل کند
و آنچه غلیظتر باشد بماند و چون شب آید کثافت هوای شب
سبب غلیظی زیاده شود هیچ نبیند و بسیار باشد که سبب شبکوری
بخار معده باشد و فرق آنست که هر چه از معده باشد
هر وقت که معده پاک باشد علت ضعیف شود و هر وقت
که معده آلوده شود علت قوی شود و علت شبکوری
بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه چشم را آید علاج آنرا که
خون غلبه دارد رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن
سود دارد و استفراغ کردن بایارج فیقرا و تدبیر لطیف

کردن و عادت شام خوردن بکرداند و پیش از طعام
شراب زوفا یا زوفای خشک و بابونه هر دو کوفته سفوف
کردن و از پس هضم اندکی شراب انگوری کهن خوردن
سود دارد و جگر بز بکارد بیازنند و بر آتش افکنند و
ان نمی که از وی بیرون اید بر میدارند و دار فلفل سوده
و نمک هندی سوده بادی بیامیزند و بچشم اندر کشند
و اگر دار فلفل نیم کوفته بر کباب این جگر بر اکنند تا اندر وی چند
پس ان دار فلفل خشک کنند و بکوبند و اندر چشم کشند
روا باشد و سرمه روشنایی و شیاف مرارات کشیدن
سود دارد و روغن بلسان بگیرند و با اندکی افیون فوق ان

بچکنند

علاج روزکوری

بشکنند و در کشند و عسل با آب بادیان بیامیزند و در
کشند و یکساعت نیک چشم بر نهاده بدارند و دار فلفل
و فنبیل را استا راست بکوبند و بیزند و بچشم اندر کشند
یا آب که از جگر بز بر آید و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن
و چشم بیماران داشتن سود دارد و اسباب روز
کوری ضد اسباب شبکوری است و از بهر آنکه شب
بقیاس با هوای روز تر است لطافت هوای روز
خشکی و اندکی و لطافت روح باصره را زیاده کند
بدین سبب چون روز آید چشم خیره کند و بصر ضعیف کند
و این علت بیشتر مردمان ازرق چشم و اکحل را افتد

علاج چشم سرما زده

علاج تدبیرهای تری فزای باید کردن و شیر زنان
در بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن و
از طعامهای ترش و شور پرهیز کردن و بسیار باشد
که پیوسته مردم در روشنائی آفتاب و صحرا باشد
و در زمستان که برف آید نظر او پیوسته بر برف باشد
و بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند
دید و از نزدیک باستقصا نتواند و هرچه نگاه کند
سپیدی بر لون او غالب باشد علاج جامه ازرق
پوشد و مقنعه سیاه پیش چشم او بیاویزند تا نظر او
پیوسته بر آن باشد و ولی الشفاء والتوفیق باب پنجم

در علاج

امراض رطوبت زجاجیه

در علاج چشم که سرما زده باشد گندم در آب
بپزند و آن آب گاه نیم گرم بچشم در چکانند و عسل و
عصاره سیر در چکانند سود دارد و سنگ آسیا
گرم کرده و شراب انگوری بر وی ریخته سود دارد
چون چشم بخاران دارند و داروها تحلیل کنند چون
زوفا و بابونه و اکلیل الملک در آب بپزند و سر بخار
آن داشتن سود دارد والله اعلم باب ششم
در بیماریهای رطوبت زجاجیه هر بیماری که در طبقه
که پیشتر یاد کرده آمد در این طبقه همان آمد و اسباب
آن همان باشد و علاج آن همان الا تفرق الاتصال

این طبقه را که هم با دیه ممکن است که باشد و هم خلطی
سوزاننده امدن و تیز باشد و تیزی خلط او را بخورد
و بسوزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینائی
از وی بیکبار بر اجزاء چشم پراکنده شود و بینائی
باطل کردد و علاج این عسر باشد جز باستفراغ و پاک
کردن دماغ علاج نتوان کرد چون تفرق الاتصال
تولد کرده باشد از استفراغ فائده نباشد و قوت داروها
کشیدنی دشوار بدو رسد این علت را انتشار کویند
و انتشار سه نوع است یکی آنکه در باب اتساع حدقه
یاد کرده امده است دوم این نسیم در بیماریها عصب مجوف

یاد

224

امراض عصب مجوف

یاد کرده اید و بباید دانست که حال طبقه مشیمیه و حال
طبقه صلبیه در قبول انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال
همین باشد هر عارضه که مشیمیه را افتد مضرت آن بجلیدیه باز دهد
از بهر آنکه غذا نخست بمشیمیه رسد و مشیمیه نصیب خویش
بردارد و باقی بجمله بشبکیه دهد و آنچه لایق او باشد بکار دارد
و باقی صافی تر بجلیدیه میفرستد و اسباب و علامات و علاج
همان باشد که در بیماریهای رطوبت بیضیه ذکر شد بعینه
باب هفتم در بیماریهای عصب مجوف عصب مجوف را
همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده ممکن است
که افتد و اسباب و علامات انواع صداع بیماریها مزاجی یاد کرده شد

که در دماغ افتد و علاج ان همان علاج باشد و باید دانست
که در عصب مجوف بیرون از بیمارهای مزاجی بباشد و ضغط
یعنی فشردن و تفرق الاتصال و ورم بسیار افتد و غیر ورم
بسیار افتد و بیمارهای این عصب بدان اندازه که قوه بیماری
باشد در بصر زیان کند و بسیار باشد که بصر باطل شود و
در عصب مجوف و در هیچ جزء از اجزای چشم افتی نباشد که نور
بصر را ضعیف کند تا راه او بسته دارد ولیکن این سبب در بطون
دماغ باشد و بیمارهاء دماغی بدان گواهی دهد و هرچه مانند
این باشد از دقایق بیمارها شناختن این جزء بر طبیب حاذق
دشوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که در عصب مجوف افتد

یکی

عصب مجوف

یکی انست که دهنه بر عصب فراختر از نهاد طبیعی شود
و سبب ان دو گونه باشد یکی انکه عضلها که دهنه انرا
نگاه دارد ضعیف شود دوم انکه خلطی که اندر اندامها
اندر اید اورا از هم باز کند و فراخ شود و از هم باز شدن
دهنه اورا انتشار گویند از بهر انکه نور پراکنده شود و
بیماری فراخ شدن است و انتشار عرض اوست و فرق
میان انکه انتشار از فراخ شدن دهنه عصب مجوف تولد
کند و انتشار که از فراخ شدن ثقبه عنبیه تولد کند انست
که انچه از عصب تولد کند پراکندگی نور در اجزاء چشم پیدا باشد
و انچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور پیدا نباشد از بهر انکه نور

از ثقبه راست بیرون اید پس پراکنده شود چون نور از ثقبه
بیرون اید در اجزاء چشم هیچ پراکندگی نور ظاهر نشود و در بیشتر
حالها سبب انتشار که در عصب مجوف افتد صداع صعب امتلائی
باشد علاج نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ
پاک باید کرد و داروئی که از جهة ابتداء آب یاد کرده امده است
بکار داشتن و شیاف مرارات از جمله داروها نافع است و اما
سده و ضغطه و اماس عصب مجوف را سبب فضلها سرد و تر باشد
که از دماغ بدو می بالاید تا راه روح باصره بدان سبب بسته گردد
و علامات وی انست که اگر خداوند علت چشم دیگر را که درست
باشد فراز کند و برهم فشارد ثقبه عنبیه فراخ تر نشود و اگر

فراخ

عصب مجوف

فراخ تر شود عصب بسلامت باشد و فرق میان سده و اماس
انست که خداوند اماس را از گرانی دائمی که در قعر چشم باشد شکایت
و خداوند سده را این شکایت نباشد و دیگر انکه سده و ضغطه
بینائی جمله باطل کند و درد و گرانی نباشد و اماس بینائی را
جمله باطل نکند و با درد و گرانی نباشد و اماس باشد علاج
نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا و پس رگ
گوشه چشم زدن و دیوجه بر صداع افکندن و ماده را
سوی قدم فرو کشیدن و علاجها اب کردن و اما تفرق
الاتصال که نه و رمی باشد گسسته شدن و خورد شدن
عصب باشد و علامت وی ان باشد که چشم دو

وافتاده باشد و پژمرده شود و بینائی باطل کرده و این علاج
پذیر نیست باب هشتم در بیماریها عضلها عصب مجوف
و عضلهاء خاصه چشم بیماریها این عضله دو نوع باشد
یکی تشنج و دیگر استرخا و تشنج هم دو نوع است اول امتلائی
دوم خشکی و علامتها هر دو معلوم است و هرگاه که عضلها
عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم
ناقه کردد همچون چشم احول و هرگاه که مسترخی شود چشم
بیرون نشیند و اگر استرخا مفرط باشد بینائی باطل شود از
بهر آنکه چشم نیکو بیرون آید و عصب کشیده شود و بخواند او
بسبب کشیدگی تنگ شود و راه نور بسته شود علاج استرخاء

و تشنج

عضلهای عصب مجوّف

و تشنج امتلائی را علاج پاک کردن دماغ باشد و اطریفل
بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرهای فرو
کشیدن و بر پیشانی و پیش سر و صدغ لادن طلی کردن
و تشنج خشک راتدبیرهای تری فراسیده باید کرد
و بسیار باشد که تشنج خشک حادث کردد از بیماریها
دماغ چون سدر و صرع و دوار و صداع صعب
زایل شود و احولی که کودکان را عارض حادث شود بسبب
برابر او چراغی بنهند چنانکه نظر او راست باشد و برو ز
...ی سرخ برابر او بیاویزند و اگر میل دیده او بسوی
دنبال چشم باشد بر بینی او نشان سرخ کنند و اگر میل

بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ بر دوساند
تا نظر بدان دارد و گفته اند اگر شش گوسفند بکوبند
و بفشارند و آب او بکشند و سرمه بدان آب بپرورند
و بچشم او در کشند احولی را سود دارد والله اعلم باب
نهم در بیرون نشستن چشم نه بسبب استرخاء عصب مجوف
سبب این دو گونه باشد یکی قوة قی و دیگر صعبی
خناق و گاه باشد که زنان را بسبب صعبی درد زادن
چشم بیرون نشیند علاج آنرا که بسبب قی و خناق
باشد فصد باید کرد و باقراص بنفشه اسهال کردن
و چشم را بسته داشتن و رفادها بعصاره برگ

زیتون

ضعیفی چشم

زیتون و برگ مورد و داروهای قابض کردن
و بر پشت چشم نهادن و بر بالای رفاده تخته سرب
باندازه چشم کرده بر نهادن و بستن و بقفا بار خفتن
و طعام اندک خوردن و آنرا که سبب درد زادن
بود ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت کردن
و چشم بستن چنانکه یاد کرده آمد والله اعلم
باب دهم در ضعیفی چشم و بینائی بباید دانست
که سبب ضعیفی چشم و بینائی بیماری چشم و
اجزاء او باشد و همه بیماریهای چشم و اسباب
و علامات و معالجات یاد کرده آمد در این باب

علاج ضعیفی یاد کرده اید که سبب ان نباشد مثلا کسی که
سبب
ضعیفی چشم و بصر که بستن باشد یا بخاری اندک یا تری
اندک و مانند این قانون این علاج انست که از پس طعام
خوردن چندان بیدار باشد که طعام در معده نیم گوار
شود و از فم معده فرو گذرد و بسیار نخورد و از
طعام های بخار انگیز و طعام های شور و سرکه
و زیتون و نمک بسیار و عدس و سیر و پیاز و کندنا
و بادروج و شبت و کرنب و باقلا و سیر بسیار
و شراب حذر کند و از مستی و جماع و فصد بسیار
و حجامت و بسیار خفتن و بسیار بیدار بودن و خطا بارك

نوشتن

ضعیفی چشم

نبشتن و خواندن و بقفا باز خفتن و بر کنار
باد نشستن خاصه بادهای سرد شمالی و اندر
برف نگریدن در صحراها و در چیزهای در
افشان و در قرص آفتاب نگاه کردن و وقت بر
آمدن و وقت کسوف و گرد و دود این جمله
آنست که چشم را ضعیف کند و زیان دارد
مند
و دارچینی خوردن و در چشم کشیدن سود
باشد و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن نافع
بود و آب پیاز با عسل در کشیدن تاریکی
چشم را زایل کند و بباید دانست که تاریکی

جشم وضعیفی بصر پیرانرا بیشتر از خشکی بود
وسر بآب فرو بردن وچشم باز کردن سود
دارد وروغن بنفشه در بینی چکانیدن نافع
بود وگفته اند شلغم خام وپخته بصر را قوت
دهد اگرچه بغایت ضعیف شده باشد و
عبارت طبیبان تازی اینست که من اکثر
الشلجم نیا ومطبوخا رد علیه بصره وان کان
قد قارب الذهاب وگفته اند کوکو وبقلة
الحمقی وجرجیر بسیار خوردن وسرکه ونمک
بسیار خوردن بصر را ضعیف کند وبادروج

خوردن

ضعیفی چشم

خوردن زیان دارد وآب آن در چشم کشیدن
سود دارد وگندنا سخت زیان دارد وکرنب
ضعیفی بصر را که از رطوبت باشد سودمند
بود وکرنب بصر را تیز کند صفت شیافی که
بینائی را قوی کند بگیرند سکبینج وجاو
شیر ونمک اندرانی وزنگار وپلپل سفید
وروغن بلسان وزهره گاو وبز را ودار پلپل
وزنجبیل را اسنا راست روغن بلسان را بعصاره
بادیان تر حل کنند وداروها را بکوبند و
بسرشند وشیاف کنند وبکار برند صفت

برود رهانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و
بپالایند و بجوشانند تا به نیمه باز آید و
چندانکه وزن آب انار بود نیمهٔ آن عسل با
وی بیامیزند و بیست روز در آفتاب نهند
پس بکار دارند صفت غریزی که بصر را
قوت دهد بگیرند قلمیای زر توتیا صبر
توبال مس سوخته شادنج مغسول از هر یکی
یکدرم بلبل و دار بلبل نوشادر زعفران از
هر یکی یکدرم فلنجمشک و سرطان بحری از نیم درم ل
هر یکی یکدرم مشک دانگی و نیم بسایند چنانکه

ضعیفی چشم

رسم است و بکار برند صفت نسخهٔ دیگر که
بصر را تیز کند و جرب و خارش و سپیده
بردارد بگیرند قلمیا و سرمه و شادنج مغسول
و شادنج هندی و صبر و توبال مس از هر
یکی یکدرم بلبل و دار بلبل و نوشادر از هر
یکی نیم درم نمک اندرانی و برگ فلنجمشک و کف
دریا از هر یکی دو دانگ زعفران یکدرم و نیم
مشک نیم دانگ همه را بکوبند و به آب بادیان بسایند
و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و
آنرا که ضعیفی چشم از گریستن بسیار بود روغن

467-pp.

3

Foliated 11/8/89 EWA

467

بنفشه و روغن نیلوفر اندر کف پای مالیدن

و بکرمابه رفتن و چشم بنجار آب خوش

فرو داشتن و اندر سبزی و بستانها و آب روان

نگاه کردن و شادمان بودن سودمند بود

انشاء الله تعالی وحده العزیز وصلی الله علی

محمد خیر خلقه وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین

قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید العبد الفقیر

المحتاج الی رحمة الله الملک الفتاح ابن زین الدین

علی محتشم الحسینی فی شهر شعبان المعظم سنه [illegible]

این نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند یادگار



END OF TITLE
PLEASE REWIND